

اپورتونیسزم واقعاً موجود

چهارمین خطاب به سومین کنگرہ حزب تودہ ایران

ہمراہ با

اسناد کامل پلنوم چہارم (پلنوم وسیع)
حزب تودہ ایران (سال ۱۳۳۶)

از: ناریا

دیماہ ۱۳۵۹

مسابقه‌ای باورنگردنی، با همه توان و متعصبانه در جریان است. هر یک سعی دارند حدنصاب عوام‌فریبی و تحمیق‌توده‌ها را، خود به‌دست آورند. آلترناتیو پر قدرت، همانا بیزاری توده از تمامی به‌قدرت‌رسیدگان بی‌اعتنا به‌رنج‌های آنان است. انقلابیون راستین، دندان برهم می‌سایند و این تلاش جاه‌طلبانه سیری‌ناپذیر، که روبه‌منافع شخصی دارد، و توده‌ها فقط ابزارند، را می‌نگرد. این مدعیان، غالباً قلمشان دوقاق، شمشیرشان دودم و کلماتشان دو پهلو است. حقیقت‌نیز، چون رهایی خلق‌های ستم‌کشیدهٔ مرز و بوم‌ها، پله‌ای از آن نردبان است که به‌زیرپای می‌نهند، بالامی‌خزند، بردوش مردم سوار می‌شوند و تا مدت‌ها هنوز سوارتر خواهند شد. بایستی بی‌امان کوشید، باید هر قدر آن‌ها بر گوهر حقیقت خاک می‌پاشند ما به‌ستردن آن بپردازیم. آن‌ها گرچه ابزار پر قدرت‌تری دارند ولی ما ایمانمان به‌زورمندی تاریخ است، و می‌دانیم که سرانجام روشنایی تابناک حقیقت از آن خلق‌ها خواهد شد...

... معلوم شد چنین اسنادی که صحت انجام پلنوم شانزدهم را به اثبات رساند، وجود ندارد. البته که ما نمی‌توانیم آن قدر صبر کنیم تا شواهد زنده این دستبرد حزبی به رحمت ایزدی ببینند. ما همین‌جا نتیجه خود را می‌گیریم که این ذوات کار حزب را به جایی رسانده‌اند که حتی از برگزاری يك پلنوم خشك و خالی نیز عاجز است. مبارزه قدرت در آن بالاهاى حزب ما، حتی از پرنسیب يك دوئل قرون وسطایی نیز عاری است. همان‌طور که می‌دانیم حتی برای آن‌گونه تصفیه حساب‌ها نیز شاهد وجود داشت. اما آقایان در خفا سریکدیگر را زیر آب می‌کنند و توده حزبی را فقط برای تابوت‌کشی و دفن و برگزاری مجلس ترحیم «آن یکی دیگر» دعوت می‌نمایند. از علت مرگ خبری نیست. با این‌همه حق آن‌ها است که برای رد ادعای ما، هر کجای تاریخ که توانستند اسناد لازم را ارائه دهند، حرف‌های ما را رسوا و بی‌اعتبار بخوانند. اما عجلتاً برد با من است. هیچ‌کس در مقابل سؤال مشخص من که شما پلنوم شانزدهم را کجا، در چه تاریخی و با شرکت چه کسانی برگزار کرده‌اید، جیک هم نزد.

... از دور و نزدیک رفقایى سر می‌رسند و غالباً با نظر تأیید و با این یادآوری که محتوای جزوه‌ها، بوی برخورد شخصی می‌دهد. و مثل این است که لبه تیز حمله، متوجه دبیر اول است. رفقا درست فهمیده‌اند. لبه تیز حمله متوجه دبیر اول است ولی نه به علت برخورد شخصی، بلکه به این خاطر که نام برده تنها مسئول قابل خطاب است. او یکی از کسانی است که بار سنگین مثبت و منفی تاریخ حزب را بردوش دارد. در واقع او سند زنده ولی خاموش و هم اینک نیز دبیر اول

و مسئول مستقیم و میراث‌برده حزب است. دفتر حساب و کتاب‌ها به او منتقل شده و هم اوست که بایستی به همه چیز پاسخ دهد. وقتی گرداننده جلسات پرسش و پاسخ اوست، شوخی غریبی می‌شود که ما مطالبمان را جز به دبیر اول، به کس دیگری که کم‌تر مسئول است خطاب کنیم. اما آن‌ها با هر وسیله‌ای سعی می‌کنند به قضیه رنگ شخصی بزنند. انبوه یاه‌های نابخردانه‌ای است که با تبسم‌های خنك حقانیت و بی‌اهمیت‌انگاری این‌جا و آن‌جا می‌پراکنند. این، مرا مجبور می‌سازد که توپخانه خود را هر چه به‌دورتر شلیک کنم و روشن سازم که کدام کسان علاقه‌مندند برد حزبی مرا، برخورد شخصی وانمود کنند و برای این منظور چه شانتاژهایی را تدارك می‌بینند.

این شانتاژها بر علیه من، فهرست بلندبالایی است به منظور منحرف کردن ذهن خوانندگان این جزوه‌ها از مطلب اساسی که عبارت باشد از سؤالات بسیار مشخص درباره وضع حزب و رهبری آن، به مسائل فرعی که: خیر، ناریا با دبیر اول اختلاف خصوصی دارد، او با حزب اختلاف مالی به هم زده و حیرت‌انگیزتر از همه، این که ناریا سرمایه‌داربزرگی است که از قدرت گرفتن حزب به وحشت افتاده است!! البته به قول خودشان نباید به این دام‌ها افتاد. این شیرین زبانی‌های کودکانه درخور پاسخ نیست ولی من به یاد پیشنهادی می‌افتم که رهبران حزب توده ایران در مردم شماره ۱۴۳ به کادر مرکزی چریک‌ها داده بودند:

«در پایان، برای آن‌که در سطح کشوری هرگونه شك و تردید و ابهام از بین برود و جلوی هرگونه دروغ پراکنی و افتزای احتمالی گرفته شود، پیشنهاد می‌کنیم که کلیه رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق و کلیه رهبران حزب توده ایران، فهرست تمامی دارایی خود

و خانواده خود را، اعم از املاک و مستغلات، کارخانه، کارگاه و تعمیرگاه و مغازه و فروشگاه و همچنین اثاثیه منقول و دارایی غیر منقول و حساب بانکی شخصی و غیره را، رسماً هر یک در روزنامه ارگان خود اعلان کنند. هرکس واقعیتی را پنهان کرد، مال پنهان شده به نفع خلق مصادره شود. (مردم شماره ۱۴۳، صفحه ۵).

نظیر این پیشنهاد را من به رفقای کمیته مرکزی می‌دهم و با کمال میل هر چیز قابل تقویمی که در بساطم هست با منزل شخصی برخی از رفقا و یا با ویلای دبیر اول در امان معاوضه می‌کنم. به همین ترتیب است مثلاً اختلاف مالی مورد ادعای حضرات با من. هرکس از جانب من وکیل است تا به این اختلاف مالی موهوم رسیدگی کند. و هرچه دستگیرش شد، به همه و از جمله به من نیز اعلام نماید. اما حقیقت چیست؟ این است که از زمان انتشار جزوه نخست، گردابی از توطئه‌های رنگ به رنگ - بدون این که شخص به خصوصی را متهم کنم - در اطراف من می‌جوشد. برخی از این توطئه‌ها حقیقتاً غیر انسانی بوده است و مقداری از آنها نیز موهوماتی است که این‌جا و آن‌جا به وسیله پادوهای کمیته مرکزی پراکنده می‌شود. برخی از آنها در حد خود شاهکارهای کوچکی است، مثلاً:


صرف نظر از پرونده‌ای که حزب توده ایران به شماره ۳۸۸۵۹ بر علیه من در شعبه ۱۱ دادگستری با دست‌آویزی واقعاً کودکانه گشود، و پس از اشاره من در جزوه سوم عجولانه به رفع و رجوع آن پرداختند، امروز هرکسی که در کار نشر است می‌داند که انتشارات ما به وسیله رهبران حزب توده ایران، به اصطلاح «تحریم» شده است. به ناشرین هوادار حزب توصیه شده است که از معامله با ما خودداری کنند و صریحاً

هواداران را از مطالعه کتاب‌هایی که آرما را دارد منع کرده‌اند. این آدم را به یاد حرف آن سخنران می‌اندازد که گفته بود: «کمونیست‌ها نجس‌اند». البته همه این کارها غریب نیست. خرده بورژوازی جنگش هم به شیوه مخصوص خودش است. لابد می‌خواهند مرا از گرسنگی بکشند! به این‌ها اضافه کنید حمله ساعت به ساعت فالانژهای ظاهر آ مذهبی را به تنها بساط فروش جزوه من در ایران. بله، چنین نظایر بسیار دیگری است نمونه آن رفتاری که رهبری در مقابل سؤالات من از خود نشان داده‌اند. آن‌ها واقعاً سوراخ دعا را گم کرده‌اند، هنوز مرکب چنین نامه‌هایی خطاب به من خشک نشده:

کمیته مرکزی حزب توده ایران

شماره
تاریخ
.....

بسم الله الرحمن الرحيم
بزرگواران
بهر رسیده حضرتان سرور، بزرگواران
جست‌های در ایران
میرزا...
.....



که به راحتی در مردم شماره ۳۸۷ می‌نویسند: ما کجا و ناریا کجا. البته آن‌ها از این پس نیز می‌توانند هریاوه‌ای را در

بارۀ من بپراکنند. اما من به شما پیشاپیش سندی بهخط دبیر اول نشان می‌دهم که در آن بهخوبی نشان داده می‌شود ماهیت اختلاف من با «مرکز» در چیست:

حضرت من نشان این مختصر است
از نسخه دست‌نویس - پنهان‌سازی
در نامه‌ها و اسناد و اسناد
حضرت در این زمینه در این زمینه
پیش‌بردی - مسأله‌ها
در این زمینه در این زمینه
(در این زمینه در این زمینه)

«عضو تقاضا کننده عضویت حزب (۱۱۱)، از لحظه تقاضا رهبری حزب را در کلیه مسائل مربوط به سیاست عملی حزب در کشور و در صحنه جهانی - می‌پذیرد. ضمن این که حق دارد درباره این سیاست در داخل سازمان حزبی هرگونه اظهار نظر انتقادی (در صورتی که داشته باشد) ابراز دارد.»

لا بد خط خودشان را که به یاد می‌آورند. آیا واضح نیست: آن‌ها چنان به حقوق افراد بی‌اعتنا هستند که من در آخرین

مباحثه مجبور شده‌ام از دبیر اول سند کتبی بگیرم. البته من تنها نیستم که به علت پافشاری بر سر موضع خوبی، که چیزی جز درخواست تشکیل کنگره نیست، «نجس» خوانده می‌شوم. شیوه‌های بی‌پرنسیب و فرومایه آقایان عالم گیر است:

«۳. با احترام عمیقی که برای شش نفر افسران باقی مانده سازمان نظامی، که در اثر قیام مردم، بعد از ۲۵ سال، از زندان شاه جلاد آزاد شدند قائل هستم، نامه‌ها را قبل از انتشار در اختیارشان قرار دادم و آن‌ها از انتشار این نامه‌ها اطلاع داشتند. سؤال من از آن‌ها اکنون این است: طریقه صحیح برخورد با حقایق نهضت چنین است؟ بهتان، شک کردن، نامه‌ها را نشانه ضعف دانستن و...
۴. پیشرفت هر نهضتی، بستگی به میزان صداقت آن با افراد و اعضای خودش، با مردم سرزمینش و بانبروهای پیش‌برنده تاریخ دارد. توسل به دروغ، مهرباطل به نهضت‌ها و سازمان‌ها می‌زند. برای درک عمیق این اصل، خون بسیاری بر زمین پهناور ایران ریخته و می‌ریزد. چرا دانسته و عامداً دروغ گفته می‌شود. (از مقدمه چاپ دوم نامه‌ها از زندان، نوشته همسر سرگرد شهید جعفر و کیلی).

بله رفقا، سؤال زجرآور این است: چرا دانسته و عامداً دروغ گفته می‌شود. این‌ها چه چیز را در لافه این دروغ‌ها پنهان می‌سازند. سود نهضت و صلاح حزب، یا سرنوشت محتوم خود را؟ آیا کسی هست از این رهبران دوروی انقلابیون بیرس: چه شده است که قهرمان بلندقامت تاریخ معاصر، حماسه مقاومت و مبارزه زندان‌های شاه، صفر قهرمانی، یکسره به فراموشی سپرده شده است؟

باری، به توصیه چند نفر گرچه قبلاً نیز منتشر شده اما باز هم

اسناد ومدارک مربوط به پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران

در ابتدا، تمامی سند منتشر شده درباره پلنوم چهارم را برای نتیجه‌گیری بهتر از جزوه سوم چاپ، و سپس مطلب را دنبال می‌کنیم. هرکس که به‌هر وسیله بتواند به‌تکمیل اسناد مورد نیاز بررسی عمل کرد رهبری تا انقلاب ۱۳۵۷، نویسنده این جزوه‌ها را یاری دهد، گذشته از امتنان و سپاس بی‌حد حقیر، به‌فروزان‌تر شدن حقیقت که تنها چراغ راه تاریخ تمدن بشری است، شعله‌ای رسانده است.

هستند کسانی نیز که می‌گویند این تلاش‌ها، این جزوه - نویسی‌ها، عاقبت خوشی ندارد، و لابد می‌بینی که بی‌فایده است (!!!). این‌ها فایده را در چه می‌بینند؟ مثل لویا به‌دور خاکی پیچیدن، آن‌ها را فشردن و بالا رفتن؟ نه. هرگز در جنبش کمونیستی جهان، کلمه و سطر بی‌فایده و فراموش شده نمانده است. عاقبت درباره تلاش من برای درطپش نگهداشتن قلب «دموکراسی حزبی» قضاوت خواهد شد. حتی اگر هیچ کدام نباشیم که ببینیم عاقبت خوش یا ناخوشی است.

مقدمه

این مجموعه شامل اسناد ومدارکی مربوط به پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران است. در آغاز این مجموعه رفقای حزبی با «اطلاعیه اجرائیه کمیته مرکزی» که شامل ارزیابی و تحلیل فعالیت پلنوم است آشنا میشوند. پس از این اطلاعیه قطعنامه‌های مصوبه پلنوم درج شده است.

در مورد قطعنامه مربوط به روش حزب در مسئله ملی شدن صنایع نفت شایان ذکر است که پلنوم وسیع کمیته مرکزی قطعنامه پیشنهادی را پس از اصلاحاتی به‌مثابه پایه تصویب کرد. پلنوم وسیع به‌هیئت اجرائیه منتخبه در پلنوم توصیه نمود که قطعنامه را دقیق‌تر سازد و نیز توصیه کرد در دوره بندی مبارزات مردم ایران در مورد ملی کردن صنایع نفت نیز که در طرح قطعنامه پیشنهادی بود تجدیدنظر اساسی کند و این دوره‌بندی را دقیق‌تر و عینی‌تر بیان نماید. هیئت اجرائیه تصحیحات لازم را در قطعنامه مورد بحث به‌عمل آورد و برای آنکه قرارداد قطعنامه در دسترس رفقای حزبی به‌دیر نیانجامد اجراء توصیه پلنوم درباره دوره‌بندی را که تأثیری در مضمون اصلی و شالوده منطقی قطعنامه ندارد به‌موقع مقتضی موکول کرد.

هیئت اجرائیه سودمند شمرد گزارش عمومی کمیته مرکزی حزب توده ایران به پلنوم وسیع کمیته مرکزی را که

در کمیته مرکزی باتفاق آراء تصویب شده در پایان مجموعه بمثابة ضمیمه‌ای باین اسناد و مدارك بیافزاید زیرا در این گزارش يك سلسله مسائلی درباره اوضاع جهان و ایران و سیر حزب مابین پلنوم سوم و چهارم و تدارك پلنوم وسیع و مسئله وحدت سازمانی طبقه‌کارگر در ایران ذکر شده است که در قطعنامه‌ها منعکس نیست.

اطلاعیه

هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران
درباره
پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای ارجمند حزبی

از تاریخ ۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶ چهارمین پلنوم کمیته مرکزی (پلنوم وسیع) جریان داشت. پس از قریب نه‌سال این نخستین پلنوم کمیته مرکزی است که تشکیل شده در این پلنوم ۱۵ تن اعضاء کمیته مرکزی با رأی قطعی و ۵۹ تن از کادرهای حزبی با رأی مشورتی شرکت داشتند.

برحسب تصویب پلنوم وسیع قرار بود هرگاه مابین آرای قطعی کمیته مرکزی و آرای مشورتی کادرها در مسئله‌ای عدم تطابق رخ دهد کمیته مرکزی در رأی خود تجدیدنظر کند و بکوشد تا توافق لازم بین نظر کادرها و نظر کمیته مرکزی حاصل شود. باید گفت که پلنوم وسیع این امر را با توفیق کامل انجام داد و کلیه مصوبات پلنوم باتفاق یا اکثریت آراء کمیته مرکزی و کادرها اتخاذ شد و لذا دارای جنبه قطعی است.

اکنون که این پلنوم وظایف عمده خود را با موفقیت انجام داده است با اطمینان کامل میتوان گفت که واقعه برجسته‌ای در تاریخ حزب ماست زیرا توانسته است با شهامت اصولی دست بتحلیل گذشته و تشخیص ماهیت اختلافات دستگاه رهبری بزند و کارآینده حزب را برپایه حفظ و تحکیم وحدت آن شالوده ریزی کند.

بدون تردید این واقعه در تاریخ رشد و تکامل حزب ما گام مهمی است بجلو. وظایف اساسی که پلنوم وسیع کمیته مرکزی در برابر خود قرار داده بود عبارت بود از:

تحلیل اشتباهات و نقائص گذشته رهبری حزب و تعیین ماهیت اختلافات

دستگاه رهبری و نشان دادن طرق خروج از بحران کنونی حزب. در کلیه این موارد پلنوم وسیع یک رشته قطعنامه‌هایی صادر کرده است که در دسترس رفقای حزبی قرار میگیرد.

در مورد تحلیل اشتباهات گذشته پلنوم وسیع سیاست رهبری حزب را در امر ملی کردن صنایع نفت و نسبت بدولت دکترومصدق - عدم تحرك رهبری حزب را در قبال کودتای ۲۸ مرداد شامزاهدی - یکرشته تصمیمات حادثه‌جویانه رهبری حزب را پس از واقعه ۲۸ مرداد - مسئله کشف و تلاشی سازمان نظامی و نیز دوسند منتشر شده پس از کودتای ۲۸ مرداد (یعنی جزوه ۲۸ مرداد مصوبه اکثریت هیئت اجرائیه حزب در ایران و سرمقاله نشریه شماره ۴۴ تعلیماتی) را مورد بررسی قرار داد و با اصولیت و شهامت کامل حزبی خطاهای رهبری حزب را افشاء نمود.

پلنوم وسیع ماهیت اشتباهات حزب یعنی چپ‌روی - سکتاریسم - حادثه‌جویی و دنباله‌روی را در موارد مشخص آن نشان داده و مورد انتقاد جدی قرار داد. پلنوم وسیع علت عمده بروز این اشتباهات سنگین را که همانا ضعف رهبری حزب است تصریح نمود و آنرا مورد تحلیل مشخص قرارداد.

در مورد تعیین ماهیت اختلاف در دستگاه رهبری رفقای کادری که در پلنوم وسیع حضور داشتند نقش قاضی حزبی اصولی و عادلانه را ایفاء کردند بدین معنی که پس از اطلاع کامل و جامع از نظریات ۱۵ تن اعضای کمیته مرکزی در باره ماهیت این اختلافات در کمیسیون که در آن فقط کادرهای منتخب از طرف پلنوم شرکت داشتند قطعنامه لازم را تهیه کردند. این قطعنامه سند برجسته‌ایست زیرا به تفسیرات نارسائی که درباره ماهیت اختلافات در دستگاه رهبری حزب وجود داشت خاتمه داد و با تحلیل اصولی و صحیح از این اختلافات زمینه واقعی رفع آن و محمل حقیقی نیل بوحدت را فراهم آورد.

در قطعنامه مربوط به راه خروج از بحران پلنوم وسیع یک رشته توصیه‌هایی نمود و ارگانهای رهبری آینده حزب را ایجاد کرد. موافق یکی از این توصیه‌های پلنوم کنگره سوم حزب باید حداکثر تا دو سال دیگر تشکیل شود و هر سال یکبار پلنوم وسیع کمیته مرکزی تشکیل گردد و هر چهار ماه یکبار پلنوم عادی کمیته مرکزی حزب تشکیل شود. پلنوم وسیع ۱۵ تن (یعنی ۵ تن از رفقای که در ایران فعالیت میکنند و ۱۰ تن از رفقای حاضر در پلنوم را) بعنوان اعضای ناظر وارد در ترکیب پلنوم کمیته مرکزی ساخت. پلنوم وسیع هیئت اجرائیه‌ای مرکب از هفت نفر و هیئت دبیرانی که اعضای آن دارای حقوق مساوی تشکیلاتی هستند مرکب از سه نفر انتخاب کرد. یکی از این سه تن دبیران بعنوان دبیر اول حزب انتخاب شد. و قرار شد در کلیه امور نظارت دودبیر برقرار شود. در مورد حق

امضاء قرار شد اسناد بامضاء دو دبیر باشد که یکی از آنها دبیر اول حزب است. کلیه این تصمیمات پلنوم وسیع ناشی از این تجربه‌اندوژی مهم است که مراعات اکید اصل رهبری جمعی - مراعات بی‌خنده موازین و مقررات سازمانی - دموکراسی حزبی و کنترل از پائین همراه با انتقاد و انتقاد از خود اصولی و صریح و جسورانه تنها راه مطمئن جلوگیری از پیدایش اختلافات غیر اصولی و مضر و بروز محیط رکود و فساد در حزب تنها راه مطمئن برای حفظ و تحکیم وحدت حزب است.

پلنوم وسیع حفظ وحدت حزب را وجهه نظر خود قرار داد و آنرا مهمترین وظیفه رهبری و حزب دانست. هرگونه تلاش برای اخلال در وحدت حزب را محکوم شمرد. پلنوم وسیع متذکر شد که حفظ انضباط آگاهانه در حزب که شرط اساسی وحدت اراده و عمل حزب است منوط است به مراعات بی‌خنده اصل مرکزیت و رهبری جمعی - منوط است بصحت روش رهبری که آن نیز خود محصول اطلاع دقیق از خواستها و مطالبات مردم و آموختن در ترد توده‌ها و تعقیب خط‌مشی توده‌ای در اسلوب رهبری است.

کادرهایی که برای قضاوت و اظهار نظر در پلنوم وسیع حضور یافتند توانستند نقش دشوار و پر مسئولیت خود را چنانکه در خور مبارزان آگاه و با تجربه و اصولی حزبی است ایفاء کنند.

رهبری منتخب از پلنوم وسیع به ارزش اعتمادی که در شرایط دشوار حیات حزب از طرف پلنوم بوی داده شده است بخوبی پی‌میبرد و وظیفه مقدس خود می‌شمرد که قطعنامه‌های پلنوم را برنامه کار خود قرار دهد و با تمام قوا در راه حفظ و تحکیم وحدت اصولی در رهبری - در راه اجرای پیگیر وظایف فراوانی که در برابر خویش دارد بکوشد.

رهبری منتخب از پلنوم وسیع خواهد کوشید با توجه کامل بروح پلنوم وسیع و توصیه‌های وی در مورد مراعات اکید موازین و مقررات سازمانی - رهبری جمعی - دموکراسی حزبی - اصل انتقاد و انتقاد از خود جسورانه و صریح - حفظ پیوند دائمی با توده حزبی و جامعه کشور - الهام گرفتن دائمی از مردم در خط مشی خود فعالیت حزب را در مجرای سالم وارد کند و بدان کیفیتی نوین بخشد در اجراء این وظایف خطیر و دشوار است که رهبری حزب از کلیه رفقای حزبی کمک میطلبد و به پشتیبانی آنها دلگرم است.

بدون پشتیبانی آگاهانه و همه‌جانبه و پر شور رفقای حزبی رهبری منتخب از پلنوم چهارم نخواهد توانست از عهده وظایف بزرگ خود برآید. طبیعی است که ما از رفقای حزبی خواستار انضباط مکانیکی نیستیم ولی خواستاریم که رفقا

با درك اهمیت تصمیمات پلنوم چهارم هريك سهم خود در راه تحقق این تصمیمات حداکثر کوشش را مبذول دارند.
ما از رفقای حزبی میخواهیم قطعنامه‌های پلنوم چهارم (پلنوم وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران را با دقت مطالعه کنند و به نوبه خود بتحکیم وحدتی که این پلنوم پایه گذاری کرده است کمک نمایند.

هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران

قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران
درباره روش حزب نسبت به بورژوازی ملی - جبهه ملی - حکومت دکتر مصدق
و در مورد مسئله ملی شدن صنایع نفت

پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از بحث درباره روش رهبری حزب نسبت به بورژوازی ملی ایران و تحلیل سیاست گذشته حزب در مورد جبهه ملی - حکومت دکتر مصدق و مسئله ملی شدن صنایع نفت باین نتیجه میرسد که عدم شناسائی بورژوازی ملی ایران - درك نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضد امپریالیستی این قشر از بورژوازی یکی از مبانی روش چپ روانه حزب ما بوده است.

رهبری حزب ما تفاوت اساسی را که بین دو قشر مهم بورژوازی در کشورهایی نظیر ایران وجود دارد از نظر دورداشت و در عمل نتوانست قشر کمپرادور بورژوازی را از بورژوازی ملی تشخیص دهد. کمپرادورها عبارتند از سرمایه دارانی که سرمایه و منافع عمده آنها با انحصارهای امپریالیستی در آمیخته یا آن که خود به صورت دلالت انحصارهای امپریالیستی درآمده اند. چنین سرمایه دارانی در نفوذ هر چه بیشتر انحصارهای امپریالیستی در ایران دینفع میباشند. از این جهت از لحاظ سیاسی با توافق فئودالها و ملاکین بزرگ بصورت عمال سیاستهای امپریالیستی در میآیند. و اما بورژوازی ملی قشری از بورژوازی است که با تولید و بازار داخلی مربوط است و نماینده روابط تولید سرمایه داری در کشور است.

بورژوازی ملی ایران بطور عمده از سرمایه داران متوسط و کوچکی تشکیل یافته که در رشته‌های صنعت - بازرگانی و کشاورزی اشتغال دارند و چون با تولید و مبادلات داخلی ارتباط دارد قهراً طرفدار رشد و توسعه صنایع ملی و بازار داخلی است و بدین سبب از لحاظ منافع با امپریالیسم و قشر کمپرادور و همچنین با فئودالها و مالکین بزرگ در تضاد قرار میگیرد و همین خصوصیت

موجب می‌گردد که وی در مراحل از انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی در کنار سایر نیروهای انقلابی علیه امپریالیستها و مالکین بزرگ - فئودالها و کمپرادورها واقع می‌شود.

تاریخ نیم قرن اخیر کشور ما نشان می‌دهد که بورژوازی ملی با وجود ضعف اقتصادی و در مبارزات ضدامپریالیستی گذشته مردم ایران شرکت کرده و در پاره‌ای از نبردهای انقلابی بخصوص در انقلاب مشروطیت - مبارزات سالهای جنگ جهانی اول - انقلاب گیلان و قیامهای آذربایجان - خراسان نقش مؤثری داشته است.

با وجود این نباید از نظر دور داشت که:

۱- بورژوازی ملی ایران یکپارچه نیست و شدت و ضعف وابستگی به مالکیت ارضی و ارتباط با سرمایه‌های خارجی در تمایلات دمکراتیک و ضد امپریالیستی جناحهای مختلفه آن و درجه سازشکاری گروههای سیاسی نماینده این قشر تأثیر می‌کند.

۲ - ضعف اقتصادی بورژوازی ملی ایران و پیوندهائی که او را با امپریالیسم و فئودالیسم وابسته می‌کند از یک طرف و وحشت وی از توسعه جنبش انقلابی توده‌های زحمتکش از طرف دیگر موجب ناپیگیری وی در مبارزه علیه امپریالیسم می‌شود. قشرهای پائین بورژوازی ملی از حیث مبارزه انقلابی به مراتب پی‌گیرتر از قشرهای فوقانی آن وارد عمل می‌شود. ولی این نکته شایان توجه است که در دوران بعد از جنگ دوم جهانی هنگامی که سوسیالیسم بیک سیستم جهانی مبدل شده و سیستم مستعمراتی امپریالیستی در کار تلاشی است بر اثر بسط و قوت گرفتن نهضت‌های دمکراتیک در کشورهای مستعمره و وابسته بدون این که در خصلت دوگانه بورژوازی ملی که ناشی از ماهیت طبقاتی آنست تغییری حاصل شده باشد جنبه مقاومت آن در قبال امپریالیسم و عمال آن نزد رادیکال‌ترین بخش‌های این قشر قوت یافته است.

درک نکردن مختصات بورژوازی ملی و تکیه کردن به یکی از دو خصلت و کم‌بها دادن به خصلت دیگر آن یعنی کم‌بها دادن به جنبه ضدامپریالیستی و پریهادادن به جنبه سازشکاری بورژوازی ملی یا بالعکس بروز انواع انحرافات چپ و راست را در روش سیاسی حزب طبقه کارگر امکان‌پذیر می‌سازد.

پس از جنگ جهانی دوم در نتیجه محدود شدن بازارهای اجناس صادراتی ایران و کساد بازار داخلی از یک طرف - تشدید فشار اقتصادی امپریالیستها - آشکار شدن ضعف امپریالیسم انگلستان در مقیاس بین‌المللی و تشدید تضاد بین امپریالیسم آمریکا و انگلستان بر سر منابع نفت و تفوق اقتصادی و سیاسی در

ایران از طرف دیگر قشرهای بیش از پیش وسیع‌تری از بورژوازی ملی ایران و خرده‌بورژوازی به مبارزه ضداستعماری جلب گردیده است.

با تشکیل جبهه ملی در سال ۱۳۲۹ بورژوازی ملی ایران در راه متحد و متشکل نمودن مبارزه سیاسی خود قدم بمرحله نوینی گذاشت. جبهه ملی توفیق یافت در جریان مبارزه برای ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران قشرهای قابل ملاحظه‌ای از طبقات جامعه ایران را بدنبال خویش بکشاند و با استفاده از خواست عمومی مردم ایران و از تضاد در بین امپریالیسم آمریکا و انگلستان و اختلاف بین گروههای هیئت حاکمه دولت دکتر مصدق را که نماینده تمایلات بورژوازی ملی ایران بود، به‌سرکار آورد. بدین طریق در جریان سال‌های ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ جبهه ملی توانست عملاً نقش مؤثری در جنبش ضداستعماری مردم ایران ایفا نماید.

جبهه ملی و دولت آن (دولت دکتر مصدق) در دوران فعالیت خود از مراحل چندی گذشت که طی آن مناسباتش با امپریالیسم آمریکا و گروه‌های مختلف هیئت حاکمه تغییر نمود.

۳

عدم شناخت بورژوازی ملی ایران - درک نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضدامپریالیستی جبهه ملی موجب شد که حزب ما مرتکب اشتباهات سیاسی مهمی گردید و با آنکه از ابتدای تأسیس خود در بیدار و متشکل کردن توده‌های مردم و نیروهای ضداستعمارکشور و آموختن شیوه‌های مبارزه نقش مهم و مؤثری ایفا نموده بود در این دوران عملاً ابتکار سیاسی در مبارزه ضداستعماری را از دست داد.

سمت‌گیری غلط درباره مسئله ملی شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و خط‌مشی‌چپ‌روانه و نادرست در قبال جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق مهمترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد به‌شمار می‌آید. رهبری حزب به‌جای آن که از شعار ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران که مورد پشتیبانی توده‌های وسیع مردم و حالت اساسی اتحاد کلیه نیروهای ضد امپریالیستی بود طرفداری نماید شعار لغو قرارداد نفت جنوب و ملی کردن آنرا در مقابل شعار جبهه ملی مطرح ساخت.

این شعار حزب ما درباره نفت هم از لحاظ منطقی و هم از نظر تاکتیکی

نادرست بوده است زیرا اولاً ملی شدن صنایع نفت خود به خود الغاء قرارداد ۱۹۳۳ را دربر داشت و چون بر مبنای حق حاکمیت ایران استوار بود خدشه ناپذیر بود در صورتی که الغاء یک جانبه قرارداد ۱۹۳۳ دولت ایران را به مشکلات قضائی می کشانید و قبولانیدن آن در مراجع بین المللی خالی از اشکال نبود ثانیاً محدود ساختن قانون ملی کردن صنایع نفت به یکی از نواحی ایران نمی توانست اصولاً صحیح باشد. ثالثاً نتیجه این روش آن شد که حزب ما تامدنی از بخش معنابهی از قشرهای ضدامپریالیستی منفرد گردید و نقش رهبری سیاسی را در مسئله ملی کردن نفت از دست داد.

این روش نادرست به اتهامات ناروای دشمنان ما که می کوشیدند به منظور لطمه زدن به حیثیت حزب ما او را حتی به سازش با امپریالیسم متهم کنند زمینه داد. شعارهای حزب ما درباره نفت مبتنی بر این تحلیل نادرست بود که گویا فقط تضاد بین دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان موجب پیدایش جریان ملی شدن صنایع نفت شده است و چون پیش نهاد ملی شدن صنایع نفت علیه امپریالیسم انگلستان است ناچار از طرف امپریالیسم های آمریکائی برای زمین زدن رقیب امپریالیست دیگر در میان کشیده شده است و بهمین مناسبت باید شعار ملی شدن نفت را یک جا با طرفداران آن کوئید و شعار دیگری راجانشین آن نمود.

بهمین سبب در تاکتیک حزب ما خطاهای جدی نسبت به جبهه ملی و دولت دکتر مصدق بروز نموده رهبری حزب ما به جای آن که جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق را در مقابل حملات امپریالیسم و سیاه ترین جناح هیئت حاکمه حمایت نموده جهات مثبت روش رهبران بورژوازی ملی را مورد پشتیبانی قرار دهد تا مدت طولانی جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق را شدیداً مورد حمله قرار داد تا سرانجام واقعیت این روش را به اثبات رسانید.

رهبری حزب ما به جای آن که جنبه های ناپیگیر اقدامات جبهه ملی را با روش مثبتی انتقاد کند هر بار مذاکرات و اقدامات دولت دکتر مصدق را در مسئله نفت سازش نهائی با امپریالیسم آمریکا خواند و دستگاه تبلیغی حزب ما بارها پیش گوئی های تازه ای درباره این سازش قطعی نمود ولی واقعیات این پیش گوئی های حزب ما را تکذیب کرد. بدیهی است این روش به اعتبار رهبری حزب ما لطمه زد. روش حزب ما در مورد قرضه ملی و عدم استفاده از جهات مثبت قانون دکتر مصدق درباره ازدیاد سهم دهقانان و تشکیل شورای ده از جمله اشتباهات تاکتیکی مهمی است که از روش نادرست رهبری حزب ما درباره جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق سرچشمه گرفته است. با آنکه حزب ما از جهت استفاده از مبارزات توده ای و نمایش ها برای تجهیز نیروی مردم علیه امپریالیسم و از تجاع موفقیت های

قابل ملاحظه ای داشته است ولی زیاده روی هائی که در مورد استفاده از این وسیله مبارزه شد و چپ روی هائی که در این نمایش ها بروز نمود به تجمع قوای ضد امپریالیستی کشور زبان رسانده است.

بعد از قیام سی تیر رهبری حزب ما در راه اصلاح خط مشی نادرست خود قدم هائی برداشت ولی این اصلاح اساسی نبوده و روش های غلط گذشته تا چندین ماه پس از قیام سی تیر همچنان ادامه داشت.

خط مشی حزب ما در دوران اخیر حکومت دکتر مصدق که مخصوصاً پس از نهم اسفند ۱۳۳۱ در خطوط کلی خود معطوف به تشکیل جبهه واحد ضد استعماری بود با وجود انتقادات جدی که به نحوه عملی آن وارد است علی الاصول صحیح بوده است.

نمایش هائی که حزب ما به منظور تدارک زمینه جبهه ضد استعماری و خنثی کردن اقدامات ارتجاع ترتیب داد - تبلیغات حزب به منظور لزوم تشکیل این جبهه - مذاکرات با سران جبهه ملی برای تحقق بخشیدن به آن - افشاء توطئه های محافل امپریالیستی و ارتجاعی و شرکت در رفراندوم نمونه هائی از کوشش حزب ما درباره اصلاح خط مشی سکتاریستی و چپ روانه خود بوده است.

۳

نفاق و پراکندگی نیروهای ملی و نقدان جبهه واحد ضد استعماری یکی از عمده ترین موجبات شکست و ناکامی هر جنبش ضدامپریالیستی است. تجربه مبارزات گذشته خلق های ایران این حقیقت را بارها به ثبوت رسانده است. در جریان مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت این امر به طور بارزی تأیید شد که امپریالیسم و ارتجاع تا چه حد از پراکندگی نیروهای ضد استعماری به نفع خود استفاده نمود. از این روی کوشش در تدارک زمینه و تشکیل جبهه واحد ضد استعمار عمده ترین وظیفه حزب ما در دوره کنونی جنبش ضد استعماری مردم ایران است.

حزب ما باید با تمام نیروی خود بکوشد تا علاوه بر طبقه کارگر و دهقانان که استخوان بندی اصلی جبهه واحد ضدامپریالیستی را تشکیل می دهند و اتحاد آنان تحت رهبری طبقه کارگر شرط اساسی پیروزی است کلیه طبقات و قشرهای دیگر ضد استعمار کشور ما یعنی خورده بورژوازی - روشنفکران و بورژوازی ملی را در درون این جبهه و تحت شعارهای مشترکی متشکل و متحد نماید.

قطعه‌نامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران
درباره خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸- مرداد ۱۳۳۲

بدیهی است غرض از اتحاد نیروی ضدامپریالیستی انصراف طبقه کارگر و حزب آن از مبارزه طبقاتی خود نیست این اتحاد فقط براساس همکاری داوطلبانه بر پایه شعارهای مشترک، با اجرای صادقانه تعهدات متقابل امکان پذیر است. طبقه کارگر ایران و حزب آن خواستار چنین اتحادی است و برای نیل به آن مبارزه می‌کند.

مسلم است که همکاری با قشرهای ضدامپریالیستی نمیتواند از همان آغاز به شکل کامل خود یعنی به صورت جبهه واحد نیروهای ضدامپریالیستی با همزمنی طبقه کارگر پدید شود - حزب باید از کلیه اشکال بینابینی و از تمام عناصری که ممکن است به طور پایدار یا ناپایدار در مبارزه ضدامپریالیستی شرکت کنند استفاده کند و توجه کند که در تأمین همزمنی طبقه کارگر تنها با درآمیختن حداکثر اصولیت با حداکثر نرمش و داشتن سیاست درست و تاکتیک صحیح‌عاری از اپورتونیزم چپ و راست و طی مدت معینی از زمان و براساس تجربه خود توده‌ها میسر است.

اشتباهات سکتاریستی و چپ‌روی حزب ما موجب شد که در دوران توسعه جنبش ضد شرکت نفت و حکومت دکتر مصدق از امکانات وسیعی که برای تشکیل چنین جبهه واحدی موجود بود استفاده نشد. بدین سبب در امر عدم تشکیل جبهه واحد ضداستعمار رهبری حزب ما مسئولیت جدی دارد.

مطالعه اوضاع کنونی ایران نشان می‌دهد که تناقضات اجتماعی کشور ما تشدید یافته است. عوامل عینی برای رشد و گسترش مجدد جنبش وجود دارد و بتدریج بسط می‌یابد. بر حزب ما است که مطالعه شرایط موجود و کوشش همه‌جانبه برای استفاده از این تناقضات به منظور تشکیل جبهه واحد ضداستعمار را در رأس وظایف خود قرار دهد. بر کمیته مرکزی حزب توده ایران است که تجارب خود را در مورد همکاری با سازمان‌های غیر پرولتاری مورد بررسی قرار داده و شرایط مشخص همکاری حزب ما را با این نوع سازمان‌ها و به‌ویژه سازمان‌های سیاسی بورژوازی ملی و اشکال مشخص این همکاری را معین کند و راه‌های ایجاد جبهه واحد ضداستعماری را روشن سازد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه زاهدی پس از کامیابی خود جهت حرکت تاریخی جامعه ما را موقتاً تغییر داد و آن را به‌جانب قهقرا برد. پیروزی‌های چندساله خلق ما را در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع به‌باد داد و موجب تشدید استیلاي ارتجاع و امپریالیسم گردید که در دوران پیش از کودتا نهضت آزادی بخش مردم بدان‌ها ضربات مؤثری وارد ساخته بود. این حادثه فاجعه‌ای در تاریخ اخیر کشور ما است.

کامیابی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست نهضت ضدامپریالیستی در قبال آن دارای يك رشته علل عینی یعنی عللی است که خارج از اراده حزب ماست و يك رشته علل ذهنی یعنی عللی است که در اراده حزب ما بود.

الف - علل عینی

۱ - سازش امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس برای تاراج منابع نفت ما و علیه حکومت دکتر مصدق و توافق آنان با ارتجاع ایران به‌قصد توطئه علیه ملت و جنبش‌رهائی بخش او. این سازش از مدتی پیش انجام گرفته بود.

۲ - تزلزل و تردید دولت دکتر مصدق در مورد توسل به اقدامات مجدانه بر ضد کودتا و غافلگیر شدن این دولت در قبال این حادثه.

۳ - تفرقه نیروهای ضدامپریالیستی.

ب - علل ذهنی:

علت عمده ذهنی همانا عبارت است از ضعف رهبری حزب که در مسئله مورد

بحث بویژه در موارد مشخص زیرین بروز می‌کند:

۱- سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت دکتر مصدق که ناشی از چپ‌روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بوده به‌ویژه يك رشته اقدامات چپ‌روانه ما در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بیش‌تر بورژوازی ملی شده بود.

۲- عدم تدارك و آمادگی حزب ما برای مقابله با کودتا - رهبری حزب با آن‌که از يك سال پیش یعنی از زمان سرکار آمدن قوام خطر کودتا را از محافل امپریالیستی و ارتجاعی حس می‌کرد دست به تدارك برای مقابله با کودتا نزد و نقشه آماده عمل نداشت. این تدارك بویژه می‌بایست به‌صورت تدارك وسیع سیاسی برای تجمع حداکثر شعارهای صحیح و عاری از چپ‌روی و سکتاریسم باشد این تدارك همچنین بایستی به‌صورت تدارك برای مقابله عملی با کودتاچیان درآید.

۳- غفلت و سرکبیجه از موفقیت که بویژه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه نمیب رهبری حزب شده بود و با آن‌که خطر کودتا را احساس می‌کرد ولی وقوع آن‌را درآینده‌ای بدین نزدیکی پیش‌بینی نمی‌کرد.

۴- عدم تشخیص ماهیت کودتائی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و پربها دادن به‌امکانات و قاطعیت مصدق کم‌بها دادن به‌امکانات دشمن و فقدان هرگونه تحرك از جانب رهبری در قبال کودتای ۲۸ مرداد - عدم اقدام به‌سیبج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند. دنباله‌روی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به‌صورت استفسار از مصدق و احتراز از اقدام سریع براساس تحلیل صحیح جریان درآمد.

ارزیابی خطا

عدم آمادگی - غفلت - فقدان تحرك و دنباله‌روی حزب ما در کودتای ۲۸ مرداد خطای فاحش رهبری است.

با توجه به‌شعارهای رهبری حزب قبل از کودتا از قبیل این‌که «ما کودتا را به‌جنگ علیه کودتاچیان مبدل می‌کنیم» با توجه به‌پیروزی‌های برجسته خلق ما در مبارزه برای ملی‌کردن نفت و علیه امپریالیسم - با توجه به‌فرار شاه و ضعف جدی دربار و میلیتاریسم از طرفی و شور و شوق و عزم انقلابی وسیع‌ترین قشرهای دمکراتیک کشور از طرف دیگر که بویژه در فراندوم به‌شکل درخشانی بروز کرد - با توجه به‌امکانات واقعی اجتماعی که در اختیار ما بود - با توجه به‌این‌که اتحاد امپریالیستی و ارتجاعی به‌هنگام اجراء نقشه خود با تزلزل و تردید

وارد صحنه شد خطای رهبری خطائی است بزرگ و ناگزیر موجب تزلزل شدید اعتبار رهبری در جامعه و اعتماد توده حزبی و مردم شده است.

ضعف رهبری خود دارای علل مشخص است:

رخنه تفکر خرده‌بورژوازی در رهبری که به‌صورت نوسانات چپ و راست در تاکتیک حزب و شیوه‌های غیراصولی و بوروکراتیک در اسلوب آن درآمده - اختلاف شدید در دستگاه رهبری موجب فلج رهبری می‌شد. ضعف دمکراتیسم تشکیلاتی و سستی ارتباط رهبری با توده حزبی و قشرهای وسیع مردم - ضعف کمی رهبری که نتیجه عدم حضور بخش مؤثری از رهبران در ایران و بودن آنها در مهاجرت بود - ضعف کیفی رهبری یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی رهبری در مجموع خود.

مسلم است که عوامل مذکور در فوق در بروز خطای حزب در ۲۸ مرداد تأثیر یکسان نداشته است. اگر علت ذهنی یعنی ضعف رهبری نبود - اگر از میان مظاهر این علل ذهنی خطاهای چپ‌روانه رهبری حزب در روزهای قبل از ۲۸ مرداد به‌ویژه عدم تحرك وی در روز بیست و هشتم مرداد نبود علیرغم علل عینی در شرایط مساعد موجود حزب ما می‌توانست دست به‌اقدامات سریع و مجدانه بزند. نمیتوان با اطمینان گفت که این اقدامات حتماً و مسلماً به‌پیروزی می‌رسید و یا شکست می‌خورد ولی می‌توان گفت که اولاً این اقدامات با توجه به‌شور انقلابی مردم امکان برای پیروز شدن داشت و ثانیاً اگر هم پیروز نمی‌شد حاکی از لیاقت حزب ما برای اجرای وظایف تاریخی و انقلابی خود می‌بود و ناچار به‌بالا رفتن اعتبار و حیثیت حزب منجر می‌گردید.

درباره کیفیت اقدام باید گفت این امر بستگی به‌بسط حوادث داشت ولی در آغاز می‌توانست تحت شعار دفاع از حکومت قانونی دکتر مصدق به‌صورت متشکل کردن تظاهرات نیرومند مردم درآید و به‌تدریج در صورت ضرورت به‌اقدامات قطعی برای سرکوب کودتا و حفظ حکومت دکتر مصدق منجر گردد.

لازم است تصریح شود که در بروز خطای رهبری یعنی عدم آمادگی - غفلت و عدم تحرك وی مسئولیت اساسی متوجه خود رهبری است و البته نمی‌توان و نباید آن‌را به‌اتکاء علل عینی توجیه و تبرئه کرد زیرا هیچ علت عینی نمی‌تواند موجه این امر باشد که رهبری يك حزب انقلابی در موقع لزوم به‌وظیفه خود عمل نکند. و نیز در این‌جا سودمند است تصریح شود که در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و روی کار آمدن قوام و کودتای ۲۵ مرداد نیز روش رهبری علیرغم شکست این ماجراها قابل انتقاد است زیرا در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ما دیرتر از بورژوازی ملی و تازه آن‌هم پس از آن‌که بخشی از توده حزبی به‌ابتکار خود جنید وارد

صحنه شدید و پس از کودتای ۲۵ مرداد رهبری ما از تجربه این حادثه برای تدارک و آمادگی و هشیار داشتن عملی تمام حزب در قبال خطری که در حال تکوین بود استفاده لازم نکرد.

مسئولیت خطا

در جریان کودتای ۲۸ مرداد و در روزهای فاصل بین دو کودتا وضع اعضاء هیئت اجرائیه در کلیه موارد عیناً مانند هم نیست و می توان از جهت این یا آن ابتکار - پیشنهاد صحیح یا غلط - این یا آن تحلیل صحیح یا غلط مابین آنها تفاوت هائی قائل شد ولی از آنجائی که در کلیه موارد اساسی علیرغم اختلاف نظر مقدماتی هیئت اجرائیه همیشه به تصمیمات مشترک می رسید. لذا مسئولیت در مورد خطای حزب در قبال کودتا به طور کلی مسئولیتی است جمعی و این مطلبی است که رفقای هیئت اجرائیه آن را در یک رشته اسناد تنظیم شده خود تصدیق دارند.

در مورد حادثه ۲۸ مرداد جریانی که همه اعضاء هیئت اجرائیه در آن شریکند به قرار زیرین است:

رفقا پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد با آن که خطر کودتا را پیش بینی می کردند ولی وقوع آن را بدین نزدیکی نمی دیدند. پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد برای آن که مبدا اقدامی در جهت مخالف سیاست مصدق بکنند به مصدق تلفن کردند - بدان اکتفا نمودند و به اطمینان دادن او که دولت براوضاع مسلط است اطمینان یافتند و پس از آن که حادثه بسط یافت و جنبه خطرناک آن آشکارتر شد مجدداً به مصدق تلفن کردند و وقتی مصدق گفت کاری از من ساخته نیست هر کاری از دستتان برمی آید بکنید اول کار را از کار گذشته شمردند و سپس در ساعت سه بعد از ظهر خواستند کاری کنند ولی ارتباطات حزبی در اثر دستور ۲ بعد از ظهر پس از تلفن دوم به مصدق روز ۲۸ مرداد که آن نیز به اتفاق آرا گرفته شده و حاکی از توصیه به رفقای حزبی برای رفتن به خانه ها و تمیز کردن آنها از اسناد و مدارک حزبی بود عملاً فلیج شده بود. در این موقع رهبری می توانست از امکانات مختلف قوا برای عمل استفاده کند ولی در اثر عدم توجه بدین امکانات عملاً هیچگونه کاری انجام نگرفت.

قطعه نامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره مرحله انقلاب ایران و خطاهای اساسی دوسند (جزوه ۲۸ مرداد و نشریه شماره ۴۴)

۱. ماهیت انقلاب ایران در مرحله کنونی

انقلاب ایران در مرحله بورژوا دمکراتیک طراز نوین یعنی در مرحله انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی است و در دوران کنونی لبه تیز آن متوجه امپریالیسم است. امپریالیسم - فئودالیسم و بورژوازی کمپرادر و بر رأس آنها دربار دشمنان انقلاب و مانع اساسی رشد و پیروزی آند. کارگران - دهقانان - روشنفکران - خرده بورژوازی و بورژوازی ملی قوای محرکه و پایگاه اجتماعی انقلاب را تشکیل می دهند. پرولتاریای ایران بمثابة پیگیرترین طبقه انقلابی وظیفه دارد در جریان انقلاب دمکراتیک رهبری (هژمونی) خود را تأمین نماید. وظیفه اساسی حزب پرولتاریا - حزب توده ایران است که با تجربه اندوختن از گذشته خود را برای نبردهای آتی چنان آماده سازد که بتواند رهبری (هژمونی) پرولتاریا را تأمین کند و در پیشاپیش ملت قرار گرفته وی را به جانب پیروزی انقلاب ببرد و نگذارد بورژوازی ملی انقلاب را در دالان تنگ تمایلات طبقاتی خود سیر دهد. مسلم است که اجراء این وظیفه مستلزم احتراز کامل از چپ روی و سکتاریسم و هرگونه انحراف به راست و دنباله روی از بورژوازی ملی است و باید با شکیب کامل و با سعی در اقتناع توده ها بر اساس تجارب خود آنان به عمل آید.

۲. درباره جزوه ۲۸ مرداد هیئت اجرائیه حزب در تهران

جزوه ۲۸ مرداد متضمن اشتباهات جدی تئوریک است.

در صفحه ۱۳ نوشته شده است:

«نهضت انقلابی ایران با وجود آن که ده‌ها سال از آغاز آن می‌گذرد و در گذشته پیروزی‌هایی داشته معذالک هنوز در مرحله اول خودمی‌باشد. نهضت ضد امپریالیستی به‌خصوص در سال‌های اخیر بر محور مبارزه با شرکت نفت سابق دامنه وسیعی پیدا کرد و در واقع حلقه اساسی مبارزات مردم طی سال‌های اخیر مسئله نفت بوده و هنوز هم هست.»

در صفحه ۴۷ نوشته شده است:

«اگر در مرحله دوم انقلاب رهبری و لذا مسئولیت بیشتر با نهضت ماست - در مرحله اول رهبری در دست بورژوازی ملی و لذا مسئولیت با اوست.»
در این‌جا چند اشتباه رخ داده است:

۱ - تصویب‌کنندگان جزوه ۲۸ مرداد تا آن‌جا که از سند مورد بحث برمی‌آید مرحله انقلاب ایران را مبهم تعریف کرده‌اند یعنی ایران را در مرحله انقلاب ضد امپریالیستی دانسته‌اند و این مرحله را از مرحله انقلاب دمکراتیک جدا کرده‌اند و حال آن‌که ایران در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین یعنی انقلاب ضد امپریالیستی وضد فئودالی است و البته لبه تیز آن تازمانی که استعمار بر کشور ما تسلط دارد متوجه آنست.

۲ - تصویب‌کنندگان جزوه متذکر شده‌اند که در مرحله کنونی انقلاب ایران رهبری با بورژوازی و لذا مسئولیت بیشتر با اوست و حال آن‌که در مرحله ضد امپریالیستی نیز رهبری انقلاب نمی‌تواند جز با پرولتاریا باشد - مرحله ضد امپریالیستی جزئی از انقلاب دمکراتیک نوین است و در این انقلاب رهبری با پرولتاریا است زیرا بورژوازی در انقلاب ناپیگیر است.

رفقای تصویب‌کننده جزوه در صفحات ۶۵ و ۷۵ جزوه لزوم بدست آوردن هژمونی پرولتاریا را متذکر می‌شوند و از مجموعه این مطالب پیداست که رفقای تصویب‌کننده جزوه دچار سردرگمی در مسائل تئوریک بودند که نه فقط ناشی از درک غیردقیق مسائل اجتماعی بلکه در عین حال به‌خاطر موجه کردن خطای رهبری حزب در ۲۸ مرداد و تبرئه‌جویی از این خطا بوده است و بویژه بقصد این تبرئه‌جویی است که جزوه ۲۸ مرداد متضمن یک سلسله تفسیرات غلط از حوادث و شامل لحن نادرستی در مورد آن عده از اعضای حزب است که فقدان هرگونه تحریک رهبری را در قبال خطای ۲۸ مرداد انتقاد می‌کردند. به‌همین صورت محتوی عینی جزوه ۲۸ مرداد از جهت تعریف مسئله رهبری انقلاب متضمن انحراف اپورتونیستی راست است. اکثریت هیئت اجراییه خطای جزوه ۲۸ مرداد را خیلی دیر تصحیح کرده و با لجاج تمام از آن مدافعه نمود. این روش لجاج اکثریت هیئت اجراییه در موضع نادرست خود قابل انتقاد است.

روش تدارک این جزوه نیز قابل ابراد است زیرا به‌جا بود که تصمیم به تدارک این جزوه در جلسه طرح شود و خطوط کلی آن پس از بحث معین گردد. تدارک این جزوه در خارج از جلسه از طرف دوتن رفقای هیئت اجراییه به‌یکدی از رفقا واگذار گردیده است.

۳. درباره نشریه تعلیماتی شماره ۴۴

در شماره ۴۴ مسایل حزبی مورخ ۱۸ فروردین ۱۳۳۳ رفیق کیانوری مقاله‌ای تحت عنوان «خطوط اساسی همکاری حزب ما با سازمان‌های بورژوازی» منتشر نموده است. در صفحه ۸-۹ این مقاله چنین می‌خوانیم:

«برای بعضی از رفقا این توهم پیش آمد که گویا چون ما هنوز در مرحله اول انقلاب یعنی مرحله انقلاب ضد امپریالیستی هستیم رهبری جنبش ضد امپریالیستی باید بدست بورژوازی ملی باشد. و بعضی اشتباهات خود را می‌خواهند با این حکم توجیه کنند این موضوع درست به‌نظر نمی‌رسد. در مرحله اول انقلاب ضد امپریالیستی رهبری بورژوازی ملی جبری نیست و در صورت رشد آگاهی سیاسی و آمادگی تشکیلاتی پرولتاریا ممکن است رهبری از دست بورژوازی ملی خارج و به‌دست پرولتاریا بیفتد به‌طور کلی کوشش پرولتاریا نیز در این راهست. بعضی از رفقا نمونه چین را مثال می‌زنند و ادعا می‌کنند که گویا در مرحله اول انقلاب چین یعنی سال‌های ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ رهبری در دست بورژوازی ملی بوده است و پس از خیانت بورژوازی ملی به انقلاب رهبری به‌دست طبقه کارگر انتقال یافته. این نظر درست نیست. در مطبوعات مارکسیستی درباره انقلاب چین شواهد متعددی علیه این نظر می‌توان یافت. واقعیت چنین است که در این سال‌ها در یک دوره طبقه کارگر رهبری سیاسی واقعی جنبش را در دست داشت و بورژوازی ملی زیر رهبری طبقه کارگر در جنبش استقلال ملی شرکت می‌کرد و بورژوازی ملی برای به‌دست گرفتن رهبری تلاش زیاد می‌کرد و بالاخره توانست آن را به‌دست آورد و در این انتقال رهبری مسئولیت بزرگی متوجه حزب کمونیست چین و رهبری آن‌زمان است که چندوسیو در رهبری آن قرار داشت و دارای تمایلات تسلیم‌طلبانه بودند و لزوم هژمونی طبقه کارگر را در انقلاب ضد امپریالیستی نفی می‌کردند. چن دوسیو به‌مناسبت همین انحراف از حزب اخراج گردید.»

با آن‌که رفیق کیانوری کوشیده تا احکام غلط جزوه ۲۸ مرداد را در مورد مرحله انقلاب و رهبری آن اصلاح کند و در واقع نیز مطلب را به‌نحو نسبتاً صحیح مطرح ساخته ولی موفق نشده است مسئله مرحله انقلاب و مسئله رهبری انقلاب را بدون ابهام و به‌طرز مقتضی بیان دارد به‌علاوه از جهت محتوی جزوه

و شکل انتشار آن ایرادات زیرین وارد است:

۱ - اتهام چنددوسیو به رفتای تصویب کننده جزوه ۲۸ مرداد که منکر لزوم احراز هژمونی پرولتاریا نیستند (رجوع شود به صفحات ۶۵ و ۷۰ جزوه) هم از لحاظ محتوی خود و هم از لحاظ اخلاقی عملی است نادرست و منجر به تشدید محیط ناسالم عدم اعتماد متقابل در حزب شده است.

۲ - با آن که رفیق کیانوری مفاد نشریه شماره ۴۴ را با تصویب دبیر حزب به چاپ رسانده است با این حال از این جهت که طرز انتشار آن از طریق غیر اصولی انجام گرفته و بدون طرح در هیئت اجراییه نشر یافته است عمل رفیق کیانوری در خور انتقاد است.

شیلنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران
در باره برخی تصمیمات و اقدامات حادثه جویانه
رهبری حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد

پس از ناکامی جنبش‌رهائی بخش ملی در قبال کودتای ۲۸ مرداد رهبری حزب در ایران يك رشته تصمیماتی اتخاذ نمود و دست به اقداماتی زد که هدف آن ببران این ناکامی و سرنگون ساختن رژیم کودتا و تدارك این عمل بود. این تصمیمات و اقدامات که ناشی از تحلیل نادرست شرایط - دنباله روی تبعیت از تمایلات خود به خودی توده حزبی مبتنی بر يك سلسله اطلاعات غیر دقیق و محمول بر بها دادن بقدرت خود بود دارای جنبه حادثه جویانه و در «واردی بالانکیستی است. از آن جمله است نقشه اعمال ضربت در ۳۰ مرداد به منظور برانگیختن مردم در شرایطی که حزب به جای این نوع اقدامات تعرضی می‌بایست دست به عقب‌نشینی منظم بزند - نقشه اجرای دستبردهای پارتیزانی در شرایطی که برای آن زمینه اجتماعی موجود نبود - خراب کاری در قلعه مرغی - تراکت «اعلام خطر» و غیره.

تصمیم به ایراد ضربت در ۳۰ مرداد عملی نشد دستبردهای پارتیزانی انجام نگرفت لذا قسمتی از این تصمیمات جامه عمل نپوشید ولی برخی از آن‌ها مانند خرابکاری در قلعه مرغی انجام گرفت و تراکت «اعلام خطر» انتشار یافت و مجموعه این تصمیمات و اقداماتی که شده است لطماتی به حزب وارد ساخت. حزب توده ایران يك حزب انقلابی است و بر آنست که اعمال قهر (از قیام و جنگ‌های انقلابی و عملیات پارتیزانی گرفته تا انواع اقدامات لازم دیگر) در صورت تدارك دقیق آن در مواقع معینی از نبرد طبقاتی و جنبش‌رهائی بخش ملی می‌تواند به ضرورت مبرم بدل شود و حزب انقلابی نه تنها از اجراء این وظایف سرم روی بر نمی‌تابد بلکه جسورانه و پس از سنجش کامل با آن روبرو می‌شود.

قطعه‌نامه پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران
در باره کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب

لذا انتقاد حزب از برخی تصمیمات شتابزده هیئت اجرائیه حزب در ایران ناشی از انکار ضرورت اعمال قهر در مواردی که این اعمال قهر به وظیفه مبرم بدل شود نیست زیرا چنین انکاری در حکم درغلطیندن در فرمیزم است.

حزب توده ایران بر آنست که وظیفه اساسی و دائمی وی متشکل کردن توده‌های وسیع برضدامپریالیسم و ارتجاع است و اعمال قهر در مسیر اجراء این وظیفه اساسی می‌تواند تنها در موارد معینی ضروری شود.

اعمال قهر تنها با اتکاء به توده وسیعی که از آن پشتیبانی کنند و در صورت وجود شرایط ضروری مساعد اجتماعی معقول است و امکان پیروزی را با خود دارد. اعمال قهری که از پشتیبانی توده وسیع برخوردار نباشد و تنها با اتکاء پیشاهنگ طبقه کارگر یعنی حزب پرولتاریا انجام گیرد در حکم بلانکیسم و حادثه‌جویی است.

انتقاد پلنوم وسیع کمیته مرکزی به رهبری حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد همانا ناشی از آنستکه در واقع این تصمیمات بدون توجه کافی به تأمین پایه توده‌ای وسیع و به اتکاء حزب طبقه کارگر اتخاذ می‌شد و متضمن عامل پربها دادن به نیروهای خود بود.

نمی‌توان استفاده از نیروهای مختلف اجتماعی و تماس با آن‌ها و منجمله با عشایر را که بدلائیل و شرایط خاصی در مواقعی از زمان ممکن است در جهت منظور جنبش رهایی‌بخش عمل کنند مردود دانست ولی مذاکرات پس از ۲۸ مرداد با سران ایل قشقائی در جهت یک رشته تصمیمات حادثه‌جویانه هیئت اجرائیه اتخاذ شده و با توجه به جریان مشخص این تماس که در گزارش مشروح رفقائی که با سران قشقائی وارد تماس شدند منعکس است و با توجه به اقدام خرابکاری در قلعه مرغی که آن‌هم به این امر مربوط است این اقدام متضمن اشتباهات جدی بوده است.

مسئولیت هیئت اجرائیه حزب در تهران در مورد تصمیمات و اقدامات حادثه‌جویانه مورد بحث مسئولیتی است جمعی زیرا اسناد و مدارک موجود روشن می‌کند که تصمیمات با اتفاق آراء اتخاذ شده است.

پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از بررسی اسناد و مدارک موجود راجع به کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب توده ایران و علل آن به نتایج زیرین رسید:

۱- مقامات نظامی در ارتش ایران با وجود رژیم ارتجاعی که در آن حکم فرما است مخصوص طبقه یا ملت خاصی نیست. کادر افسری معمولاً از طبقات و قشرهای مختلف تشکیل شده و راه رسیدن به مقام افسری برای همه خلقهای ایران باز است. این وضع رسوخ افکار مترقی و دمکراتیک را در میان افسران ارتش ایران سهلتر نموده است و خود یکی از علل موفقیت‌های حزب توده ایران در بین ارتش بوده است.

۲- حزب ما پس از کنگره اول خود به مسئله فعالیت در میان افسران ارتش توجه نمود و در مدت کوتاهی موفق شد نفوذ قابل ملاحظه‌ای در بین افسران یافته سازمان خاصی مرکب از افسران ارتش تشکیل دهد.

اگرچه گرایش افسران به سوی جنبش دمکراتیک سنتی طولانی‌تر از تشکیل حزب توده ایران دارد ولی شالوده اساسی این سازمان را حزب توده ایران ریخت. این سازمان رفته رفته توسعه یافت و تبدیل به نیروی مهمی گردید. طی ۱۳ سال فعالیت این سازمان اعضاء آن خدمات گرانها و جانبازیهای بیشماری در راه حزب و جنبش خلقهای ایران کرده‌اند.

سازمان نظامی حزب توده ایران بحق در زمره افتخارات حزب ما بشمار می‌آید.

۳- پس از واقعه آذربایجان هیئت اجرائیه موقت حزب تصمیمی در بساره

انحلال و قطع تماس با سازمان گرفت گرچه تماس پس از چندی مجدداً برقرار شد و سازمان بازم در جنب حزب توده ایران قرار گرفت ولی پلنوم وسیع کمیته مرکزی لازم می‌بیند در این باره اظهار نظر کند و این تصمیم هیئت اجرائیه موقت را تصمیمی نادرست و انحلال طلبانه اعلام نماید.

۴- کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب توده ایران (شهریور ۱۳۳۳) لطمه‌ای بس گران بجنبش دمکراتیک کشور بطور اعم و به حزب توده ایران بطور اخص وارد ساخت.

۵- بدیهی است هجوم و حشیانه ارتجاع بسازمان‌های حزبی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کوشش دستگاه جاسوسی پلیس و ارتش توأم با شکنجه غیر انسانی به‌اعضا، حزب و سازمان از جمله عوامل عینی است که در کشف سازمان نظامی مؤثر بوده است ولی همانا اشتباهات بی‌احتیاطی‌ها - خطاها و عدم تحرك حزب ما یعنی عوامل ذهنی است که در کشف و تلاشی سازمان افسری عامل تعیین کننده بشمار می‌رود.

۶- تمرکز نادرست سازمان نظامی - بوروکراسی متمرکز ساختن اسناد و مدارک مربوطه بسازمان در یک جا اطلاع غیر ضروری بعضی از افراد حزب از وجود سازمان نظامی - طرز ناصحیح ثبت و ضبط اسامی اعضا، سازمان با نام و نشان و مشخصات از جمله معایب کار مخفی سازمان نظامی ما بوده است که آنرا بمقیاس زیادی اگرند پذیر می‌نمود.

۷- گرچه هسته سوزن درباره فعالیت سازمانی حزب در میان ارتش از مدتی پیش وجود داشته ولی همانا لورفتن دبیرخانه سازمان در منزل رفیق شهید مرزوان (پائیز ۱۳۳۵) بود که موجب شد ستاد ارتش پیش از پیش و بطور مشخص بوجود سازمان منظم در ارتش و فعالیت حزبی در میان افسران پی‌برد.

۸- زیاده‌روی و بی‌احتیاطی در انتشار اسناد نظامی بمنظور نشان دادن قدرت حزبی - نشر مطبوعات بنام مستعار سازمان نظامی و استفاده از افسران برای پخش تراکت و تعلیم عملیات نظامی بعد از افراد حزبی از جمله عواملی بود که توجه دستگاه حاکمه را بوجود این سازمان جلب می‌نمود و در نتیجه سازمان در معرض تعقیب قرار می‌گرفت.

۹- پس از ۲۸ مرداد که ستاد ارتش از امکان یک عمل ضد کودتائی نگران بود سازمان نظامی تحت تعقیب شدیدتر درآمد بازداشت تقریباً یکصد نفر افسرو درجه‌دار از طرف ستاد ارتش بمنظور کشف سازمان بود. حادثه قلعه مرغی این سوء ظن را تشدید کرد. ولی رهبری حزب با وجود اعلام خطر هائی که میشد اقدامات احتیاطی لازم را برای حفظ سازمان نظامی و بطور کلی سازمان‌های حزبی

نکرد. پس از آنکه عباسی بر حسب تصادف و در اثر بی‌احتیاطی گیر افتاد رهبری حزب بازم توجه با اقدامات احتیاطی لازم نکرد و همانا این بی‌احتیاطی‌ها و دل‌آسودگی‌هاست که نقش قاطع در گیر افتادن سازمان نظامی ایفاء کرده است.

۱۰- یکی از اقدامات غلط و کاملاً خلاف احتیاط که منجر بلورفتن صورت اسامی و مهمترین اسناد دبیرخانه سازمان نظامی گردید و در دوران پس از گیر افتادن عباسی انجام گرفت عبارت است از بازگرداندن اسناد دبیرخانه سازمان نظامی.

۱۱- پس از کشف اسامی سازمان نظامی هیئت اجرائیه حزب در پنهان کردن و حفظ افسران بازداشت نشده سهل‌انگاری نمود و در نتیجه عده‌ای از آنان گرفتار شدند. پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران این سهل‌انگاری هیئت اجرائیه را تقبیح می‌نماید.

۱۲- علاوه بر مسئولیت مشترک هیئت اجرائیه حزب توده ایران و اشتباهات جمعی رهبری سازمان نظامی رفیق جودت بعنوان مسئول و رابط این سازمان از این لحاظ مسئولیت جدی به‌عهده دارد که طی این جریان بعنوان عضو هیئت اجرائیه مأمور سازمان نظامی ابتکار لازم را بخرج نداده و تصمیمات فوری را برای پیش‌گیری از حوادث اتخاذ ننمود.

پلنوم وسیع کمیته مرکزی این روشهای نادرست را شدیداً و قویاً محکوم می‌کند و مجریان آن را به انتقاد از خود صریح و بی‌خدشه و رعایت اصول دعوت می‌نماید.

۵- پلنوم وسیع کمیته مرکزی معتقد است که در سالهای بعد از کنگره دوم فراکسیونی در داخل حزب بوجود آمده است که در رأس این فراکسیون شرمینی عضو سابق کمیته مرکزی قرار داشت. رشد و تشکل این فراکسیون يك پروسه تحولی را طی کرده است. شرمینی همیشه داعیه تسلط بر حزب را در مغز خود می‌پروراند و بمنظور وصول به هدف موفق شد از شور و حرارت انقلابی جوانان استفاده نماید. چپ‌روی و انقلابی‌نمائی شیوه متداول کار شرمینی بود. رشد فراکسیون شرمینی با اختلافات داخلی کمیته مرکزی ارتباط مستقیم داشته‌است. در ادوار مختلف بر حسب تغییر صدف‌بندی در داخل کمیته مرکزی - شرمینی این یا آن عضو کمیته مرکزی را تکیه‌گاه خود قرار داده و بنفع مقاصد خود از جریانات اختلافات داخلی کمیته مرکزی استفاده می‌کرد. روش هیئت اجراییه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود و نه تنها موجب منفرد شدن شرمینی از افراد سازمان نمی‌شد بلکه شرمینی را به تشدید اقدامات خود تشویق می‌کرد. در دوران اخیر که در درون هیئت اجراییه اختلافات با وج رسیده اکثریت هیئت اجراییه شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت می‌کرد و بدین ترتیب به بسط فعالیت آن میدان می‌داد. شایان ذکر است که فراکسیون شرمینی در شرایط حوادث با شکست مواجه شد و به‌ویژه آن عده از رفقای جوان که مدتی است از ماهیت فراکسیون شرمینی بی‌خبر بوده و با آن همکاری می‌کردند برای افشاء این فراکسیون و انحلال کامل آن فعالیت مؤثری کردند. نباید شرمینی و فعالیت فراکسیونی او را باین رفقا مخلوط کرد.

پلنوم وسیع کمیته مرکزی فعالیت فراکسیونی شرمینی را که به حزب ما زیان رساند شدیداً محکوم می‌کند و روش نادرست رهبری حزب و مخصوصاً اکثریت هیئت اجراییه را در قبال آن تقبیح می‌نماید.

علل بروز اختلافات و توسعه آن

الف- اختلافات در داخل رهبری حزب ما قبل از هر چیز نتیجه نفوذ ایده‌ئولوژی خرده بورژوازی بجای ایده‌ئولوژی پرولتاری در اسلوب مبارزات درون حزبی است.

ب- دستگاه رهبری بر اثر ضعف کیفی یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی خود در مجموع نه تنها قادر به حل اختلافات نبوده بلکه غالباً

پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از بررسی اسناد و مدارك موجود و استماع بیانات اعضاء کمیته مرکزی و اعضاء پلنوم نظر خود را درباره ارزیابی اختلافات در کمیته مرکزی و عملیات فراکسیونی در داخل حزب که در فلج ساختن حیات حزب نقش مهمی داشته است بشرح زیر اعلام می‌دارد.

ماهیت اختلافات

۱- بررسی اسناد و مدارك موجود و صورت جلسات کمیته مرکزی نشان می‌دهد که در داخل کمیته مرکزی در مسائل سیاسی و ایده‌ئولوژیک مرزبندی معینی وجود نداشته است و افراد وابسته به جهات اختلاف در برخورد با این گونه مسائل مواضع متغیری داشته و اکثراً به تصمیمات واحدی نرسیده‌اند.

۲- بررسی موارد مشخص نشان می‌دهد که اختلافات در رهبری حزب ما به‌طور عمده بنحوی از انحاء با اشغال مواضع مهم رهبری ارتباط داشته است.

۳- دلایلی که طرفین اختلاف مبنی بر وجود گروه مسلط از طرفی و اپوزیسیون از طرف دیگر (که به ترتیب رفقا رادمش و اسکندری و رفقا کیانوری و قاسمی نمایندگان آنان معرفی شده‌اند) اقامه گردیده است مورد مطالعه دقیق پلنوم وسیع قرار گرفت. بنظر پلنوم این دلایل قانع‌کننده نیست.

۴- در داخل کمیته مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوه‌های به‌کلی غیر اصولی و ناسالم به کار می‌برند - تهمت - پرونده‌سازی - سوءظن بیجا - عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی - ناسازگاری با کلکتیو-تک‌روی - خشونت - لجاجت - کین توزی - چنین است نمونه‌هایی از این شیوه‌ها.

آن را تشدید کرده است.

چـ فقدان ديمقراسی داخل حزبی مانع دخالت توده‌های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر ديمقراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده‌های حزبی در نطفه خفه میشود.

قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران
درباره راه خروج از بحران

بحران بزرگی حزب ما را فرا گرفته است. یافتن بهترین راه ممکن خروج از آن برای تجدید حیات حزب و گسترش نهضت مهم‌ترین وظیفه دستگاه رهبری و اعضاء حزب می‌باشد. این بحران قبل از هر چیز نتیجه اشتباهات بزرگ گذشته و بخصوص نتیجه شکست‌های فاحشی است که در آن اشتباهات و نقایص کار رهبری حزب نقش عمده‌ای داشته است. در این بحران ضعف دستگاه رهبری - اختلافات غیر اصولی موجود در آن - عدم رعایت اصل مرکزیت ديمقراطیک و شیوه رهبری جمعی و تسلط اسلوب‌های خرده بورژوازی در کار نقش تعیین کننده‌ای داشته است.

پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از بحث و تحلیل این بحران:
۱- تمام افراد حزبی و ارگان‌های رهبری را بدرعایت دقیق و جدی اصول لنینی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر دعوت نموده بدکار بردن شیوه‌ها و اسلوب‌های پرولتاری را به جای روش‌های خرده بورژوازی لازم می‌شمارد.
۲- هرگونه فراقسبونیسم - دست‌بندی و عملیات گروهی را شدیداً محکوم نموده تمام افراد حزبی - کادرها و افراد رهبری را بدمبارزه جدی علیه آن موظف می‌سازد.

۳- با توجه به فقدان ديمقراسی داخل حزبی - عدم کنترل جدی ارگان‌های بالا از پائین و با در نظر گرفتن شیوه‌های غلطی که در حزب ما بطور کلی و در سال‌های اخیر بطور اخص از طرف کمیته مرکزی برای سرکوب انتقاد در ارگان‌های حزبی به کار برده می‌شد بسط کامل ديمقراسی داخل حزب با توجه بشرايط مشخص مبارزه را جزء وظایف اساسی کمیته مرکزی قرار می‌دهد و پیش گرفتن بهترین

شیوه‌های استقرار کنترل ارکان‌های بالا از پایین و رعایت اصل گزارش‌دهی را توصیه می‌نماید.

۴- سهل‌انگاری در رسیدگی به پرونده‌ها و شکایات مربوط به افراد دستگاه رهبری به‌خصوص اعضای کمیته مرکزی را به‌شدت تقبیح می‌کند و از هیئت‌اجرائیه می‌طلبد در آینده در صورت بروز شکایات و موارد تخلف و گناه‌افراد رهبری و هر عضو حزب بدون تأثیر دقیقاً رسیدگی نموده در مجازات تمام اصول تشکیلاتی و حزبی را قویاً رعایت نماید.

۵- یک‌بار برای همیشه از تمام افراد رهبری به‌خصوص اعضای کمیته مرکزی جدا طلب می‌کند از ادامه جدل و مناقشه در پرونده‌های گذشته تا کنگره سوم خودداری شود. هیئت‌اجرائیه موظف است ناقضین این اصل را شدیداً متناسب با موازین تشکیلاتی تنبیه نماید.

۶- با در نظر گرفتن ضعف دستگاه رهبری و عدم تغییر آن بعد از کنگره دوم حزب و با توجه به نقشی که همین ضعف در اشتباهات گذشته شکست نهضت و تشدید اختلافات داشته است به کمیته مرکزی توصیه می‌کند هیئت‌اجرائیه منتخب در پلنوم وسیع را بپذیرد.

هیئت‌اجرائیه علاوه بر رهبری حزب در داخل و خارج کشور موظف می‌شود در موارد زیرین توجه خاصی مبذول دارد:

- الف- تدارک تشکیل سوهین کنگره حزب حداکثر تا دو سال.
- ب- آماده کردن و تربیت سیستماتیک کادرها به‌ویژه کادرهای کارگری.
- ج- اعزام رهبران و کادرها طبق احتیاجات حزب به ایران.
- د- تلاش برای یافتن بهترین طرق ارتباط و رهبری حزب در کشور.
- هـ- رسیدگی و سازمان دهی به امور رفقای حزبی مقیم خارج از ایران.
- و- حفظ و تحکیم ارتباط بین‌المللی حزب و کنترل کار کادرهایی که در سازمان‌های مربوطه کار می‌کنند.
- ز- اجرای تصمیمات و قطع‌نامه‌های مصوبه.

۷- برای انجام بهترین همکاری کادرها با هیئت‌اجرائیه و کمک نزدیکتر و منظم‌تر در رهبری حزب پیش‌نهاد می‌کند ۱۵ نفر بتعداد اعضای پلنوم کمیته مرکزی بدنام ناظر اضافه شود (از آن پنج پست برای رفقای ایران خالی گذاشته شود).

۸- هیئت‌اجرائیه را در مقابل پلنوم‌های منظم مسئول می‌داند که بایستی هر چهار ماه یکبار با شرکت افراد کمیته مرکزی کاندیدها و اعضای مشاور تشکیل جلسه بدهد. این پلنوم‌ها کار و فعالیت هیئت‌اجرائیه را بین دو پلنوم بررسی کرده

خط‌مشی آن‌را معین خواهند کرد.

۹- با در نظر گرفتن شرایط موجود در کمیته مرکزی توصیه می‌کند نام دبیرکلی حذف و به‌جای آن کلکتیوی مرکب از سه نفر از اعضای هیئت‌اجرائیه بدنام هیئت‌دبیران ایجاد شود. بدیگی از دبیران عنوان دبیر اول داده شود. در هر امری دو دبیر نظارت داشته و هر سندی را دو دبیر امضاء کنند که یکی از آن دو دبیر دبیر اول است.

۱۰- هر سال یک‌بار تا تشکیل کنگره پلنوم وسیعی تشکیل شود.

آزاد شدند. پیروزی انقلاب در کشور پهناور چین نمونه درخشانی برای کلیه کشورهای مستعمره و وابسته بود. جنبش‌های زهائی بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته بیش از پیش اوج گرفت.

ملی شدن شرکت کانال سوئز یعنی ترعه‌ای که یکی از پایگاه‌های عمده سلطه امپریالیست‌ها بود موقعیت امپریالیسم به‌ویژه موقعیت امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا و فرانسه را در خاورمیانه و نزدیک بیش از پیش متزلزل ساخت.

قدرت دائم‌التراید اردوگاه صلح و دمکراسی و سوسیالیسم که در رأس آن اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری توده‌ای چین قرار دارند تکیه‌گاه و پشتیبان مقتدبری برای کشورهای مستعمره و وابسته در مبارزه نجات‌بخش آن‌ها علیه امپریالیسم و ارتجاع است. تجربه نشان داده است که جنبش‌های نجات‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته هر قدر بیشتر از این تکیه‌گاه استفاده نمایند موفقیتشان بیشتر و سریع‌تر خواهد بود.

وجود اتحاد شوروی و جمهوری چین و سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی که از سیاست صلح جهانی و استقلال ملی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مدافعه می‌نمایند و همواره آماده کمک بی‌دریغ و بدون قید و شرط به کشورهای کم‌رشد هستند مانع مهمی در برابر سیاست جنگ و تجاوزی است که امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیسم آمریکا تعقیب می‌کنند.

بلوک جنگی آتلانتیک شمالی - پایگاه‌های جنگی که امپریالیست‌ها و در درجه اول امپریالیسم آمریکا در حول اتحاد جماهیر شوروی و ممالک دمکراسی توده‌ای ایجاد نموده‌اند بودجه هنگفتی که کنگره آمریکا برای تدارک جنگ و همچنین اقدامات خرابکارانه و حمایت از خائنین و گروه‌های ضد انقلابی تصویب کرده است - رد پیشنهادهای اتحاد جماهیر شوروی در باره خلع سلاح و بمنظور تخفیف و خاتم بین‌المللی از طرف امپریالیست‌ها نمودارهای فصیح سیاست جنگ طلبانه امپریالیست‌ها و در درجه اول امپریالیسم آمریکا علیه اردوگاه صلح و دمکراسی و سوسیالیسم است.

جنبش ضد انقلابی در مجارستان که هدفش برانداختن حکومت توده‌ای مجارستان و مسلط کردن مجدد مالکین و سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری فاشیستی بوده است اقدامی بود که در دنباله تصمیمات شورای آتلانتیک شمالی صورت گرفته است.

اشتباهات رهبران سابق مجارستان در زمینه مسائل اقتصادی و در انحراف از اصل دمکراسی سوسیالیستی در حزب و دولت - نقض قانونیت سوسیالیستی از طرفی و فعالیت مخرب منحرفین در داخل حزب از طرف دیگر - به ضد انقلاب

رفقای ارجمند. گزارشی که از جانب کمیته مرکزی حزب توده ایران به‌سمع شما می‌رسد طولانی نخواهد بود. علت آن است که ما وظیفه اساسی این پلنوم را نجات‌بخش از بحران می‌شماریم و ترجیح می‌دهیم که پلنوم به‌ویژه توجه اساسی خود را بتحلیل از گذشته و روشن کردن راه آینده معطوف کند و از آن‌جا که در این زمینه طرح‌های کمیته مرکزی در اختیار رفقا گذارده شده و در اطراف تصویب این طرح‌ها صحبت خواهد شد تکرار آن مسائل را در بک گزارش عمومی زائد شمردیم. صرف‌جویی در وقت را نیز به‌منابه دلیلی باید افزود زیرا برنامه پلنوم وسیع ما سنگین است و ما باید بتوانیم در عرض ۲۳ روز این برنامه را کامیابانه به پایان رسانیم.

سخنی چند دربارهٔ اوضاع جهان

خصوصیت عصر ما خروج سوسیالیسم از چهارچوب یک کشور تنها و تبدیل آن به یک سیستم اقتصاد جهانی است. سوسیالیسم طی یک سوم قرن رجحان خود را به سیستم اقتصاد سرمایه‌داری ثابت نموده و به یک سیستم اقتصاد جهانی تبدیل گردیده است. علاوه بر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم اکنون منطقه پهناوری از کشورهای صلح‌طلب پدید آمده و تعداد کثیری از کشورها در راه دفاع از صلح و هم‌زیستی گام برمی‌دارد. با پیروزی انقلاب اکتبر عصر انقلاب کشورهای مستعمره و وابسته آغاز شد. انقلاب در این کشورها به جزئی از انقلاب پرولتاریائی جهانی تبدیل گردید. پس از جنگ دوم جهانی جنبش نجات‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته وارد مرحله جدیدی شده عده‌ای از کشورهای اروپا و آسیا

زمینه مساعدی داد تا بتواند در زیر شعار اصلاح اشتباهات گذشته قشرهای مردم را به‌ویژه در شهرها به‌جانب خود جلب کند. اگر اتحاد شوروی طبق تقاضای دولت انقلابی و کارگری و دهقانی مجارستان برای سرکوب ضدانقلاب به‌کمک وی نمی‌شتافت نظام خلقی این کشور سرنگون شده و پایگاه نوین تجاوزکارانه‌ای در مرکز اروپا پدید می‌آمد به‌همین سبب ما این اقدام اتحاد شوروی را اقدامی ضروری و به‌نفع زحمت‌کشان مجارستان و به‌سود صلح و دموکراسی و سوسیالیسم می‌دانیم.

امپریالیسم برای این که موقعیت خود را در کشورهای مستعمره و وابسته حفظ نماید علاوه بر بلوک تهاجمی اتلانتیک شمالی به‌بانه خطر موهوم کمونیسم دست به ایجاد بلوک‌های نظامی جنوب شرقی آسیا و بغداد زده است و انواع قراردادهای نظامی یک‌طرفه به کشورهای تحت نفوذ خود تحمیل کرده است.

امپریالیسم آمریکا به‌منابه ژاندارم ارتجاع بین‌المللی در کلیه قراردادهای تهاجمی از اتلانتیک شمالی تا جنوب شرقی آسیا نقش رهبری‌کننده را ایفا می‌نماید و همانا اجراء این نقش شوم است که بیش از پیش خشم و نفرت همگانی را علیه امپریالیسم آمریکا برمی‌انگیزد و حوادث اخیر تایوان (فرمز) نمودار روشنی از چنین خشم و نفرت همگانی است.

امپریالیست‌ها با تحمیل پیمان بغداد می‌کوشند بین کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک تفرقه‌اندازند و با تحمیل پیمان جنوب شرقی آسیا بین ممالک جنوب خاوری آسیا تخم نفاق می‌افشانند.

بر اثر شکست امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه در مصر در تناسب قوا در خاورمیانه و خاور نزدیک تغییر عمده‌ای روی داد. گروه انگلیس و فرانسه بیش از پیش از صحنه خاورمیانه و خاور نزدیک دور می‌شوند. آئین آیزنهاور تطبیق سیاست خارجی استعمارطلبانه آمریکا با شرایط جدیدی است که پس از شکست انگلیس و فرانسه و اسرائیل در خاورمیانه پیش آمده است.

هدف عمده آئین آیزنهاور اشغال نظامی خاورمیانه و خاور نزدیک و بسط نفوذ خود در این ناحیه است. چرا آمریکا این همه بخاورمیانه و خاور نزدیک اهمیت می‌گذارد؟ زیرا خاورمیانه و خاور نزدیک علاوه بر موقعیت سوق‌الجیشی دوسوم منابع نفتی جهان سرمایه‌داری را دربردارد. هدف دیگر آئین آیزنهاور گرفتن جای انگلیس و فرانسه در خاورمیانه نزدیک است.

امپریالیسم آمریکا تمام اقدامات خود را در زیر پرده مبارزه با خطر موهوم کمونیسم پوشیده می‌دارد و حال آنکه تجربه مصر به‌تمام شرق عملاً ثابت نموده است که کشورهای اردوگاه صلح و دموکراسی و سوسیالیسم با استواری تمام از

آزادی و استقلال ملل مزبور مدافعه می‌کنند. حوادث اخیر در عراق واردن نشان داد که امپریالیست‌ها برای استقرار تسلط خود دست بچه توطئه‌های خونینی علیه خلق و آزادی و استقلال او می‌زنند.

دوران بین‌دو پلنوم کمیته مرکزی حزب ما دوران رشد شگرف نهضت جهان پرولتاری است. در این دوران تشکیل کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنگره هشتم حزب کمونیست چین را باید به‌منابه دو واقعه‌ای که تأثیر عظیمی در رشد این نهضت و بطور کلی رشد نهضت دمکراتیک جهانی داشته و دارد ذکر نمود.

کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی مراعات اکید موازین لنینی رهبری حزب و دولت و اصل همکاری جمعی مبارزه با کیش شخص پرستی را تصریح نمود. مسائلی مانند اشکال متعدد سیر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و امکان سیر مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم در شرایط معین تاریخی و اینکه جنگ ناگزیری تقدیر آمیز خود را در دهان ما از دست داده است از مسائل تئوریک مهمی است که در کنگره بیستم طرح و حل شده است.

آموزش و مطالعه تعالیم کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی برای حزب ما ضروری و گران‌بها است. این تعالیم و همچنین تعالیم کنگره هشتم حزب کمونیست چین در مورد نبرد با سوژرکتیویسم و اصلاح اسلوب کار باید مورد توجه عمیق حزب ما قرار گیرد. سیاست لنینی صلح و دفاع از استقلال ملل سیاستی است که دولت اتحاد شوروی از همان روزهای اول تأسیس خود اجرا نموده است. هر روز که می‌گذرد این سیاست جان‌بخشی خود را طی نمونه‌های فراوانی بیش از پیش ثابت می‌کند. سیاست اتحاد شوروی و جمهوری توده‌ای چین و همه کشورهای اردوگاه سوسیالیسم همراه سیاست صلح‌دوستانه کشورهای منطقه صلح و جنبش مقتدر صلح جهانی بزرگ‌ترین مانع در برابر توطئه خونینی است که امپریالیست‌ها در تدارک آنند و می‌خواهند جهان را بچنگ اتمی بکشانند.

سخنی چند درباره ایران

پس از جنگ دوم جهانی و به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب خلق شش‌ده‌ملیونی چین امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس بازارها و منابع طبیعی و انسانی بزرگی را در اروپای شرقی و آسیا از دست داده‌اند.

از طرفی تنگ‌تر شدن میدان عمل امپریالیست‌ها باعث شد تضاد مابین آنها بر سر غارت هر بیشتر کشورهای باقیمانده بر سر گرفتن ابتکار در این کشورها و بر سر بیرون کردن رقیب یا رقبای دیگر از این کشور عمیق و عمیق‌تر گردد و از

طرف دیگر افزایش فشار امپریالیست‌ها در این کشورها و واکنش شدیدی را برانگیخت. این عامل همراه رشد آگاهی همگانی ملت‌ها موجب شد که مبارزه ضد امپریالیستی در این کشورها فشرده‌تر و وسیع‌تری را در برگیرد.

قوت گرفتن جنبش نجات بخش ملی در کشورها در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲ که در مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت سراسری کشور تجلی نمود معلول همین تغییراتی است که در تناسب قوا در صحنه داخلی و بین‌المللی روی داده است.

حکمت مشخصه این دوران بسط جنبش ضد امپریالیستی به فشرده‌های وسیع از بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهر است که به‌ویژه در مبارزه برای ملی کردن نفت نقش مهمی داشته‌اند. این دوران دورانی است پر از حوادث مهم مانند تصویب قانون ملی شدن صنایع نفت - روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق - خلع ید شرکت سابق نفت ایران و انگلیس - قطع رابطه با انگلستان و اخراج کارکنان انگلیسی از ایران - اجرای قانون ملی شدن نفت قیام مردم در سی تیر برای درهم شکستن کودتای قوام - فرارندم عظیم دومالیونی - کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه. ما درباره ارزیابی برخی از این حوادث در قطع‌نامه‌های خود فرمول بندی‌هایی برای قضاوت رفقا به دست داده‌ایم و لذا از بسط کلام در این‌جا خودداری می‌ورزیم.

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با مداخله مستقیم امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس ارتجاعی‌ترین جناح هیئت حاکمه کودتا کرد که در نتیجه آن دولت دکتر مصدق سقوط نمود و دولت زاهدی به خلق ما تحمیل گردید.

کودتای ۲۸ مرداد سیاه‌ترین جناح هیئت حاکمه را بر کشور ما مسلط ساخت. علیرغم اراده خلق ما بکلیه پیروزی‌هایی که در طی چند سال مبارزه نصیب ما شده بود قلم بطلان کشید.

هدف کودتای ۲۸ مرداد سرکوب جنبش نجات بخش خلق ما و در درجه اول تازم مار کردن حزب توده ایران و لغو عملی قانون ملی کردن نفت و قانون ۹ ماده‌ای نفت و تأمین تسلط مجدد انحصارهای امپریالیستی بر روی منابع نفتی کشور ما و تسلط کامل اقتصادی بر ایران و الحاق ایران بزنجیر پیمانهای تهاجمی امپریالیستی و تبدیل ایران به پایگاه تجاوز علیه اتحاد شوروی و کشورهای دمکراسی توده‌ای بوده است.

رژیم کودتا هزاران تن از مبارزان ضد استعمار را زندانها و شکنجه‌گاهها و تبعیدگاهها روانه ساخته دهها تن را تیرباران نمود. بکوچکترین مقاومت و اعتراض با حبس و شکنجه و تیرباران پاسخ داد.

در ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ مجلس ایران تحت فشار جنبش رهایی بخش خلق ما قانون ملی شدن نفت سراسری کشور را تصویب نمود. امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس لغو و تمام امور اکتشافات و استخراج و تصفیه و غیره بشرکت دولتی بنام «شرکت ملی نفت ایران» واگذار شد.

پنجاه سال شرکت سابق نفت ایران و انگلیس از منابع نفتی ناحیه بزرگی از جنوب ایران بهره‌برداری نمود. سود خالص این شرکت در این مدت بالغ بر یک میلیارد لیره بوده است. از این مبلغ ۱۱۵ میلیون لیره در تمام مدت ۵۰ سال عاید ایران شده است.

دولت کودتا موازی با کشتار دسته‌جمعی و حبس و شکنجه میهن‌پرستان با استقرار مجدد روابط سیاسی با انگلستان و تسلیم بلاشرط بامیال انحصارهای نفتی دست زد.

امپریالیست‌ها پس از مبارزه طولانی بر سر تصاحب منابع نفتی ایران باهم از در سازش درآمدند. منابع نفت مورد امتیاز شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را بین خود تقسیم کردند. کنسرسیوم بین‌المللی نفت را از پنج شرکت بزرگ آمریکا وابسته بگروه‌های راکفلر - مورگان - ملون و شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکت «رویال دوچ و کمپانی» «فرانسزدوپترول» در لندن تشکیل دادند. کنسرسیوم بین‌المللی مزبور سهام شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را به نسبت ۴۰ درصد بشرکتهای امریکائی و ۴۰ درصد بشرکت سابق نفت ایران و انگلیس و ۱۴ درصد بشرکت «رویال دوچ» و ۴ درصد بکمپانی فرانسزدوپترول بین خود تقسیم کردند.

شرکت سابق نفت ایران و انگلیس بابت قیمت ۶۰ درصد از سهام سابق خود ۶۰۰ میلیون دلار بعنوان سرقفلی دریافت نمود. مبلغ مزبور طبق سازش قبلی بین شرکتهای عضو کنسرسیوم از طریق ارزان فروختن نفت ایران بشرکت نفت ایران و انگلیس تأمین میشود. باین ترتیب شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا و هلند و فرانسه بدون هیچ مایه‌گذاری صاحب سهامی در نفت ما میگردند. قرارداد باصطلاح «فروش نفت» با ایران در نوع خود از لحاظ گستاخی در غارتگری بی‌نظیر است.

شرکت سابق نفت ایران و انگلیس پس از نیم قرن غارت منابع نفتی ما ۷۰ میلیون لیره بابت استهلاک بهای تاسیسات نفتی خوزستان و ۱۰ میلیون لیره بابت استهلاک پالایشگاه کرمانشاه پرداخت شد و در ازاء آن بطوریکه رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم در روزهای انعقاد قرارداد گفته است پلاکی بر روی ماشینهای موسسات نفت ایران نصب میشود حاکی از اینکه این اموال

متعلق بایران است.

شرکت سابق نفت ایران وانگلیس ۷۶ میلیون لیره بابت خساراتی که گویا باین شرکت در نتیجه تعطیل موسسات نفت در ایران وارد گردید پرداخت میشود. نمایندگان انگلستان در وصول غرامت مزبور لجاج از خود نشان دادند و بارها تاکید نمودند که وصول این مبلغ از لحاظ «حفظ حیثیت» امپراطوری انگلستان است تا کشورهای دیگر صاحب نفت از سرنوشت ایران عبرت گرفته و در هیچ موردی جسارت نورزند که بملی کردن منابع نفت خود اقدام نمایند. حوزه امتیاز نفت در قرارداد سابق ۱۶۹۰۰۰ کیلومتر مربع بود ولی در قرارداد جدید حوزه عملیات کنسرسیوم به ۳۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع بالغ میگردد.

اکنون سه سال از امضاء قرارداد باصطلاح فروش نفت میگذرد. در این مدت بر طبق ارقامی که ناصر وزیر دارائی دکتر اقبال در هشتم خرداد ۱۳۳۶ بمجلس سنا تسلیم داشته است تنها صد میلیون لیره از عایدات نفت از کنسرسیوم بایران پرداخت شده است و بخش معتناهی از این مبلغ صرف مخارجی شده است که طبق قرارداد با کنسرسیوم برعهده شرکت ملی نفت ایران گذارده شده است.

پس از استقرار سلطه کنسرسیوم وضع کارگران و کارمندان ایرانی در صنایع جنوب بیش از پیش بوخامت گرائید. از زمانیکه کنسرسیوم در صنایع نفت جنوب شروع بفعالیت نمود تاکنون بیش از ۳۰۰۰۰ کارگر ایرانی بیکار شده و در پی جستجوی کار مجبور بمهاجرت از ایران گردیده‌اند. دولت زاهدی صنایع نفت ایران را با شرایط بدتر از پیش دوباره بانحصار های خارجی تسلیم داشت و دولت علاء علیرغم منویات مردم ایران که طرفدار سیاست صلح و همزیستی و عدم شرکت در بلوکها و پیمانهای تجاوزکارانه است و سالها در این جهت مبارزه کرده است الحاق ایران را بقرارداد تهاجمی بغداد عملی نمود.

چهنافع مشترکی میهن ما با امپریالیستهای انگلستان و آمریکا که صدها میلیون نفوس بشری از آن جمله بیست میلیون ساکنین میهن ما را غارت میکند میتواند داشته باشد؟

حلقه‌ای که ایران و ترکیه و عراق و پاکستان را در زیر حمایت امپریالیست های آمریکا و انگلیس بهم زنجیر میکند منافع مشترك ملل این کشورها نیست. شرکت این کشورها در این پیمان واحد از آن جهت است که هیئت حاکمه آنها که موقعیت خود را متزلزل میبینند در این بلوکهای جنگی پناهگاهی برای

حفظ خویش یافته‌اند تا هم موقعیت متزلزل خود را بکمک امپریالیسم آمریکا و انگلیس تحکیم نمایند وهم منافع اربابان جنگ طلب را در محنته سیاست جهانی تامین کنند.

کشور ما با الحاق بقرارداد بغداد دوستی بسیاری از کشورها را از دست داده است. مطبوعات هندوستان - مصر - سوریه و اندونزی همواره سیاست دولت ایران را مورد انتقاد قرار داده و بحق مینویسند که دولت ایران با الحاق بییمان بغداد اعلامیه باندونگ را که خود یکی از امضاء کنندگان آن است نقض کرده است.

با الحاق بقرارداد بغداد زمامداران ایرانی باطنا عملی خصمانه علیه اتحاد جماهیر شوروی همسایه بزرگ و دوست خلق ما که از آغاز تاسیس خود پیوسته از آزادی و استقلال کشور ما دفاع نموده است مرتکب شده‌اند.

با آنکه بنا باعتراف محافل حاکمه ایران موافقتنامه‌های سرحدی و مالی که اخیرا بین ایران واتحاد شوروی باامضاء رسید کلیه سوء تفاهمات موجود را از بین برد معذالك این هیئت حاکمه علیرغم تمایلات خلق ما بجای اینکه در همسایگی اتحاد شوروی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز را تعقیب کند کشور را بسربازخانه برای امپریالیسم آمریکا و انگلستان تبدیل نمود و در راه جنگ گام برمیدارد.

امپریالیسم آمریکا اکنون در کمیسیون باصطلاح مبارزه با خرابکاری و کمیسیونهای اقتصادی و جنگی بییمان بغداد شرکت میکند. پس از شکست انگلستان در مصر و اعلام آئین ایزنهاور آمریکا جای انگلستان را حتی در بلوک بغداد اشغال کرده عملا رهبری این بلوک تهاجمی را مانند بلوکهای تهاجمی دیگر در دست میگیرد.

زبان الحاق بقرارداد بغداد در مرحله نخستین متوجه میهن ماست. این قرارداد علاوه براینکه آخرین آثار استقلال سیاسی کشور ما را از بین میبرد میهن ما را که از هم اکنون در نتیجه غارتگریهای امپریالیستی بوضع بسیار دشوار اقتصادی گرفتار است بوضع دشوارتری سوق میدهد. بنیه ضعیف اقتصادی کشور ما بهیچوجه قادر نخواهد بود هزینه ارتش ۵۰۰۰۰۰ نفری را که در فکر ایجاد آند تحمل نماید.

تهاجم نوین کشورهای امپریالیستی در ایران با تصرف دوباره منابع نفتی و کشاندن آن بلوک تهاجمی بغداد خاتمه نمیپذیرد زمامداران ایران قبل از حل باصطلاح «مسئله نفت» یکی از دلایل ناگزیری حل فوری آنرا خالی بودن خزانه و ورشکستگی اقتصادی ایران عنوان میکردند و مدعی بودند که

گویا پس از حل باصطلاح «مسئله نفت» سیل لیره و دلار بکشور ایران جاری شده و ایران خواهد توانست از رکود اقتصادی نجات یافته و دست بیک سلسله اقدامات عمرانی زند ولی. زندگی پوچ بودن این مواعید را ثابت نمود. حسین علاء نخست‌وزیر پیشین در ضمن مصاحبه مطبوعاتی خود با مخبر دیلی تلگراف عملاً این واقعیت را با اعلام اینکه چیزی از نفت عاید ما نشد و خزانه کشور خالی است تایید کرده است.

پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد کشور ما ۱۵۰ میلیون دلار از دولت آمریکا و ۷۵ میلیون دلار از بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم و ۱۷ میلیون دلار از صندوق بین‌المللی پول قرض کرده است. سود قرضه‌های مزبور از ۳۵ تا ۵۰ درصد است. علاوه بر این ده میلیون لیره از انگلستان با سود ۴ درصد استقرض شده است. این قرضه وسیله‌ای است برای محکم کردن زنجیر اسارت اقتصادی بر دست و پای ملت ایران - برای اجرای نقشه‌های تدارک نظامی بسود امپریالیسم برای آب کردن بنجله‌های آمریکائی - برای پرکردن جیب غارتگران داخلی کشور. در يك کلمه قرضه‌ایست اسارت‌بار. بدین ترتیب کشوری که چهار پنجم اهالیش بیسوادند برای هر ۱۸ هزار نفر در تهران و هر ۸۵ هزار نفر در ولایات تنها يك پزشك وجود دارد ۵۰ درصد کودکان آن قبل از سن هفت‌سالگی میمیرند یا زندگی متوسط اهالی بطور تقریب از ۳۷ سال متجاوز نیست و هزینه زندگی طی ۱۸ سال اخیر تقریباً ۱۳ برابر شده است و قسمت اعظم اهالی گرسنه و برهنه و در درددری بسر میبرند باید ساکنین آن از بام تا شام در زیر آفتاب جان کنند و خون و گوشت و پوست خود را به دهها و صدها میلیون دلار و لیره تبدیل نموده و به‌انبان تاراجگران امریکائی و انگلیسی از بابت اصل و فرع سنگین قرضه‌های اسارت‌بار خود بریزند.

با وجود قرضه‌های هنگفت و بستن مالیاتهای غیر مستقیم جدید بکالاهای پر مصرف دولتهای کودتا تاکنون نتوانسته‌اند تعادل بودجه کشور را تامین کنند. در سال ۱۳۳۵ بودجه کشور چهار میلیارد ریال کسر داشت. در سال جاری شش میلیارد ریال کسر دارد و محلی برای پرکردن آن نیست.

در سال قبل از کودتا صادرات کشور ما ۷۰۰ میلیون بر واردات افزایش داشت در عرض سه سال از ۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ واردات ۳۷ میلیارد ریال بصادرات افزایش یافته است. تجدد، وزیر اقتصاد دولت دکتر اقبال اعلام میدارد که برنامه عمل او لغو انحصار تجارت خارجی است و حال آنکه تاکنون قانون انحصار تجارت تا درجه‌ای از صنایع ضعیف داخلی در برابر سیل امتعه ارزان قیمت خارجی حمایت مینمود. با این عمل دولت اقبال دست امپریالیستها را بیش

از پیش برای غارت میهن ما باز مینماید و کشور را پیرنگاه مهیبی سوق میدهد. سیاست اقتصادی دولت اقبال هم‌اکنون مورد اعتراض شدید صاحبان صنایع داخلی قرار گرفته است. مثلاً ۲۴ سال است که طبق قانون انحصار تجارت خارجی ورود چرم بکشور ممنوع بوده است ولی اخیراً با لغو عملی این قانون ورود چرم و کفش بکشور آزاد شده است. تعطیل وورشکستگی بیست کارخانه بزرگ چرم داخلی را تهدید میکند.

کارخانه‌های نساجی و بلور و سایر کارخانه‌های داخلی دیگر سرنوشت بهتری از سرنوشت کارخانه‌های چرم سازی ندارند.

امپریالیستها با تمام قوا از بسط صنعت در کشورهای کم رشد جلوگیری مینمایند. خرابی و ویرانی کشاورزی کشور ما بدرجه‌ای رسیده است که حتی برای تامین ساکنین کشور تکافو نمیکند. و برای نان روزانه ما را وا میدارند سالیانه دهها هزار تن گندم از آمریکا وارد کنیم. خواجه‌نوری در بیستم اسفند ۱۳۳۵ در سنا گفته است: کشور ما که به‌آسانی میتواند انبار غله خاورمیانه باشد بروزی افتاده است که مجبور است از آمریکا گندم - روغن و تخم مرغ وارد نماید. قسمت اعظم اهالی کشور غذای سیر نمیخورند. کار بجایی رسیده است که اهالی بعضی نواحی علف بخورند.

این منظره بسیار ناقص از وضعی است که دولتهای کودتا و امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی در کشور ما بوجود آورده‌اند. باوجود این نمایندگان طبقات حاکمه باکی ندارند که هر روز حزب ما را که تاکنون بارها تلاشیش را اعلام داشته‌اند بیاد ناسزا بگیرند که گویا اوست که ایران را بچنین جهنمی تبدیل کرده است.

مردم نه بعوامفریبها و نه بناسزاگوئیها و نه بوعده‌های دروغ آنها باور نخواهند داشت و راه خود را که همان راه حزب توده ایران است خواهند یافت.

هشت سالونیم از سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب ما میگذرد. در این دوران بسیار طولانی نه کنگره و نه کنفرانس و نه پلنوم کمیته مرکزی تشکیل نگردید. بدیهی است عدم تشکیل کنگره - کنفرانس و پلنوم کمیته مرکزی در مدتی طولانی نقض آشکار اصل مسلم دموکراسی حزبی است. بدون تردید عامل عمده بحران کنونی حزب ما در این نقض اصول است.

با وجود مساعد نبودن شرایط رهبری حزب حق نداشت از امکانات موجود حداکثر استفاده را ننماید. باید اذعان نمود که چه در ایران و چه در مهاجرت امکاناتی برای استفاده از نظریات توده حزبی و تأمین دموکراسی حزبی وجود داشت. کمیته مرکزی از خود بمناسبت این نقض اصول انتقاد میکند.

تاخت و تاز ارتجاع متعاقب حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ بسیر و رشد طبیعی حزب ماضی زده. حزب ما مجبور شد از فعالیت علنی به مخفی رود و در شرایطی بمراتب دشوارتر از پیش بفعالیت خود ادامه دهد.

شرایط ترور پس از حادثه ۱۵ بهمن و تعقیب و دستگیری عده نسبتاً قابل ملاحظه‌ای از اعضای هیئت اجرائیه کمیته مرکزی و پس از چندی مهاجرت چند تن از دستگاه رهبری، رهبری حزب را ضعیف نمود. گرچه خروج رفقا از زندان وضع موجود را تا درجه‌ای اصلاح کرد ولی جمع نبودن همه اعضای رهبری در یک محل بروز اختلاف شدید در ایران و بدرجه ضعیف‌تری در مهاجرت و خروج بعدی سه نفر دیگر از اعضای هیئت اجرائیه و عدم مراجعت آنان رهبری حزب ما را که از آغاز تاسیس خود بمناسبت کمی‌آشنائی بامحیط اجتماعی کشور و کم تجربگی و سطح نازل تئوریک ضعیف بود بمراتب ضعیف‌تر

ساخت.

اعضاء کمیته مرکزی در مهاجرت که در ابتدا متفرق بودند پس از چندی باستثنای دوسه نفر در یک محل متمرکز شده و جلساتی بنام جلسات برخی از اعضای کمیته مرکزی مقیم خارج تشکیل دادند. فعالیت این جزء از دستگاه رهبری بسرپرستی اعضای حزب در مهاجرت و برقراری ارتباط با احزاب برادر وسیع در ایجاد رابطه مستقیم با ایران محدود بوده است.

واضح است که رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج وزنه سنگینی از رهبری حزب بوده‌اند. امکان مطالعه و صرف وقت و دقت بیشتری در تحلیل تحولاتی که در کشور صورت میگرفت داشته‌اند ولی متأسفانه این وظیفه تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بشکل بسیار ناقص و سپس جز در موارد محدودی بدرستی انجام نیافته است.

تقسیم دستگاه رهبری بدو جزء وفقدان ارتباط منظم ما بین آنها هنگامی که رشد بیسابقه و تحول سریع حوادث، رهبری آزموده و مجرب را میطلبد رهبری حزب را کما و کیفاً ضعیف ساخت.

از شهریور ۱۳۲۸ تا آذر ۱۳۲۹ اداره عملی حزب با یک هیئت موقت پنج نفری مرکب از بهرامی - شرمینی - قریشی و رفقا فروتن و متقی بوده است. هشت نفر از اعضای کمیته مرکزی رفقا قاسمی - نوشین - کیانوری - جودت - حکیمی - بقراطی - علوی و نیز یزدی زندانی بودند. ولی باستثنای دوران تبعید ارتباط منظمی با هیئت موقت پنج نفری داشته و تصمیمات و نظریات خود را باین هیئت اطلاع میداده‌اند.

طولی نکشید که آثار تقسیم و تضعیف رهبری ظاهر گردید. دستگاه رهبری از لحاظ حل بموقع اختلافاتی که بین اعضای رهبری روی میداد ناتوان بود. رهبری نتوانست بموقع اختلافاتی را که پیش میامد حل و فصل نموده به بحث‌ها فوراً خاتمه دهد. این وضع وحدتی را که در جریان مبارزه با انشعاب و بویژه پس از کنگره دوم حزب در دستگاه رهبری بوجود آمده بود بهم زد. در نتیجه اختلافات در دستگاه رهبری مابین هیئت موقت پنج نفری و مابین رفقای زندانی نفوذ نمود.

اعضاء کمیته مرکزی از زندان خارج شدند هیئت پنج نفری منحل گردید و هیئت اجرائیه هشت نفری مرکب از رفقا جودت - کیانوری - قاسمی - بقراطی - فروتن - علوی و نیز بهرامی و یزدی رهبری و اداره حزب را در دست گرفتند. هیئت اجرائیه هشت نفری مزبور نتوانست باختلافاتی که در خارج و داخل زندان بروز کرده بود خاتمه بخشد و در داخل خود وی اختلافات تازه‌ای

پدید شد.

بتدریج اختلاف بین هیئت اجرائیه و شرمینی که در راس سازمان جوانان قرار داشت و مضمون این اختلاف را عدم اطاعت از دستورهای حزبی و روش استقلال طلبانه برخی از رهبران سازمان جوانان و چپ‌روی‌های پی درپی که منجر به برکناری شرمینی می‌شود تشکیل می‌داد. برکناری شرمینی و برکناری رفیق متقی اختلاف با سازمان جوانان را حل نکرد. شرمینی با وجود تسلیم ظاهری به تصمیم هیئت اجرائیه کماکان بدخلتها و تحریکات خود در سازمان جوانان ادامه داد.

هیئت اجرائیه کمیته مرکزی در تهران از مشکلات کار خود رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج را مطلع نمی‌ساخت. رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج تنها بطور غیر مستقیم از اختلاف بین حزب و برخی از مسئولین سازمان جوانان اطلاعاتی کسب کردند. رفیق رادمنش با رفقا روستا و طبری، سودمندی دعوت عده‌ای از رفقا را از ایران در جشن سالیانه جمهوری چین و حل اختلافات موجود، در میان گذاشت. سپس بابتکار خود بهیئت اجرائیه پیغام داد شرمینی و رفیق بقراطی و با اختیار خود رفیق کیانوری یا رفیق قاسمی را بعنوان شرکت در جشن تاسیس جمهوری چین موقتاً بخارجه اعزام دارند. رفقای هیئت اجرائیه با تغییراتی با این پیشنهاد موافقت کردند. سه نفر رفقا قاسمی و فروتن و بقراطی را بعنوان نماینده در جشن انقلاب چین انتخاب و بخارج اعزام می‌دارند. در باره شرمینی تصمیم گرفته شد که بعنوان تحصیل بخارج مسافرت نماید باید دانست که با مسافرت رفیق فروتن برای معالجه از پیش موافقت شده بود.

خروج رفقا از ایران مصادف با تشکیل نوزدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی گردید. مسافرت بچین صورت نگرفت سه نفر رفقای تازه‌وارد در ترکیب هیئت نمایندگی حزب ما در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی شرکت کردند.

شرمینی به مسافرت نیامد درباره علل این عدم مسافرت نامه‌ای وجود دارد که آنرا نتیجه پیغام مهندس علوی از جانب عده‌ای از اعضاء هیئت اجرائیه میدانند. برخی از رفقای کمیته مرکزی این توضیح شرمینی را نادرست می‌شمارند و این مسئله از مسائل مورد اختلاف در کمیته مرکزی است.

مسافرت رفقای سه گانه و عدم مراجعت این رفقا و نیامدن شرمینی به مسافرت ندهنها بحل اختلاف کمکی نکرد بعکس خودمشاء بروز اختلافات تازه‌ای گردید. بعلاوه عدم بازگشت رفقای سه گانه بایران از طرفی زهبری را در ایران ضعیفتر ساخت و از طرف دیگر بعضی اختلافات تهران را بخارج منتقل نمود.

پس از مسافرت رفقای سه گانه اختلاف در بین بهرامی و یزدی و مهندس علوی و رفیق جودت و رفیق کیانوری از طرفی دیگر شدیدتر شد. از این موقع است که اختلاف از حدود هیئت اجرائیه بکادرهای حزب سرایت میکند. در چنین اوضاع و احوالی است که کودتای ۲۸ مرداد واقع میشود و حزب در قبال آن عدم تحرك شگفت‌انگیزی نشان میدهد و پس از چندی جزوه ۲۸ مرداد و نشریه ۴۴ مسائل حزبی منتشر میشود. از این موقع اختلاف از هیئت اجرائیه و کادرهای درجه اول بتمام بدنه حزب - تمام سازمانها و اعضاء ساده حزبی سرایت میکند. کشف سازمان افسری ضایعه غیر قابل جبرانی برای حزب ما بود. کشف سازمان افسری حزب را از امکاناتی که سازمانهای حزبی را از تجاوز و دستبرد دشمن محافظت مینمود محروم ساخت و خود منبع بروز يك رشته اختلافات تازه‌ای در حزب گردید.

دستگیری سریع شماره نسبتاً مهمی از کادرها محیط تردید و سوء ظن شدیدی را در حزب حکمفرما نمود. شکنجه‌های وحشیانه در زندانها و کشتار های دسته‌جمعی عده‌ای از افسران توده‌ای وحشت و پانیک بیسابقه‌ای را در حزب بوجود آورد. ارتداد حتی دامن کادرهایی را که در آغاز بمنابه نمونه‌های برجسته‌ای از مقاومت و فداکاری بشمار میرفتند گرفت. هیچگاه در حزب ما ارتداد با چنین قوت و وسعتی تظاهر نکرده بود. صفحات تاریخ حزب ما پر از فداکاریها و قهرمانیهایی است که هرگز تاریخ مبارزات خلق ما آنها را از نظر دور نخواهد داشت.

حتی در (۹) دوران شکست و ترور بیسابقه (۹) نمونه های درخشانی هستیم که حزب ما و خلق ما بدانها با نظر تکریم و احترام مینگرد. کارگرانی مانند وارطان ساروخانیان، افسرانی مانند سیامک و مبشری و وکیلی و محقق اده و بهزاد و روشنفکرانی نظیر زاخاریان و کوچک شوشتری شربت شهادت نوشیدند و در مقابل دشمن زانو نزدند. صدها تن از بهترین افراد ساده و کادر های حزب ما هم اکنون چه در زندانها و خارج از زندان در شرایطی بی‌دشوار بمبارزات قهرمانانه خود ادامه میدهند. با وجود این باید اذعان نمود که دامنه و وسعت ارتدادی که اکنون دامن‌گیر عده زیادی از رهبران و کادرهای سابق حزب ما شده است بحیثیت و اعتبار حزب ما لطمه بسیار سنگینی وارد کرده است.

پدیده ارتداد بحرانی ضد انقلابی در کشور ما تبدیل شده است. ارتجاع وامپریالیسم باتمام وا میکوشند از این پدیده بمنابه حربه موثری علیه حزب ما - علیه جنبش نجات بخش خلق ما استفاده نمایند.

ارتداد فقط بانسليم بلاشرط در برابر دشمن - باننتشار آگهی درروزنامه و گفتار رادیو و نوشتن نامه‌های فردی و دسته‌جمعی عجز و لابه بشاه و راه انداختن مجالس نمایش در زندان خاتمه نیافته است. ارتجاع و امپریالیسم که بماهیت انقلابی حزب ما و پایه اتکای افکار ما کاملاً واقف است بتجربه دریافته است که با زور نمیتوان جنبش توده‌ای ما را که دارای ریشه‌های عمیق در اجتماع هست از بین برده ازاین جهت است که از راه مبارزه ایوئولوژیک سراغ ما آمده است. انتشار مجله عبرت و کتاب سیاه و کتاب سیر کمونیسیم در ایران بهمین منظور است. نویسندگان این نشریه‌ها متأسفانه کسانی هستند که شخصیت و معرفت اجتماعی خود را در حزب ما بدست آورده‌اند ولی اکنون راه خلق را رها کرده‌اند.

اکنون ارتجاع دستیاران ورزیده‌تر از پیش در اختیار دارد یعنی کسانی که برای سفسطه و مغالطه در برابر توده‌ها آمادگی دارند ولی با وجودیکه دشمن هم اکنون بموفقیت‌هایی نائل شده و افکار جمعی را علیه حزب ما مشوب ساخته است پر بها دادن باین موفقیت‌ها بدون تردید خطا است.

ما باید با تمام قوا و با تمام امکاناتی که داریم و امکاناتی که در آینده در اختیار خواهیم داشت حمله جدید ارتجاع و امپریالیسم را عقیم گذاریم.

مادامیکه در ایران در شرایط کنونی امکان انتشار مجله تئوریک برای اجراء يك مبارزه ایدئولوژیک بسود اندیشه حزب و علیه هجوم ایدئولوژیک ارتداد و ارتجاع وجود ندارد نخستین وظیفه ما در مهاجرت انتشار مجله تئوریک خواهد بود. تنها با يك مبارزه ایدئولوژیک صحیح میتوان بسفسطه‌ها و مغالطه‌های دشمن پاسخ داد. ولی باننتشار مجله تئوریک وظیفه ما پایان نمی‌یابد تقویت و توسعه سازمان حزبی در ایران جواب بکسانی است که هرروز انحلال حزب توده را اعلام میدارند حلقه اساسی موفقیت ما در تقویت واقعی و همه‌جانبه سازمان حزبی در ایران مراجعت عده زیادی از کادرهای افراد کمیته مرکزی بایران است. همه میدانیم که حزب ما در نتیجه تلغات سالهای اخیر خود شماره زیادی از کادرهای خود را از دست داده است. باید جاهای آنها را پر کرد.

بدیهی است که روش ما نسبت بکلیه کسانی که راه خلق را رها کرده‌اند نمیتواند یکسان باشد. نسبت بهريك از آنها باید روش جداگانه‌ای داشت. عده‌ای از آنها راه بازگشت خود را سد کرده‌اند ما با چنین افرادی مبارزه خواهیم نمود ولی نسبت بدیگران باید روش نرم‌تر و اقناع را در پیش گرفت. باتحلیل علمی و عمل روزانه خود آنها را براه خلق عودت داد. وظیفه حزب است که بدون ساده کردن پدیده ارتداد آنها را علماً مورد تحلیل قرار دهد و روش سنجیده‌ای در قبال آن در پیش گیرد.

ندارك پلنوم وسیع کمیته مرکزی

پس از کودتای ۲۸ مرداد و انتشار جزوه ۲۸ مرداد و نشریه شماره ۴۴ اختلاف درون حزبی از حدود رهبری بکادرهای درجه اول حزبی سرایت نمود و بتمام بدنه حزب سرایت کرد. رهبری هنگامی که هنوز اختلافات در نطفه خود بود آنها را قطع و فصل نمود در نتیجه اختلافات پیوسته عمیق‌تر شد و بزمینة های مختلف فعالیت حزب ما راه یافت و حزب را دچار بحران ساخت.

بحران حزب ما با متزلزل شدن مبانی وحدت - با تشدید تضاد در هیئت اجرائیه و تضاد توده حزبی با انتشار روح عدم اعتماد نسبت برهبری - با هرج و مرج فکری و بحث‌های بی‌پایان در تمام حزب با تشدید فعالیت‌های گروهی باروجیه‌های یاس و پانیک و تسلیم طلبی و ارتداد و غیره برهمه همراه بود.

تماس رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج پس از کودتای ۲۸ مرداد با ایران تا درجه زیادی بهبود یافت. بتدریج شماره‌های نامه‌های افراد هیئت اجرائیه و عده‌ای از کادرها بررقای کمیته مرکزی مقیم خارج طلبیده میشد که باسرع اوقات این نامه‌ها از رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج طلبیده میشد که باسرع اوقات بوضع ناگواری که حزب دچار آن گردیده است خاتمه بخشند. باید اذعان کرد که رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج که خود نیز دچار اختلاف شدید بودند تحرك لازم را برای نجات حزب از بحران از خود بروز ندادند.

اتخاذ هرگونه تصمیمی باید در محیط اعتماد متقابل خونردانه صورت گیرد. ولی درنتیجه انعکاس اختلافات از ایران و بر اثر اختلافاتی که در مهاجرت بین رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج بروز نموده بود محیط سالمی برای حل منطقی مشکلات وجود نداشته فقدان اسناد و مدارك لازم و نبودن

شواهد عینی نیز امکان تحلیل درست را مشکل میساخت.

لین در مقاله بحران حزب (جلد ۳۲ صفحات ۲۳ و ۳۳) چنین میاموزد: «چه باید کرد تا بعلاجی هرچه سریعتر و هرچه مطمئنتر دست یابیم؟ باید تمام اعضای حزب با نهایت خونسردی و حد اکثر دقت بمطالعه نکات زیر بپردازند: ۱- ماهیت اختلاف. ۲- رشد مبارزه حزبی. هر دو این نکات ضروری است زیرا در جریان مبارزه ماهیت اختلاف بسط می یابد و روشنتر میگردد مشخص تر میشود (وای چه بسا تغییر شکل میپذیرد) و این مبارزه از مراحل گوناگون میگذرد و در هر مرحله ترکیب همانندی از طرفین مبارزه و مواضع همانندی از دو طرف مبارزه را نشان میدهد. برای اینکه تمام این نکات رسیدگی بعمل آید باید اسناد و مدارک دقیق و قابل اعتماد در اختیار داشت. اسنادی که صحت آنها بهیچوجه قابل تکذیب نباشد. هر که بحرف طفل باور کند احمق درمان ناپذیری است که باید وی را بحال خود گذاشت.»

کمیته مرکزی مقیم خارج پس از جمع آوری اسناد و مدارک لازم تزهائی درباره نواقص و اختلافات و اشتباهات بدون تعیین حدود مسئولیتهای فردی تنظیم و با اکثریت تصویب نمود و در معرض مطالعه و قضاوت رفقای حزبی در مهاجرت گذاشت. اعضای کمیته مرکزی مقیم خارج در آن ترها تشکیل هرچه سریعتر مجمع صلاحیت داری را وعده کرده اند.

جلسه ای که قدرت اتخاذ تصمیم داشته بتواند حوادث گذشته حزب را تراز بندی نموده خط مشی حزب را در کلیه شئون مختلف فعالیت سیاسی و تشکیلاتی تصریح نماید بعلاوه گفته شد جلسه مزبور برنامه حزب را که ناشی از مقتضیات کنونی رشد نهضت نجات بخش ملی در ایران باشد تنظیم و تصویب خواهد کرد. اساسنامه و موازین تشکیلات حزب ما را دقیقتر و روشنتر خواهد ساخت.

جلسه صلاحیت داری که در ترها بدان وعده شده است همین پلنوم وسیع کمیته مرکزی است که در شهریور ۱۳۳۵ تصمیم به تشکیل آن گرفته شد. در جلسه ۱۷ دسامبر ۱۹۵۵ اعضای کمیته مرکزی مقیم خارج به اکثریت تصمیم گرفت که برای تدارک پلنوم وسیع کمیته مرکزی رفقا کیانوری وجودت دعوت شوند. رفیق کیانوری از اواخر ژانویه ۱۹۵۶ و رفیق جودت از مارس ۱۹۵۶ در جلسات رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج حضور بهمرساندند. رفیق اسکندری از تاریخ آوریل ۱۹۵۵ در جلسات بعضی از اعضای کمیته مرکزی در خارجه شرکت کرد. بلافاصله پس از خروج رفیق جودت از ایران، بهرامی و رفیق علوی از اعضای باقی مانده هیئت اجرائیه در تهران دستگیر شدند. در نتیجه این دستگیریها ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی در مهاجرت بود و چهار نفر بقیه زندانی و دونفر از این

زندانیان یعنی یزدی و شرمینی بر طبق تصمیم هیئت اجرائیه چهار نفری در تهران که بعدا مورد تأیید بقیه رفقای کمیته مرکزی قرار گرفت اخراج شده بودند. پس از خروج رفقا جودت و کیانوری از ایران و دستگیری افراد باقی مانده اعضای هیئت اجرائیه مرکز رهبری از تهران به مهاجرت منتقل شد و جلسه رفقای کمیته مرکزی مقیم خارج تکمیل و به جلسه کمیته مرکزی تبدیل گردید.

از این موقع به منظور تعیین حدود مسئولیت فردی و جمعی، کمیته مرکزی رسیدگی به موارد عمده خطاها و اشتباهات و انحرافات را آغاز می نماید. هر يك از موارد عمده پس از رسیدگی در کمیسیون به جلسه عمومی کمیته مرکزی گزارش شده پس از بحث به صدور قطعنامه هائی از طرف کمیته مرکزی منتهی گردید. قطعنامه هائی که به منابه طرح پیشنهادی از طرف کمیته مرکزی برای تصویب نهائی به پلنوم کمیته مرکزی تقدیم میشود عبارتند از:

۱- قطعنامه درباره نفت و روش ما نسبت بجهت ملی.

۲- قطعنامه در باره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۳- قطعنامه درباره عملیات بلانکیستی.

۴- قطعنامه درباره کشف سازمان افسری.

قطعنامه های مزبور که در اختیار رفقا گذاشته شده از مواد جلسه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حاضر است. بدیهی است رفقا نظریات خود را در هنگام بحث مواد قطعنامه های مزبور اظهار خواهند داشت.

تحلیل اشتباهات حزب نشان میدهد که صفت مشخصه نواقص و اشتباهات و انحرافات ما چپ روی و سکتاریسم است که از عدم درک عمیق خصوصیات جامعه کشور ما نتیجه شده است. در عین حال نباید از نظر دور داشت که در حزب ما انحرافات اپورتونیستی راست در روشها و تمایلات افراد و در طرز عمل مجموعه دستگاه رهبری در يك سلسله موارد پدید شده است.

قطعنامه هائی که به منابه طرح به پلنوم کمیته مرکزی تقدیم میگردد فصل مشترك کلی نظریاتی است که پس از بحثهای کم و بیش طولانی به اکثریت به آن رسیده ایم.

دشوار بودن ارزیابی حوادث زیادی که در طول هشت سال ونیم در کشور و در حزب ما گذشته است با توجه به فقدان بسیاری از اسناد و مدارک و عدم دسترسی بدهای از شواهد عینی بر کسی پوشیده نیست.

این قطعنامه ها خود نشان دهنده آنستکه با وجود دامنه اختلافات و بحران در حزب کمیته مرکزی توانسته است در يك سلسله از مسائل توافق نظر پیدا کرده و از حجم مسائل مورد اختلاف تا درجه ای بکاهد و گام هائی در راه رفع بحران

که هدف همه ماست بردارد. مع هذا باید اذعان کرد که هنوز اختلافات زیادی وجود دارد که رفع آنها مستلزم کار و کوشش پیگیر دیگری است. تنها بابر خورد اصولی به مسائل و عاری از هر حب و بغضی می‌توان وحدت اصولی را در اندیشه و عمل در صفوف حزب برقرار کرد و یک پارچگی حزب را تأمین نمود و حزب را برای مبارزات آینده آماده ساخت.

علاوه بر کوشش بی‌دریغ در راه تأمین وحدت اصولی در رهبری و در تمام حزب باید با تمام قوا کوشید که وحدت سازمانی طبقه کارگر در سراسر ایران احیا شود. وحدت طبقه کارگر اساسی‌ترین عامل پیروزی جنبش‌های انقلابی عصر ماست. بدون حزب ورزیده و آبدیده و یک پارچه طبقه کارگر رهبری کامیابانه جنبش و سوق آن به پیروزی میسر نیست. منافع اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ساکن یک کشور قابل تقسیم نیست. در هر کشور بیش از یک حزب کارگری نمی‌تواند فعالیت رهبری انقلابی را به عهده گیرد.

جنبش کارگری کار انقلابی و نهضت آزادی بخش ملی در داخل یک کشور تقسیم پذیر نیست و در کشورهای کثیرالمله حزب کارگری نمی‌تواند با علائم ملی تقسیم شود. تنها راه صحیح و تنها شرط پیروزی کامل جنبش‌رهای بخش و به سامان رساندن خواست‌های ملل مختلف ساکن یک کشور عبارت از وحدت کلیه سازمان‌های کارگری - در آمیختگی کامل پیشاهنگان طبقه کارگر همه ملیت‌ها، در حزب واحد طبقه کارگر است. تأمین همگونی طبقه کارگر درون جبهه واحد ضد امپریالیستی و نهضت آزادی بخش ملی در یک کشور کثیرالمله بدون حزب طبقه کارگر تحقق پذیر نیست. لنین بزرگ می‌آموزد:

« مصالح طبقه کارگر خواستار آنست که کارگران کلیه ملیت‌های یک کشور در سازمان‌های واحد کارگری - سیاسی - حرفه‌ای - کتوپراتیوی - فرهنگی و غیره در هم بیامیزند. فقط چنین درهم آمیزی کارگران ملیت‌های مختلف در سازمان‌های واحد به کارگران امکان می‌دهد علیه سرمایه‌داران بین‌المللی و ارتجاع و همچنین علیه تبلیغات و تمایلات ملاکین - روحانیون و ناسیونالیست‌های بورژوازی کلیه ملیت‌ها که عادتاً مقاصد ضد کارگری خود را در زیر شعار « فرهنگ ملی » اجرا می‌کنند پیروزمندان مبارزه نماید.»

حزب ما چنانچه صریحاً اعلام داشته و عملاً نشان داده است معتقد است که در کشور کثیرالمله ایران باید کلیه ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت خویش تا حد جدا شدن برخوردار باشند. حزب ما تصریح کرده است که حکومت دمکراتیک ایران ملل مختلف را از طریق موافقت داوطلبانه و بلا اجبار آنها برای ایجاد حکومت مشترکی متحد خواهد ساخت.

حزب توده ایران به سرنوشت کلیه ملیت‌های ایران فقط از موضع انترناسیونالیسم پرولتری مینگرد و با هرگونه اندیشه‌های پان ایرانیستی و عظمت‌طلبانه و ناسیونالیسم بورژوائی جدا و شدیداً مبارزه کرده و خواهد کرد. کمیته مرکزی حزب ما تاکنون اقداماتی در راه تأمین وحدت احزاب طبقه کارگر سراسری ایران کرده است و گام‌هایی در راه حل این هدف عالی طبقه کارگر سراسر ایران برداشته است و امیدوار است که در راه تأمین این منظور اقدامات آینده او به نتیجه مثبت برسد.

رفقای ارجمند - گزارش را با ذکر چند نکته در باره وظایف خودمان در این پلنوم وسیع خاتمه می‌دهیم، ما برای اجرای وظیفه مهمی که در تاریخ حزب ما تأثیر بزرگی خواهد داشت در اینجا جمع شده‌ایم این وظیفه عبارت است از برداشتن قدم‌های موثری در راه خاتمه دادن به اختلافات و بحران در حزب و رهبری تحکیم وحدت سازمانی و ایدئولوژیک حزب و تعیین راه آینده. ما در اینجا جمع شده‌ایم که تحلیل صحیحی از گذشته حزب در بین دو پلنوم بدست دهیم. ماهیت اختلافات رهبری را روشن نماییم. علل آن را معین کنیم و راه بیرون رفت از آن را تصریح نماییم. خط مشی تاکتیکی حزب را تنظیم کنیم و سازمان‌های رهبری آینده حزب را پدید آوریم و بدین‌سان روح نوینی در پیکر حزب بدمیم. پلنوم وسیع می‌تواند راه را برای رفتن سریع حزب به طرف کار عملی بطرف ایجاد کنگره سوم به طرف (؟) با وظائف اعتلای جدیدی که بدون تردید آغاز خواهد شد باز کند. ما از رفقا خواستار قضاوت عمیق و عادلانه و در عین حال جدی و سخت‌گیرانه‌ایم. هر قدر قضاوت شما همه‌جانبه و عینی باشد بهتر می‌تواند به حل مشکلات بزرگ رهبری کمک کند. کمیته مرکزی امیدوار است که پلنوم وسیع از عهده اجرای چنین وظایفی برآید و کار خود را با پیروزی به پایان رساند.

زنده باد حزب توده ایران - موفق باد پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران

استماع و فعالیت آنها را ارزش‌بایی می‌نماید.

ب. برنامه و اساسنامه حزب را تصویب می‌نماید و در صورت لزوم آنها را مورد تجدید نظر قرار می‌دهد.

ج. خط‌مشی حزب را در کلیه شئون فعالیت حزب تعیین می‌کند.

د. اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی را انتخاب می‌کند. کنگره حزب هر سه سال یک بار دعوت می‌شود...

خوب، آیا آنها که از برگزاری کنگره به هزاران بهانه دست‌آویز پطفره می‌روند جز این است که: منافعیان با وظایف کنگره نمی‌خوانند؟ آیا آنها چه گزارشی می‌توانند به کنگره سوم به عنوان عمل‌کرد خویش در فاصله بین دو کنگره ارائه دهند؟ اختلاف خویش در فاصله کنگره دوم تا کودتای ۲۸ مرداد را، تسلیم در برابر کودتا را، متلاشی و نابود کردن حزب در فاصله ۱۳۳۲-۱۳۳۶ را، تشدید اختلافات و بی‌اعتنائی محض به تصمیمات پلنوم وسیع چهارم را، دسته بندی‌های رسوا در رهبری را، تسلیم کت بسته سازمان‌های حزبی در ایران به ساواک را، آن رسوایی که زیر نام پلنوم شانزدهم انجام داده‌اند، یا آن‌چه که در مجموع مشی حزب پس از انقلاب نامیده شده است را؟ طبیعی است کنگره سوم اگر بخواهد همان کنگره‌ای باشد که این همسال در انتظارش بوده‌ایم، در برخورد با مسائل فوق، چاره‌ای جز خلع مقام، خلع عضویت و اخراج این به اصطلاح رهبران را نخواهد داشت. آیا این خود دلیلی نمی‌تواند باشد بر این که آقایان در عدم تشکیل کنگره سوم محقند. اصولا مشی حزب را در برابر رویدادی به عظمت انقلاب ایران به تصریح اساسنامه تنها کنگره می‌توانسته است تعیین کند. طبیعی است هنگامی که موجودیت قانونی این آقایان مبهم است، آن تاکتیکی که پس از انقلاب در مقابل حزب قرار داده‌اند نیز مبهم می‌شود و سؤال برانگیز است، حتی اگر تاکتیک درستی باشد. ما مشخصا سؤال می‌کنیم چه موجبی برای برگزار نشدن کنگره در شش ماه اول پس از انقلاب وجود داشته است؟ آیا سازمان‌های حزبی داخلی وجود نداشته‌است تا نماینده خود را به کنگره بفرستند؟ اگر جواب مثبت است، پس ادعاهای مربوط به نفوذ حزب توده ایران در میان کارگران و انقلابیون ایران که در دهها مقاله و در هریک از ارگان‌های حزبی ادعا شده است را به چه تعبیر کنیم؟ دروغ و عوام‌فریبی؟ اگر حزب توده ایران سازمان‌های حزبی و مسئول مربوطه را نداشته‌است پس از چه طریق به نفوذ خود در بین زحمتکشان و انقلابیون پی‌می‌برده است؟ گاه دلیل می‌آورند که برگزاری کنگره در آتمسفر ماه‌های پس از انقلاب می‌توانست موجب یورش ارتجاع شود. البته در این باره سندی از زبان دبیر

تکلیف مرا رفقای توده‌ای، همین بخش آخر، همین خطاب معصومانه و پر از امیدی که کادرها به من و تو کرده‌اند، روشن ساخته‌است. آن‌ها صریحا نوشته‌اند:

«... پلنوم وسیع می‌تواند راه را برای رفتن سریع حزب به طرف کار عملی به طرف ایجاد کنگره سوم... با وظایف اعتلای جدیدی که بدون تردید آغاز خواهد شد، باز کند. ما از رفقا خواستار قضاوت عمیق و عادلانه و در عین حال جدی و سخت گیرانه‌ایم. هر قدر قضاوت شما همه‌جانبه و عینی باشد بهتر می‌تواند به حل مشکلات بزرگ رهبری کمک کند.»

شما رفقای توده‌ای، خطاب آخر کادرها را از آن‌جا که با مطلع «رفقای ارجمند» آغاز می‌شود بار دیگر به دقت بخوانید. ببینید چه امید خوش بینانه، چه آرزوی نجیب و انسانی و چه آمادگی قهرمان‌واری در کلمات آن خفته است. آن وقت دریابید آن‌هایی که در ۲۳ سال گذشته این امیدها و آمادگی‌ها را در مرداب بی‌کفایتی و خیانت خود ریخته‌اند چه مسئولیت سنگینی بردوش دارند. آیا جز این است که پلنوم وسیع چهارم، رفتن سریع حزب به طرف کار عملی را مترادف با ایجاد کنگره سوم دانسته است و آیا امروز ما جز این درخواست، از رهبران مطالبه دیگری داریم؟ به ویژه این درخواست، آن‌جا واقعا اهمیت خود را بروز می‌دهد که یک بار دیگر به وظایفی که اساسنامه در برابر کنگره گذارده است، توجه کنیم:

۲۴. کنگره حزب:

الف. گزارش کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت مرکزی را

اول داریم که ناسخ تئوری فوق است:

«نگاه کنید، از بعد از پیروزی انقلاب ایران، مادوره‌های مختلفی داریم. دوران اول، دورانی بود که احزاب و گروه‌های سیاسی از یک آزادی وسیع برخوردار بودند و با وجودی که اظهارات رسمی می‌شد درباره محدودیت این یا آن سازمان سیاسی، ولی عملاً اقدامی علیه آن‌ها صورت نمی‌گرفت. این، آن چندماه اول انقلاب بود.» (پرسش و پاسخ ۱۸ - صفحه ۲۵)

آیا این چندماه آزادی وسیع نمی‌توانست برای تشکیل کنگره کافی باشد؟ در ضمن سؤال اساسی‌تری نیز داریم: آیا ما حزبی علنی نیستیم؟ آیا ما در جمهوری اسلامی از امکان فعالیت آزاد برخوردار نمی‌شویم؟ اگر برخوردار می‌شویم پس باید بتوانیم کنگره‌مان را هر زمان که بخواهیم، تشکیل دهیم. اگر برخوردار نیستیم پس جمهوری اسلامی آزادی عمل احزاب را تأمین نکرده است. در صورت دوم، مشی دفاع ما از جمهوری اسلامی توضیح قانع‌کننده پذیرفتنی نخواهد داشت. البته این‌ها فقط سؤال است. رهبری حزب در هر حال باید بتواند به وظایفی که اساسنامه در مقابلش نهاده است، عمل کند. باید به سائترالیسم دموکراتیک که در واقع قانون اساسی حزب طبقه کارگر است گردن نهد. اگر به چنین کاری قادر نشود، بی‌تردید جایی نقایصی وجود دارد که باید رسیدگی شود.

اصولاً تدوین کنندگان آئین‌نامه و اساسنامه‌های حزبی به شرایط ایران، به آن شرایطی که در مجموع شرایط حاکم بر کشورهای درگیر نبرد برای ایجاد جامعه دموکراتیک نامیده می‌شود، واقف بوده‌اند و آن را در نظر داشته‌اند. آن‌ها لابد می‌دانسته‌اند اساسنامه را برای حزب کمونیست کشوری می‌نویسند که از آزادی عمل برخوردار نیست، که مورد هجوم امپریالیسم و ارتجاع و استبداد داخلی است، که مردم آن از نظر فرهنگی در سطح نازلی قرار دارند، و خورده بورژوازی در آن‌جا از نظر کمی طبقه وسیعی است. آن‌ها درست به جهت خطراتی که چنین ویژگی‌های اجتماعی متوجه یک حزب مارکسیستی می‌کرده است، این چنین به نهادهای دموکراتیک در حزب، به کنگره‌ها به کنفرانس‌ها و به پلنوم‌ها اهمیت داده‌اند:

ساختمان حزب

۹. مبنای سازمانی حزب توده ایران مرکزیت دموکراتیک است. نکات اساسی مرکزیت دموکراتیک عبارت است از:

الف. انتخابی بودن همه ارگان‌های رهبری حزب از پائین به بالا بارأی مخفی.

ب. گزارش‌دهی منظم از طرف ارگان‌های رهبری در برابر

سازمان‌های مربوطه...

۱۵. ارگان عالی سازمان‌های بخش و شهر و ولایت و ایالت، کنفرانس و در فاصله کنفرانس‌ها کمیته است. کنفرانس از نمایندگان انتخابی واحد سازمانی مربوطه طبق نسبتی که به پیشنهاد سازمان و تصویب ارگان بالاتر بیان شده است تشکیل می‌گردد. کنفرانس‌های بخش و شهر و ولایت در هر سال یک بار و کنفرانس‌های ایالتی هر دو سال یک بار تشکیل می‌گردد. ۲۳. عالیترین مقام رهبری حزب توده ایران کنگره حزب است... ب. برنامه و اساسنامه حزب را تصویب و در صورت لزوم آن‌ها را مورد تجدیدنظر قرار می‌دهد.

کنگره حزب هر سه سال یک بار دعوت می‌شود...

۲۵. عالی‌ترین مقام حزب در فاصله دو کنگره، کمیته مرکزی حزب توده ایران است که فعالیت سیاسی و کارسازمانی حزب را رهبری نموده و در تمام موارد نماینده حزب می‌باشد و در مقابل کنگره مسئول است. پلنوم کمیته مرکزی در سال حداقل دوبار تشکیل می‌گردد. (از مواد اساسنامه حزب توده ایران)

این تأکیدهای صریح، این تکیه بر روی مهلت برای تشکیل ارگان‌های دموکراتیک حزب، پلنوم، کنفرانس، کنگره و یک رشته تأکیدهای دیگر درباره لزوم سازمان‌های تفتیش و نحوه انتخاب مسئولین درجه دوم و سوم در اساسنامه، همه نشان می‌دهد که حزب پرولتری باید ساختاری داشته باشد که در هر آن و به وسیله هر یک از اعضای خود قابل کنترل باشد. لنین نقش پراهمیت اساسنامه مواد آن را چنین متذکر می‌شود:

«... مسئله برسر این است که بتوان با کمک مواد اساسنامه، سلاح کم و بیش برنده‌ای بر علیه اپورتونیسیم ساخت. هر چه ریشه اپورتونیسیم عمیق‌تر باشد این سلاح نیز باید برنده‌تر باشد.» (یک گام به پیش، دو گام به پس)

بیشک سائترالیسم دموکراتیک همان خط فاصل و همان مرز آشکاری است که بین یک حزب پرولتری با سایر احزاب بورژوایی و خورده بورژوایی تمایز می‌گذارد. ولی ما به کارنامه رهبران حزب توده ایران در همین زمینه در ۳۰ سال گذشته رجوع کنیم:

۱. کنفرانس	یک بار	(کنفرانس وحدت)
۲. پلنوم وسیع	دو بار	(چهارم و هفتم)
۳. کنگره	هیچ	
۴. پلنوم	سیزده بار	

از پلنوم‌های عادی حزب، هیچ سند کاملی جز پاره‌ای نقل قول‌های پراکنده در دست نیست. اسناد پلنوم وسیع هفتم نیز ناقص منتشر شده است و به‌طور کلی نشریات حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به‌استثنای دنیا‌های سال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۷ مفقودالآثر است. حتی شاه قانون اساسی کشور را آن قدر که رهبران ما قانون اساسی حزب (ساتراپ‌سیسم دموکراتیک) را نقض کرده‌اند، زیر پا نمی‌گذاشت. شاید رهبران، خود به تجاوزات خویش واقفند که به‌مواد آخرین اساسنامه، بخشی افزوده‌اند تاروژی برای استناد مددکارشان باشد:

دربارهٔ مقررات کار مخفی

۳۶. در شرایط کار مخفی و بر اثر ضرورت‌های آن می‌تواند در اجرای مقررات و موازین مندرجه در این اساسنامه در برخی عرصهٔ فعالیت‌های حزبی مانند: پذیرش عضو به حزب، حقوق اعضای حزب، شیوهٔ دادرسی‌ها و مجازات حزبی، اختیارات ارگان‌ها و نحوه و مهلت فراخواندن آن‌ها، انتخاب و انتصاب و شیوهٔ فعالیت ارگان‌ها و افراد و غیره و غیره در جهت تحکیم مرکزیت، تقویت انضباط و سریت حزبی تغییراتی پدید آید. ملاحظه می‌فرمائید این مادهٔ ۳۶ چیزی است شبیه بند ۵ مقررات حکومت

نظامی. بگیر و ببند عجیبی است و شامل هر کس و هر چیز می‌شود. معنی صریح این ماده این است که در شرایط کار مخفی می‌توان در نحوهٔ پذیرش اعضا تغییر داد (یعنی اگر شهریاری، پلیس اخراج شده را مجدداً به حزب پذیرفتند و به‌اومقام بالاتری دادند بلا مانع است)، حقوق اعضای حزب را ندیده گرفت. اصول دادرسی و مجازات حزبی را به هم ریخت (یعنی هر کسی را که بادیبیر اول یا بایباند وی ساخت بیرون ریخت)، در اختیارات ارگان‌ها و نحوه و مهلت فراخواندن آن‌ها دخل و تصرف نمود (حزب را ۳۲ سال از داشتن کنگره محروم نمود و روی کاغذ پلنوم تشکیل داد) و چون عمل کرد رهبری حتی از محدودهٔ این تجاوزات نیز درمی‌گذرد آن وقت برای ختم کلام و ریختن آبشار پاکی روی دست اعضا ۲ بار کلمهٔ «غیره و غیره را افزود و خود را خلاص کرده‌همهٔ این نابه‌سامانی‌ها را در جهت تحکیم مرکزیت و تقویت انضباط!!! ضرور و موجه شمرد. یعنی رهبری می‌تواند دست به هر نوع بی‌انضباطی کوتاه و بلند مدت، در جهت تقویت انضباط افراد بزند. البته ظاهراً در اساسنامه مضبوط است که اساسنامه و برنامهٔ حزب باید به‌تصویب کنگره برسد. حال، این مطلب چه قدر از استحکام لاف و گراف‌های رهبران دربارهٔ برنامه و اساسنامهٔ حزب می‌کاهد، خود مبحث گشودهٔ دیگری است.

باری، به‌دنبال مادهٔ ۳۶ و در واقع ۲ سطر پایانی اساسنامهٔ حزب می‌گویند: «در هر موردی که مقررات کار مخفی وجود نداشته باشد، موازین و مقررات مندرجه در این اساسنامه معتبر است.»

آیا از اسفند ۱۳۵۷ تاکنون فعالیت حزب را شامل کدام مرحله کنیم، مرحلهٔ فعالیت علنی یا مخفی؟ چه کسی می‌تواند به این سؤال ساده جواب صریح بدهد. ولی به‌رحال در دو سال گذشته نیز چون ۳۷ سال گذشته هیچ کوششی برای توسعهٔ دموکراسی در حزب به‌عمل نیامده است. از اصل انتقاد و انتقاد از خود، هیچ نشانه‌ای به‌چشم نمی‌خورد، کنفرانس‌های بخش و شهر و ولایت و ایالت منتفی است، پلنوم، برگزار نشده و از کنگره حرفی در میان نیست. در عوض هر چه بخواهید عوام‌فریبی و تحمیق توده‌ها و افراد و هواداران حزبی، در هر یک از شماره‌های نامهٔ مردم بر روی هم انباشته می‌شود: انقلابیون ایران از هر سو در بارهٔ عمل کرد رهبری در ۴۵ سال گذشته و به‌ویژه در ۲۵ سال فاصلهٔ ۳۲-۵۷ از کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران سؤال می‌کنند و آن‌ها همه را بی‌پاسخ می‌گذارند چون اصولاً پاسخی وجود ندارد. اما همین که یک ساواکی یا یک خودفروختهٔ دیگر، یک ژنرال به‌محاکمه کشیده چیزی بر علیه حزب (نه بر علیه رهبری حزب) می‌گوید آن را در نامهٔ مردم شمارهٔ ۳۸۹ دوستی می‌چسبیم و در باره اش هیاهوی کرکنندهٔ بی‌محتوای کودکانه راه می‌اندازیم. آیا هیچ نکتهٔ تیرنه‌کننده‌ای برای رهبری حزب در سخنان نادر باتمانقلیچ وقتی او خود را ناجی ایران از جنگال کمونیست‌ها می‌داند یافت می‌شود؟ خیر، او از واقعیت وجودی خود سخن می‌گوید که خود، متأسفانه واقعیت دردآور موجود دیگری را نشان می‌دهد: نادر باتمانقلیچ در سیمای قضات و در آتسفر دادگاه انقلاب تمایلات ضد کمونیستی می‌بیند و می‌خواند، و می‌خواهد تفهیم کند که در پس ذهن هر دوی ما در زمینهٔ مبارزه با کمونیسم نقاط مشترک فراوانی هست، چرا باید مرا محاکمه کنید؟ این مطلب، فقط به‌نادر باتمانقلیچ خلاصه نمی‌شود. همهٔ شکنجه‌گران، تیمسارها و مسئولین حکومت طاغوت، سعی کرده‌اند از این شیوه برای نجات خویش در دادگاه استفاده کنند. اگر نادر باتمانقلیچ ضد کمونیست است و برای مبارزه با کمونیسم در ایران، خود را به آمریکا فروخته است. این مطلب را درست به‌همان دستگاهی یادآوری می‌کند که سردمدارانشان می‌گویند: «کمونیست‌ها نجس‌اند». هم او موزیانه به‌یاد قضات می‌اندازد که:

«... اگر کسانی مانند من جان‌فشانی نمی‌کردند، امروز

نمی‌دانستم من و شما کجا نشسته بودیم»

چه جای سوءاستفاده برای رهبران حزب است؟ نادر باتمانقلیچ هوشمندانه برای نجات زندگی خود تلاش می‌کند و می‌خواهد با تحریک احساسات مشترک بین خود و دادگاه، جواز ادامهٔ زندگی حتی اگر در زندان باشد را به‌دست آورد و دیدیم که به‌دست آورد. این هیچ دردی را از رهبران حزب توده به‌ویژه در برخورد با سئوالات مادوا نمی‌کند. اما اتفاقاً نادر باتمانقلیچ در تأیید مسئولیت‌های رهبری حزب، خیانت‌های رهبری حزب و آن بی‌لیاقتی رهبران، بسی سخنان

« ۵۰ درصد جوانان در آن روزها بر اثر فعالیت همسایه شمالی و مأمورین آن‌ها توده‌ای شده بودند... و می‌خواستند وطن و ملیت ما را ازین ببرند.»

«... علاوه بر ۶۰۰ افسر، ۱۲ هزار درجه‌دار ارتش «آنکت» حزب توده را پر کرده بودند... این نشان می‌داد که ارتش ۱۲۵ هزار نفری آن روز می‌توانست در اختیار توده‌ای‌ها قرار گیرد...»

بسیار خوب، بخش ناچیزی از مطالب فوق، آن‌جا که مزورانه می‌خواهد به قضات و دادگاه القاء کند که کمونیست‌ها می‌خواهند وطن و ملیت ما را ازین ببرند، یاوه و بخشی دیگر نیز، در مورد ۱۲۰۰۰ درجه‌دار، اغراق است. اما در پس این یاوه‌سرای‌ها و اغراق، واقعیت روشنی نیز نهفته است و آن این که حزب مابا آن همه قدرت و عظمت و قهرمان و غرور، به دست رهبرانی نالایق به آسانی به دشمن تسلیم شد. زیرا در آن روز که همه چیز اجازه می‌داد که تاریخ سرزمین ما آغازی نوین یابد، رهبران حزب به تصریح قطعنامه‌های پلنوم چهارم بر سر مقام‌های حزبی بر سر و گول هم می‌زدند. افسوس از شرف و افتخار!

رهبران حزب توده ایران برای نجات خویش حتی به نادر باتما تقلیح نیز متوسل می‌شوند. اما حاضر نیستند کنگره را تشکیل دهند و دلایل نابه‌سامانی حزبی را به کنگره و به انقلابیون ایران ارائه دهند. عوام‌فریبی از این بیش تر هم می‌شود؟ باری بگذارید نمونه دیگری نیز از این رفیق‌بازی‌ها، از این نان‌قرض دادن‌های رهبری به یکدیگر و از این تحمیق توده‌ها ارائه دهیم و به مبحث بعد بپردازیم. درباره مردم شماره ۳۹۴ نام‌سرگشاده‌ای از سوی رفیق علی‌خاوری خطاب به سازمان مجاهدین خلق چاپ شده است که خلط مبحث بسیار زیرکانه‌ای است. زیرا يك مطلب اصولی که دعوت به بحث و بررسی درباره آنچه که «مواضع مشترك حزب توده با ارتجاع و انحصارطلبان» ذکر می‌گردد، در انتهای نامه تبدیل می‌شود به يك نقل قول «تاریخی» از زبان اصغر زمانی جلاد معروف ساواک در تأیید رهبری حزب توده ایران! نامه مزبور نیز دانه‌ای است از آن زنجیر طویل عوام‌فریبی که ظریفانه و متأسفانه برای بستن بردست و پای انقلابیون ایران بافته می‌شود. توجه کنید رفقا:

« اگر نویسندگان «ادعانامه» به بررسی نتیجه کار این «رده‌نویسان» می‌نشستند، به نتیجه دیگر، جز آنچه در متن «ادعانامه» آمده است، می‌رسیدند.

بر خوردی که در دوران فعال مایشایی ساواک در زندان قزل‌قلعه پیش آمده است، می‌توانست گویای حقیقتی روشن نسبت به کمیته مرکزی حزب توده ایران باشد: اصغر زمانی، جلاد

معروف ساواک و بازجوی زندانیان سیاسی، که پلیس سیاسی مجرب و آگاه بدزیر و بیم سیاست‌ها و عمل کرد رژیم منفور پهلوی بود، بعد از آن که پس از دو سال بازجویی و فشار، تمام شگردهای معلوم و شناخته خود را به کار برده خسته و در مانده در سلول انفرادی به نویسنده این سطور اظهار داشت: «تو می‌توانی کمونیست باشی، می‌توانی مخالف دستگاه باقی بمانی، فقط حساب خود را از کمیته مرکزی حزب توده جدا کن!»

برای کسی که کارش شلاق زدن، شکنجه کردن و استخوان شکستن مخالفان دستگاه جهنمی متبوعش بود، مخالف بودن مانعی نداشت، به شرط این که این مخالف حسابش را از کمیته مرکزی حزب توده ایران جدا کند، کمیته مرکزی حزبش را نفی کند.

از آن وقت به تمام و کمال خطری را که وجود رهبری حزب توده ایران - و به زعم نویسنده «فحش‌نامه»، «رده‌نویسان» - برای رژیم متکی به ساواک داشت، دریافتم. دریافتم که حتماً و قطعاً باید کمیته مرکزی حزب توده ایران خطری جدی‌تر از حتی آنچه تصور می‌کردم، برای رژیم نامردمی و خیانت پیشه وطن‌فروش شاه و اربابانش داشته باشد.

خوب، رفیق برجسته ما وظایف خود را درباره کرنش به رهبری حزب که او را با شگردهای ضد حزبی به عضویت کمیته مرکزی منصوب کرده، به تمام و کمال انجام داده است. آن‌جا که همسر رفیق شهید و کیلی با زجر و درد از ۶ افسر حزبی که اینک عضو کمیته مرکزی هستند گله می‌کند که چرا حقایق را می‌پوشانند، انسان با کمال تأسف می‌خواهد بیندیشد که این رفقای برجسته در ازای چه چیز این چنین به دام افتاده‌اند؟ اما رفیق علی‌خاوری لابد می‌داند نقل قولی را که آورده است مربوط به چه سالی می‌شود: سال‌های میانی دهه ۵۰، که هنوز دوران بازجویی وی در قزل‌قلعه است. لاقلاً در آن سال‌ها، ساواک از کمیته مرکزی حزب توده ایران نمی‌توانسته است ترسی داشته باشد. زیرا آن موقع مرکز حزب توده ایران مثل سیب‌سرخ رسیده‌ای بازیچه دست ساواک بوده. رفیق دبیر اول فعلی در جزوه «نکاتی از تاریخ حزب توده ایران» از جمله مطلب فوق را چنین تأیید می‌کند:

«... شهر یاری را به کار گرفت و به‌وی مسئولیت بالاتری نیز داد و برای کار مخفی او را به همراه رفیق حکمت‌جو و رفیق خاوری به ایران فرستاد... اطلاعاتی که پس از کشف خیانت شهر یاری به دست آوردیم نشان می‌دهد که لو رفتن

حکمت‌جو و خاوری نابود شدن رفقا سرگرد رزمی و رفیق سرگرد معصوم‌زاده... توسط شهرداری بوده است».

بینید رفیق، اصغر زمانی علم غیب نداشته که پیش‌بینی کند شما در آینده عضو کمیته مرکزی خواهید شد و با «چهره‌های درخشانی» چون ذوات موجود همکاری خواهید داشت تا آن‌روز، توصیه‌ای برای امروز شما کرده باشد. بنابراین آدم مایل است فکر کند که اصغر زمانی، چون پلیس مجرب و آگاهی بوده و از پس پرده خبر داشته، مثل یک توده‌ای دلسوز به‌شما رفیق خاوری توصیه کرده است که از آن کمیته مرکزی نالایق و منحرف و خائن جدا شوید و همچنان کمونیست و مخالف دستگاه باقی بمانید. اما اگر این‌طور نیست و شما هنوز معتقدید که ترکیب رهبری در زمان توصیه اصغر زمانی نیز انقلابی و شایسته این که رژیم نامردمی و خیانت‌پیشه‌شاه با آن‌ها دشمن باشد، بوده است، پس چرا کمیته مرکزی فعلی در توطئه پلنوم شانزدهم تقریباً همه آن‌ها را کنار گذارده است؟ شاید اطلاعاتی که به افراد حزبی می‌دهید به کلی دروغ است؟ می‌بینید رفقا، چون این بنا از پایه خراب است از هردری که داخل شوید خطر سقوط بام بر سرتان منتفی نیست. بایستی این توجیه‌ها که به‌صحنه‌سازی‌ها و صحنه‌پردازی‌های گوینده دستگاه‌های شهر فرنگ که ما در کودکی می‌دیدیم بسیار شبیه است، این شاهد آوردن‌های روباه ازم‌خویش را کنار بگذاریم، در عوض کنگره را تشکیل دهیم و انقلابیون، توده حزبی، کادرها و مبارزان قدیمی را به قضاوت دعوت کنیم این‌تنها راه علاج و نجات است و بس. این‌ها مطالبی است که به‌ضرورت و برای کنکاش بیشتر حقیقت نوشته شد. موضع من درباره مبارزات گذشته رفقای افسر و زندانی حزب تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، لبریز است از احترام عمیق و ستایش بی‌نظیر انقلابی، اما کار سیاسی، خشن، بی‌رحم و خالی از سرسپردگی‌های مورالیستی، عاطفی و انقلابی است. لنین نیز همین را آموخته است. او خود در مبارزات درون حزبی به‌لزوم سکوت نگذاشتن مسائل کهن حتی اگر دردناک باشد، اشاره مستقیم کرده است:

«مسائل جنبش معاصر کارگری از بسیاری لحاظ مسائل دردناکی است. به‌خصوص برای نمایندگان دیروز این جنبش. از جمله مسائلی که به‌این قسمت مربوط می‌شود مقدم بر همه مسائل دیگر، به اصطلاح فراکسیون‌بندی، انشعاب و غیره است. چه بسا، از شرکت‌کنندگان روشنفکر جنبش کارگری می‌شنویم که با هیجان، عصبانیت و تقریباً یک حالت تشنج استدعا می‌کنند که این مسائل دردناک به‌میان آورده نشود... اکثریت عظیم کارگرانی که امروز صفوف مارکسیست‌ها را پر می‌کنند مبارزه قدیم را یا به‌خاطر ندارند و یا به‌کلی از آن بی‌اطلاعند. این مسائل دردناک مورد توجه فوق‌العاده این اکثریت عظیم

است و ما قصد داریم روی این مسائل... مطرح شده مکث نمائیم.» (از مقاله نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت‌طلبی)

آیا چرا ما با این جدیت، به‌طرح همه سوئیته مسئله رهبری در حزب پرداخته‌ایم؟ جواب ساده است. ما مارکسیست هستیم. ما پدیده‌ها را نمی‌توانیم از زمینه تاریخی و علل عینی و ذهنی آن جدا سازیم. وضعیت امروز انقلاب ایران هر پرسنده‌ای را نمی‌تواند بی‌کار بگذارد: چرا چنین شده است؟ مسئول وضع فعلی جنبش‌های بخش مردم ایران که می‌دانیم با توجه به ویژگی‌های جنبش‌های رهایی‌بخش معاصر نمی‌تواند محتوای گذر به سوی سوسیالیسم را نداشته باشد کیست؟ ما از خود می‌پرسیم که چه عاملی باعث این همه پراکندگی در نیروهای مترقی معاصر ایران شده است؟ حتی در نشریات حزب توده ایران اعترافات متعددی وجود دارد که در آن‌ها تصریح شده که در ایران امروز، جز حزب توده ایران، سازمان‌های خلقی و انقلابی دیگر چه با تکیه به‌ایدئولوژی مارکسیسم و چه با جهت‌گیری مذهبی وجود دارد، که برای رهایی ایران از چنگال استعمار و رهایی خلق از استثمار و ستم داخلی می‌رزمند. رهبران حزب توده ایران این نیروها را از نظر استراتژیکی بی‌فصله یا با فاصله اندکی از خود معرفی می‌کنند. ولی این سؤال بسیار ساده و همه‌فهم را نمی‌گذارند مطرح شود که: کدام پدیده خاص تاریخی - اجتماعی عامل به‌وجود آوردن این سازمان‌ها و این نیروهای جدا از حزب توده ایران بوده است؟ چرا با وجود حزب توده ایران چنین سازمان‌هایی با ایدئولوژی یا استراتژی مشابه توانسته‌اند به‌وجود بیایند، اعتماد توده‌ها را جلب کنند و به‌رشد خود ادامه دهند؟ و چرا همه این سازمان‌های انقلابی و مترقی در یک مورد وحدت‌نظر دارند: در زمینه اپورتونیزم، پاسیفیسم و خیانت در عمل کرده‌های عوام‌فریبانه غیرانقلابی رهبران حزب توده ایران؟ هر انقلابی توده‌ای اگر یکسره مردم را گبیج و گول نیانگارد، اگر دنباله‌روی او را به‌گرد و غبار برخاسته از حرکت چرخ ارابه تاریخ تبدیل نکرده باشد و اگر خود واقعا سوار این ارابه بوده، در راندن آن سهم باشد، می‌تواند در جست‌وجوی پاسخ این سؤال ساده و تعمیق درباره آن و دقت در خط‌سیری که ما از عمل کرد رهبری حزب از ابتدا تا کنون رسم کرده‌ایم، دریابد که مسئولیت خطیر رنج‌ها و مشقات، خون‌ها و مصائب بی‌شمار و سال‌ها چپاولی که در قریب ۲۷ سال گذشته بر مردم همیشه رزمنده ما روا شده است و شاید که هنوز تا مدت‌ها روا خواهد شد، و سنگین‌تر از همه مسئولیت شکاف در نیروهای انقلابی ایران، مستقیماً برگزیده رهبری حزب توده ایران است.

این یک علت فشار ماست برای طرح مسئله رهبری و لزوم تشکیل کنگره. بایستی روشن شود که چرا انقلابیون ایران، ناگهان به‌حزب توده ایران پشت کردند، راه مستقلی در پیش گرفتند و مصرا نه تا امروز در اندیشه ایجاد حزب

پرولتری نوین زحمتکشاند. کنگره می‌تواند با کشف علت این جدایی، گام بزرگی در پیوند نیروهای انقلابی ایران بردارد. آیا می‌توانند بگویند که علت این جدایی، درماهیت طبقاتی‌وخرده بورژوائی گروه‌های انقلابی نظیرچریک‌ها و مجاهدین است؟ خیر، زیرا، حتی اگر چریک‌ها و دیگریان را نمایندگان خورده بورژوائی انقلابی ایران بدانیم، ۱۵ سال پیش، که سال‌های نطفه بندی این سازمان‌های انقلابی است، حزب توده ایران، هنوز رسماً خود را حزب طراز نوین طبقه کارگر نمی‌دانسته است. امروز ما هنوز هم حزب توده، نه حزب کمونیست ایران هستیم. پس در آن روز برنامه ما حتماً نمی‌بایستی با برنامه خورده بورژوائی انقلابی ایران تفاوت ماهوی داشته باشد. علت واقعی این عدم پیوند فقط و فقط در فقدان اعتماد ناشی از واقعیت‌های مشکوک حاکم بر رهبری حزب ما بوده است، نه جدایی طبقاتی. دلیل دیگر طرح مسئله رهبری از طرف ما، ملهم است از تجربه اندوزی سنگینی که به‌بهای گران برای مبارزان توده‌ای به‌دست آمده است. وقتی ما می‌نویسیم تعیین مشی حزب در مقابل رویدادی به‌عظمت انقلاب ایران، به‌تصریح اساسنامه فقط کارکنگره می‌توانسته است باشد، بدین معنی است که اگر مشی فعلی همان‌طور که دبیر اول به‌دفعات اعتراف کرده «اتفاقاً و به‌علت دست‌بالا گرفتن نیروهای دیگر» و تغییر سمت‌گیری حاکمیت، بار دیگر به‌شکست جنبش مترقی ایران و امحاء دست‌آوردهای انقلاب بینجامد، آیا مگر این سازمان حزب، کادرهای حزب و تمام بدنه آن نیست که بایستی با خون خویش، با تحمل شکنجه و زندان و با پذیرش یأس و حرمان‌های تازه، بهای عمل‌کرد مستقل رهبری را بپردازند؟ سؤال ساده این است: هنگامی که بدنه حزب و کادرهای آن در تعیین مشی حزب هیچ دخالتی ندارد چرا بایستی پاسخ‌گوی اشتباهات رهبران خویش باشند؟ این واقعاً دیگر زیادی می‌شود که رهبران حزب، در صورت بحرانی تازه، از راه‌های خصوصی بار دیگر بگریزند و در پلنومی دیگر معصومانه بپذیرند که ببخشید، ما اشتباه کردیم و این بار این را به‌جای آن و آن را به‌جای این گرفتیم. این است ضرورت اجتناب‌ناپذیر و مؤکد رعایت دموکراسی حزبی، زیرا هنگامی که نتیجه عمل‌کرد رهبری به‌همه حزب باز می‌گردد، تعیین مشی برای این رهبری به‌ویژه در شرایط بغرنجی نظیر امروز، الزاماً کار همه حزب، یعنی کنگره است و نه معدودی از رهبران که حتی نمی‌توانند دلیل این که در کدام نشست حزبی، طی چه سند و با تأیید و حضور کدام کسان به‌رهبری برگزیده شده‌اند را ارائه دهند.

امروز انقلابیون توده‌ای می‌توانند به‌دو صورت عمل کنند یا با فشار به رهبران، آن‌ها را وادارند تا به‌دموکراسی حزبی و نهادهای دموکراتیک حزب احترام بگذارند، آن‌ها را وادارند تا با تشکیل کنگره که ادامه منطقی همان اتساف سازنده پلنوم وسیع چهارم است، به‌سؤالات تاریخ معاصر درباره حزب

و ماهیت رهبری پاسخ دهند و تکلیف رهبری آن را روشن سازند و بدین صورت به‌تشکیل جبهه متحد خلق، که می‌بینید پس از دو سال تکرار از دهان این آقایان، به‌علت عدم اعتماد نیروهای مترقی به آن‌ها، میسر نیست، کمک برسانند؛ و باین که با دنباله‌روی و عدم توجه، با سهل‌انگاری و تعصب، اجازه دهند که حزب ما همچنان از طرف انقلابیون در اتروا بماند و از آن مهم‌تر، بهترین فرصت‌های گران‌بهای تاریخی از دست برود.

«البته چه‌گونه‌ی تغییرات در انقلاب بستگی زیاد دارد به‌این که تا چه حد مسأله‌ای که حزب ما دائماً پیش‌بینی می‌کند و بر پایه آن پیشنهاد می‌کند که برای حفظ و نگهداری انقلاب ایران، نیروهای انقلابی‌راستین، همه نیروهای انقلاب ایران، از مبارزان مسلمان گرفته تا مبارزان هوادار سوسیالیسم علمی، بایکدیگر متحد شوند، - تا چه حد این فکر واقعاً برود در داخل توده‌های وسیع، و این درک عمیق بشود. هم در بین کسانی که ادعای هواداری از سوسیالیسم علمی دارند، و هم در بین نیروهایی که طرفدار انقلاب اسلامی هستند. اگر این فکر نتواند عمیق بشود، نتواند همه‌گیر بشود، نتواند توده‌ها را به‌طرف خودش جلب بکند و نتواند به‌وسیله توده‌ها و به‌نیروهای آن‌ها رهبران را مجبور کند که در جهت همفکری وسیع این نیروها علیه ارتجاع و علیه ضد انقلاب و ضد امپریالیسم، مبارزه کنند، آن وقت خطر البته زیادتر خواهد شد.» (پرسش و پاسخ ۱۶، صفحه ۲۲)

اپورتونیسیم، مثل خوره حتی طرح جبهه متحد خلق را نیز مورد حمله قرار داده، آن را مسخ کرده و از شکل انداخته است. نمونه واضح و هشدار دهنده آن در نقل قول فوق‌الذکر است. رهبری حزب توده ایران، با طرح شعار جبهه متحد خلق، به‌درون انقلاب خزید. پس از چندی، سازمان از پیش‌مهیا شده «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» بابوق و کرنا و باتوده‌های میلیونی! هوادار خویش به آن پیوست و دیگر هیچ. رهبران حزب با سپردن هر مونی جبهه به‌امام خمینی امیدوار بودند که لااقل پشتیبانی هواداران خط امام را به‌دست آورند، اما در عمل معلوم شد که انقلابیون صرف‌نظر از این که در کدام جبهه باشند، صرفاً به‌خاطر وضعیت گذشته و فعلی رهبری حزب و به‌خاطر بی‌اعتمادی مفرط و موجهی که به‌رهبری حزب مادرند، از اعتنابه حزب توده ایران طفره می‌روند. این بی‌اعتمادی عرصه وسیع وجهات عیدیده‌ای دارد و یک وجه آن در لحن برخورد ما با این نیروهاست. بالاخره معلوم نیست که رهبران حزب توده ایران، کدام نیروها را واقعاً انقلابی می‌دانند و با انقلابیون ایران چه برخوردی دارند. در نقل قول فوق می‌نویسیم که

«حفظ و نگهداری انقلاب ایران» بستگی دارد به این که نیروهای راستین انقلاب ایران، یعنی مبارزان مسلمان و هواداران سوسیالیسم علمی بایکدیگر متحد شوند. بسیار خوب، اما چه کسانی هوادار سوسیالیسم علمی هستند؟ معلوم می شود جز حزب توده ایران هیچ کس از پرا دوسطر بعد که مابعد عمده باحروف میاه چاپ کرده ایم، دیگران را مدعی هواداری از سوسیالیسم علمی می دانیم نه هوادار واقعی. اما مبارزان مسلمان و انقلابی چه کسانی هستند؟ همان جا می نویسیم «نیروهایی که طرفدار انقلاب اسلامی» هستند. این هم یعنی فقط حزب جمهوری اسلامی. پس روشن است که رهبری حزب توده ایران در واقع جبهه متحد خلق رامی خواهد با شرکت خودش و حزب جمهوری اسلامی و البته همان طور که من در جزوه دوم نوشتم، به زبان دیگر سازمان های پیشرو «علم» کند.

«... این مواضع در پاره ای از اصلی ترین خطوط با برنامه پیشنهادی حزب ما برای جبهه متحد خلق نزدیکی آشکاری دارد. به نظر ما وجود وجوه مشترک زیر می تواند زمینه بسیار مساعدی را برای همکاری مشترک میان حزب توده ایران و حزب جمهوری اسلامی در یک جبهه مشترک ... فراهم آورد. اظهار نظرهای قاطع و روشن فوق از جانب رهبران حزب جمهوری اسلامی. نشانه صداقتی است که آنان در دفاع از انقلاب ایران و تعلق آن به زحمت کشان مستضعفین دارند. هواداری از منافع مردم و نبرد علیه امپریالیسم زمینه عینی همکاری میان حزب توده ایران و حزب جمهوری اسلامی است.» (مردم شماره ۶- مقاله زمینه های عینی اتحاد)

اما آیا این بدان معناست که ماصریحاً نیروهای مدعی هواداری از سوسیالیسم علمی (به زعم ما چریک ها) و یانیروهای انقلابی مسلمان که نسبت به حکومت انقلاب اسلامی در حالت اپوزسیون قرار دارند (یعنی مجاهدین) را به صفوف جبهه متحد خلق نمی پذیریم؟ نه این طور نیست. ماده ها و ده ها بار آن ها را نیز هر جا که ضرورت ایجاد کرده، نیروهای راستین انقلاب خوانده و به صفوف جبهه متحد خلق خیالی خود دعوت کرده ایم. چه طور و از طرف چه کسانی و چرا انجام چنین شگردهایی ممکن است. آن طور و از طرف آن کسان و به آن دلیلی که روزا کوکزامبورگ می گوید و معرفی می کند:

«چه در مسائل سازمانی و چه در دیگر مسائل، اپورتونیسیم فقط بایک پرنسب آشناست و آن نداشتن هر گونه پرنسب است. اپورتونیسیم بر حسب اوضاع و احوال شیوه عمل خود را انتخاب می کند و تنها علت انتخاب هر شیوه ای این است که بتواند وی را به همان هدفی که دنبال می کند، برساند»

(رزالوکزامبورگ، از مقاله سانترالیسم و دموکراسی)
مرز این اپورتونیسیم مثل مرز کائنات نامشخص است و حتی در خیال نیز نمی گنجد:

س: اختلاف بنی صدر و رجایی در مورد ترکیب کابینه، از نظر سیاسی بیانگر چه مسائلی است؟

ج: خوب، ببینید، به نظر ما در رهبری انقلاب، در رهبری جمهوری اسلامی به طور محسوس یک اختلاف جلی بین موضع گیری و سمت گیری دکتر بنی صدر، رئیس جمهور و نه فقط رجایی، به عنوان نخست وزیر، بلکه یک اکثریتی در مجلس شورای اسلامی، در روحانیت مبارز، به ویژه حزب جمهوری اسلامی که سازمان سیاسی این سمت گیری در روحانیت مبارز است، وجود دارد، این اختلاف، تنها اختلاف سلیقه نیست، اختلاف برداشت نیست. این اختلاف به نظر ما وسیع تر و عمیق تر از آن است که ما آن را اختلاف سیاسی تلقی کنیم. (!!!) (پرسش و پاسخ ۱۸، ص ۳۵)

ببینید اپورتونیسیت چه بندباز ماهری است: سؤال صریح و مشخص شما را می گیرد، آن را با مقداری اطلاعات و حقایق عینی که همه کس از آن با خبر است می آمیزد، نتیجه گیری شخصی شما را نفی می کند و حالا شما تشنه آید که به کتبه مطلب وارد شوید:

«البته اگر تمام گفته ها و صحبت ها، نه آن طور که در روزنامه ها به عنوان بیانیه ها منعکس می شود، بلکه به صورت ارزیابی های مشخص نسبت به مسائل مشخصی که انقلاب ایران الان با آن روبه روست، مطرح می شد، آن وقت می شد قضاوت دقیقی کرد که در کدام مورد، واقعاً این طرف حق (حق؟) دارد و در کدام مورد آن طرف حق دارد و یا در مجموع خودش این طرف بیش تر راه حق (راه حق؟) را دنبال می کند و آن طرف کم تر.» (همان منبع و دنبال همان مطلب)

دیدید، پاسخی نمی گیرید. معلوم می شود چون چنین و چنان است، پس دبیر اول حزب توده ایران نمی داند این طرف حق دارد یا آن طرف، این راهش صحیح تر است یا آن یکی، با این باید موافق باشد یا با آن یکی، از این باید حمایت کند یا آن یکی. سؤال کننده می تواند به راحتی دریابد که دبیر اول حزب توده ایران نیز همان قدر بی اطلاع است که خود او. اما دبیر اول نمی تواند سؤال کننده را همین طوری رها کند که با نتیجه گیری فوق راهی منزلش شود. موهایش را می گیرد و به دنبال مطالب فوق آن قدر سرش را زیر آب کلمات بی معنی

فرومی کند که نفسش بند می آید و اصلاً از خیر موضوع می گذرد:

«آنچه که ما می بینیم، مسئله اساسی، اختلاف نمی تواند باشد (یا بالعجب، یعنی چه؟) و به همین جهت اگر مسائلی که مطرح می کنند، این مسائل باشد، ما مثل امام خمینی، فقط دعوت می کنیم که آقا با هم تفاهم کنید.» (همان جا، دنبال همان مطلب).

و پاسخ همین طور ادامه دارد تا ۲ صفحه بعد. بخوانید و ببینید چه آشفته فکری تخبه ای است. چاه ویلی است که سؤال کننده در انتهای آن برای خلاصی استمداد می طلبد. شما هرگز در هیچ مقاله، سند، پاسخ و یا تحلیلی در نامه مردم و نشریات مشابه، در هیچ موردی از این موارد مهم که قاعده تاً بایستی کس یا نیرویی را مسئول دانست، «متهم» پیدا نمی کنید. رفقاً، آن که ترس و محافظه کاری فلجش نساخته و آن که اپورتونیزم از نظر فکری خانه نشینش نکرده است، بایستی حقایق نبرد طبقاتی موجود را بی کم و کاست برای خلق بگوید. البته این جزوه محل طرح مسائل جنبی نیست. زیرا اولاً مابه طور مشخص ابتدا می خواهیم به وضع حزب ورهبری آن رسیدگی شود. و در درجه دوم طرح مسائل نبرد طبقاتی موجود نیازمند بررسی عمیق و همه جانبه و ارائه فاکت ها و سبادهای ضروری است که از حوصله و وظایف این جزوه فراتر است. اما باین همه می خواهیم توجه خوانندگان را به نکته زیر معطوف دارم.

فئودالیسم در ایران دارای طولانی ترین حیات و ریشه دارترین ارتباطات سنتی و خانوادگی است. تاریخ تمدن ایران با تاریخ تسلط اقتصادی فئودالیسم هم پیوند است. باین که نبرد بین فئودال ها در کشور کثیرالمله ایران بر سر قدرت و حکومت مرکزی، بی وقفه ادامه داشته است و باین که خان خانی و ملوک الطوائفی و سردار و سالاری و گردن کشی و عدم تمکین از دولت مرکزی در هیچ سرزمینی به قدرت و قدمت ایران نیست، باین همه فئودالیسم در ایران يك کل یکپارچه و نیرومند و دارای منافع مشترك و استراتژی یکسانی است. تأثیر عمیق حیات طولانی فئودالیسم بر ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران انکارناپذیر و نفوذ وسیع آن در اقشار فوقانی جامعه به وسیله ارتباطات بزرگ فامیلی، آشکار است. ریشه کن کردن نفوذ و قدرت فئودالیسم، به ویژه هنگامی که بخش های بزرگی از سرزمین ما، زیر نفوذ قوانین و ارتباطات ویژه عشایری است، مستلزم دگرگونی های اقتصادی - سیاسی عمیقی است و در این مرحله، جز از سوسیالیسم ساخته نیست. طبیعی است آن خیمه شب بازی که زیر نام اصلاحات ارضی به وسیله شاه به راه افتاد، هرگز ندرت داشت و نه قادر به قطع نفوذ فئودالیسم در ایران بود. جریان اصلاح ارضی شاه را باید بیش تر به يك ساخت و پاخت بین اقشار فوقانی فئودالیسم شريك در حکومت محمدرضاشاهی با اقشار بورژوازی در حال گذر. به کمپرادور

و اختلاط کیسه آن دو بدزبان نسبی بدنه فئودالیسم دانست. ساخت اقتصادی - اجتماعی رژیم محمدرضاشاهی يك ساخت فئودال - بورژوازی بود که در آن از عقب مانده ترین نوع سرواژ عشیرتی تا مدرن ترین تأسیسات صنعتی مونوپل - کمپرادور دیده می شد. در این ساخت، بورژوازی هم از طریق اختلاط و اشتراك منافع در سطوح بالای دو طبقه فئودال و بورژوا و هم از طریق فشار به اقشار میانی و پائینی فئودالیسم، جهت تأمین نیروی کار فراوان تر برای بورژوازی روبه رشد، روز به روز مواضع بیش تری را از چنگ فئودالیسم به درمی آورد.

واضح است که فئودالیسم ریشه دار و قدرتمند ایران از حیات خود دفاع کند و به سهولت از میدان بدر نرود و چنین است که در کنار تضاد بزرگ کار و سرمایه - نبرد بین سوسیالیسم و سرمایه داری - مبارزات ۲۵ سال گذشته در ایران، بی تأثیر از نبرد پنهان و آشکار فئودالیسم بر علیه بورژوازی نیز نبوده است. از طرفی همه می دانند که پایگاه اقتصادی روحانیت غیر متعهد ایران وابستگی شدید به اقتصاد فئودالیستی داشته است و با وجود تغییر و تبدیل های نسبی در ارتباطات اقتصادی و آنچه که زایش و رشد سرمایه داری نامیده شده است، هنوز دورانی طولانی لازم بوده است که روحانیت سنتی اسلام نیز بتواند به واقعیت اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی معاصر گردن گذارده، مثل مسیحیت اروپائی، منبع تغذیه خود را از کیسه ابریشمین فئودال به گاو صندوق فولادین بورژوازی کارخانه دار جدیدالولاده و نو کیسه منتقل کند. و به همین دلیل گرچه بخش کوچکی از روحانیت شیعه ایران هم به علت خصلت انقلابی تشیع و هم به جهت آن درسی که پروسه نبرد انقلابی بهر رزمنده واقعا میهن پرست و عدالت خواه می آموزد، در رزم طولانی علیه استبداد محمدرضاشاهی، توانسته است به سمت گیری واقعا توده ای و به درخواست های عمیقاً تاریخی - اجتماعی برسد و امروز نمایندگان این بخش، امام خمینی و هواداران خط امام به شمار آورده می شود، اما مبارزه بخش عمده ای از روحانیت رادر ۲۵ سال اخیر نباید از محتوای مقاومت فئودالیسم در برابر بورژوازی روبه رشد ایران، خالی کرد. امروز نشانه فعالیت این بخش اخیر روحانیت رادر عرصه وسیعی شاهد هستیم، آن دشمنی آشکاری که بر علیه نفوذ تمدن و صنعت بورژوازی نشان داده می شود، آن سعی در تغییر ساختار دانشگاه، که مورد نیاز بورژوازی صنعتی است، به حوزه علمیه که مورد نیاز فئودالیسم است، آن میل به تخریب پایه های فرهنگ و هنر بورژوازی و آن نشانه های آشکاری که از فرهنگ فئودالیسم بروز می دهند و به ویژه آن فشاری که بر روحانیت مترقی وارد آمد و در نتیجه اجرای بند ج مواد کار هیئت هفت نفری، که تنها بند واقعا ضد فئودالی آن بوده است، متوقف شد؛ همه و همه نشانه نفوذ فئودالیسم و تمایلات فئودالیستی در بخشی از هیئت حاکمه است و وضع فعلی گروه های حاکم را باید نتیجه این نفوذ که منجر به نبرد بین فئودالیسم و

بورژوازی که به سختی برای حفظ دست‌آوردهای ۲۰ سال گذشته خود مقاومت می‌کند، دانست. البته بسیاری از کودکان خام طبع ساده لوح، که داعیه رهبری طبقه کارگر را نیز دارند، این تضاد و جنگ، تضاد بین بقایای فئودالیسم ایران با بورژوازی داخلی و حامی جهانی آن، آمریکا، با مبارزه ضد امپریالیستی معاصر عوضی گرفته و مخلوط کرده‌اند. در شرایط فعلی جهان و ایران، آیا این درگیری به کجا می‌انجامد؟ به‌سازش مجددی بین فئودالیسم و بورژوازی. در دوران شاه سازش بین بزرگ فئودال‌های درون دستگاه حاکمه با بورژوازی کمپرادور به‌زیان فئودال‌های متوسط و کوچک انجام گرفت و امروز سازش فقط می‌تواند بین فئودال‌های متوسط و کوچک با بورژوازی ملی انجام پذیرد. سازش قبلی، بورژوازی ملی و بدنه فئودالیسم را بر علیه بورژوازی کمپرادور متحد نمود، امروز اتحاد بورژوازی ملی و فئودالیسم متوسط و کوچک فقط می‌تواند بر علیه نیروهای مترقی فرمول‌بندی شود و لاغیر. اما این که وظیفه امروز ما چیست، دفاع از این یا آن دیگری، یا تدارک نبرد مستقل طبقه کارگر، تعیین این وظیفه و نحوه عملکرد را باید آن عامل ذهنی واقعی، آن حزب واقعاً پرولتری تعیین کند، که همه می‌بینیم جایش متأسفانه خالی است.

اما دبیر اول حزب مابی‌توجه به واقعیات، دائماً لیخند به لب دارد، به همه سو تعظیم می‌کند و از همه استدعای تفاهم دارد. و به این ترتیب بهترین راهنمایی‌اش به پرسش کننده این است که: برو پای تلویزیون بنشین و چیز یاد بگیر. پس دیگر این جلسات پرسش و پاسخ چه ضرورت و خاصیتی دارد؟ معلوم است: چون اپورتونیسیم بر صدر جلسه نشسته است هیچ دبیر اول خیال می‌کند این آدم‌ها اتفاقاً دور هم جمع شده دولت را تشکیل داده‌اند و اختلاف بین آن‌ها زائیده توهم و خیال و قابل تفاهم است ما بارها گفته‌ایم و اسناد پلنوم چهارم نیز تصریح کرده است که درک رهبران ما، درک پرولتری از مسائل نیست. در مورد دولت نیز حکم لینی زیر واقعاً درباره آن‌ها صادر شده است:

«دموکراسی خرده بورژوازی هرگز قادر به درک این مطلب نیست که دولت ارگان سیاست طبقه معینی است که با قاطب مقابل خود (طبقه مخالف) نمی‌تواند آشتی پذیر باشد. روش نسبت به دولت یکی از بارزترین نکاتی است که نشان می‌دهد اس.ارها و... به هیچ وجه سوسیالیست نبوده... دموکرات‌های خورده بورژوازی هستند که به جمله پردازی‌های شبه سوسیالیستی مشغولند.» (لنین، دولت و انقلاب).

کسی از دبیر اول می‌پرسد:

س: درباره اعلامیه دادستانی کل، درباره صحبت‌هایی که رهبران دیگر جمهوری اسلامی کرده‌اند در ارتباط با

دفاتر گروه‌ها و احزاب سیاسی و این که دبیرخانه حزب تا به حال باز نشده است، چه می‌گویید؟ (پرسش و پاسخ ۱۸، ص ۲۵)
آیا مگر در این باره می‌توان چیزی نگفت؟ انسان انتظار دارد دبیر اول از جانب زحمتکشان به دفاع از آزادی عمل حزب بپردازد و قاطعانه آن جریان را که علی‌رغم قانون اساسی بر ضد آزادی‌های سیاسی در ایران عمل می‌کند به نام بشناساند، اعتراض کند، بخروشد و از دست‌آوردهای انقلاب دفاع کند. اما خیر. این‌جاهم همان مسیر است که دنبال می‌شود:

ج: البته این سؤالی است که جوابش را من نباید بدهم (!!!).
این سؤال را واقعا دستگاه حاکمه کنونی ماباید جواب بدهد.
(پرسش و پاسخ ۱۸، ص ۲۵)

بینید، نتیجه مثل همان یکی دیگر است. شما را حواله می‌دهند به هیچ بروید، بروید رفقا و خودتان سرازکارها در بیاورید و ما را به تله سؤال‌هایی نیندازید که احتمالاً دم «اپورتونستی‌مان» را که این همه باعث نجات جان ما شده است بکنند. پس از این دو جمله اولیه پاسخ، که جان کلام همه پاسخ است، باز هم باید منتظر باشید که ۵ صفحه حاشیه بشنوید، دوداز کله‌تان خارج شود و منگ و منگ راهی خانه شوید:

«واقعیت این است که به نظر ما در رهبری انقلاب، در نیروهای حاکمیت کنونی، گرایش‌های گوناگونی وجود دارد. و این گرایش‌ها یکسان نیستند. صاحبان این گرایش‌ها به ویژه درباره فعالیت گروه‌های انقلابی هوادار سوسیالیسم علمی و حتی درباره گروه‌های مبارز اسلامی، اجتماعی - اسلامی باهمدیگر هم عقیده نیستند. در این گرایش‌ها برخورد وجود دارد و محصول این برخوردها گاه به شکلی، برای مدت موقت، تثبیت می‌شود.» (همان‌جا، دنباله مطلب)

خوب، ملاحظه کردید. همان شیوه قبلی: بازگویی تکراری وقایع و مطالبی که همه کس از آن با اطلاع است. گرایش‌های مختلف در آسمان رهبری و حاکمیت کنونی در انقلاب ایران، طبق خیال پردازی‌های دبیر اول، مثل قوس و قزح یکباره پدید و به تدریج ناپدید می‌شوند و اسباب ذوق زدگی دبیر اول می‌شوند. حالا این گرایش‌ها از کدام خصلت، از کدام منافع طبقاتی با کدام تناسب و به وسیله کدام نمایندگان، سرچشمه گرفته و اعمال می‌شود، مطلبی است که هرگز به آن اشاره‌ای نشده و نخواهد شد. شما رفقا پاسخ مزبور را خودتان دنبال کنید و ببینید آن‌جا واقعاً بیش از ده چشم‌انداز مختلف ترسیم شده و شما فقط می‌توانید در انبوه این رنگ آمیزی‌ها مثل مبهم‌ترین تابلوی کویسم، مدتی خیره شوید و بالاخره نیز هیچ مفهومی را در نیافتاده، راهتان را بکشید و بروید. خوب چه انتظاری حاصلی

است که ما از آن‌ها بخواهیم بیشتر از عقلشان و بیرون از خصلتشان فکر کنند. کار این پرتویلابافی‌ها واقعا دیگر در غرضه خودش مکتب نوینی شده است.

«... یعنی وضعی پیش آید که در چهار چوب جمهوری اسلامی ایران، حزب توده ایران، با تمام خصوصیاتش که دارد، بتواند فعالیت علنی خودش را ارائه دهد. ما هنوز امیدواریم که این نظریه موفق بشود. البته اگر از من سؤال بشود که شما، مطلقاً مطمئن هستید که چنین حالتی پیدا خواهد شد من فوراً خواهم گفتم، نه! این اطمینان مطلق هیچ وقت نمی‌تواند وجود داشته باشد، برای این که در شرایطی مثل شرایط ایران که خیلی بغرنج است، همیشه می‌تواند حالات دیگری هم اتفاقاً (!) به وجود بیاید و نیروهای دیگری با سمت گیری‌ها و موضع گیری‌های دیگری، دست بالا بگیرند و وضع دیگری به وجود بیاید. ما به طور سنگین تر این فرض را می‌کنیم که چنین حالتی تأمین خواهد شد. این را برای این می‌گویم که خودم را بیمه کنم از این که پس فردا با شلاق نیابند سراغ من و بگویند آقا تو به ما اطمینان مطلق دادی. نه، ممکن هم هست که شرایط کار ما از این هم که الان هست دشوارتر بشود.» (همان‌جا، دنباله همان مطلب)

آیا هیچ چیز در جهان، در کائنات و در تمام هستی یافت می‌شود که با این لحن نتوان درباره اش اظهار نظر کرد؟ هر کس اگر بخواهد مطالب را این طور دور بزند، در طرفه العینی می‌تواند به همه مجهولات جهان عالم بشود. اما حقیقتی که در پشت جملات فوق نهفته است این است که آقایان وقتی صحبت می‌کنند فکر «پس فردا»ی خود نیز هستند و متأسفانه در تمام زمینه‌ها مطلب همین طوری است. ماب‌جای شما، شماره‌های تقریباً یک ماهه نامه مردم از ۱۵ آذر تا ۱۷ دی ماه ۱۳۵۹ را ورق زده‌ایم. در طول این مدت قلیل، نامه مردم علاوه بر امام خمینی از شخصیت‌های زیر: دکتر بنی‌صدر، رجایی، خامنه‌ای، بهشتی، منتظری، رفسنجانی، سید احمد خمینی، سید حسن خمینی، دکتر پیمان، جلال‌الدین فارسی، حسن آیت، مهدوی کنی، موسوی خوئینی‌ها، حجت‌الاسلام دکتر خاتمی و... هر یک بخشدار و استانداری که در مجموع سیستم جمهوری اسلامی صاحب‌مقام است نقل قول آورده است. در همه این نقل قول‌ها، همه این اشخاص به شدت ضد امپریالیست، میهن پرست، و در جهت خط امام هستند. زیرا پس فردا را چه دیدی؟ چه کسی دبیر اول را بیمه می‌کند که پس فردا یکی از این‌ها دیگران را از میدان بدر نکند و نخواهد حساب بدخواهانش را برسد. البته طی همان شماره‌ها دو مقاله نیز بر از گلایه و شکایت بر علیه روزنامه جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی دیده می‌شود

و سایر صفحات هم لبریز است از گزارشاتی که نشان می‌دهد هیچ چیز برای زحمتکشان مهیا نیست و انقلاب، گامی نیز برای مستضعفین برنداشته است. در نامه مردم به وفور درباره ارتجاع و لیبرالیسم صحبت که هیچ رساله نوشته می‌شود. اما هرگز و از هیچ طریقی نمی‌توانید یک مرتجع یا یک لیبرال را ببینید که با اسم و رسم به توده معرفی شده باشد. البته منظورمان در میان اسامی ذکر شده فوق است. اما هر چه بخواهید می‌توان به اظهار نظر صریح برخورد که درباره مهندس مهدی بازرگان و همپالکی‌های از قدرت معلق شده اش ابراز شده است. چه توانایی حیرت‌انگیزی می‌خواهد در آمیختن این همه اضداد با یکدیگر. آیا آزمایشگاه اندیشه اینان از این همه درهم‌ریزی عناصر ناهمگون منفجر نمی‌شود؟ آن‌ها خستگی ناپذیر سعی دارند به الگوی بی‌کم و کاست این تعریف‌لنین از اپورتونیزم تبدیل شوند:

«هنگامی که از مبارزه با اپورتونیزم صحبت می‌شود هرگز نباید خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیزم معاصر، یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه غیر قابل درک آن را در کلیه رشته‌ها فراموش کرد. اپورتونیزم، بنا بر ماهیت خود، همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می‌جوید و همیشه در انتظار نتیجه و پایان درگیری‌هاست و مثل مار بین نظریاتی که یکی ناسخ دیگری است می‌پیچد و می‌کوشد که هم با این و هم با آن دیگری «موافق» باشد. و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز شک و تردید و تمایلات خیرخواهانه و بی‌زیان و قس علی‌هذا منجر سازد.» (لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس)

رفقای توده‌ای، بهره‌بری فشار بیاورید. از آن‌ها بخواهید که حقایق مربوط به تاریخ گذشته و مسائل امروز حزب و جنبش را مخفی نکنند. بگذارید زبانه‌های وبال‌گردن حزب توده و جنبش مترقی ایران را به دور بریزیم و ترتیبی فراهم آوریم که حزب را کادرهای توانای انقلابی معاصر هدایت کنند، آن وقت دیگر جبهه متحد خلق هدف دور دست و آرزوی برآورده ای نخواهد ماند.

البته آنچه که کار تخدیر اعضا و هواداران و گسترش اپورتونیزم را آسان می‌کند، آن سلسله انتشارات بی‌مایه‌ای است که پس از انقلاب به وسیله حزب بیرون داده شده است. در واقع باید گفت رفقای کمیته مرکزی به تمام و کمال از امکانات حزبی پس از انقلاب استفاده کرده، دق دل سال‌ها «قلم‌تردن» را خالی می‌کنند. اجازه بندهید ابتدا به سراغ پاره‌ای از اسناد برویم.

«پخش کتاب‌ها و جزوه‌های حزب که در گذشته تنها از راه

فرستادن آنها از اروپا، از راه های مخفی یا با اشکالات زیاد انجام می گرفت، در ماه های اخیر گسترش بی سابقه ای پیدا کرد، به این شکل که عده ای از هواداران حزب، و در مواردی هم بعضی از مؤسسات خصوصی، به چاپ وسیع نشریات حزب دست زدند. تقریباً همه کتب و جزوه های حزب با تیترهای بسیار بزرگ چاپ و با وسیع ترین شکل در سراسر کشور پخش شده است. به عنوان یک نمونه می توان گفت که تا ۳ ماه پیش، مانیفست حزب کمونیست بیش از ۳۴۵ هزار نسخه چاپ و پخش شده است. « (از گزارش هیئت اجراییه به پلنوم ۱۶، مردم شماره ۱، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷)

خوب، رهبران حزب در اولین فرصت، مثل تنگ نظرترین خورده بورژواها به محدود کردن فعالیت هواداران و ناشرین در زمینه چاپ کتب، مجلات و جزوه های حزب پرداختند. پای همه آنها را به محاکمه دادگستری و ادعای خسارت؟! کشاندند. در همه تاریخ چنین نمونه ای پیدا نمی شود که یک حزب مارکسیستی مانع تکثیر انتشارات خود شده باشد. اما واقعا دلیل کنترل شتاب زده تکثیر با تیترهای بسیار بزرگ و پخش با وسیع ترین شکل اسناد و انتشارات حزبی در کشور چه بوده است؟ اولین هدف، جلوگیری از آزادی عمل آن دسته از طرفداران حزب بود که امکانات نشر داشتند. رهبری حزب، شتابان و وحشت زده ناگهان دریافت اگر این موج حدت و گسترش یابد چه بسا نوشته ها که نباید به دست خوانندگان حزبی بیفتند نیز به وفور همه جا یافت خواهد شد. ناشری که قرار بود دوره مجله دنیا را چاپ کند به زیر اخید کشیده شد و چاپ مجله دنیا های گذشته متوقف گردید. آن وقت عنان اختیار انتشارات را خود به دست گرفته و کارنامه انتشارات حزب توده ایران، از آن پس، یعنی پس از پیروزی انقلاب ایران، چنین است: آثار و مقالات دبیر اول ۳۳ درصد، آثار و مقالات همسر دبیر اول ۸ درصد و آثار کلاسیک مارکسیستی ۱۵ درصد مجموع انتشارات حزب توده ایران!!؟ این یعنی مارکسیسم به روایت دبیر اول و بانو...

درك وضعیت فعلی، با عواطف ناسیونالیستی و نگرش ساده لوحانه، بفرنج است. باید پرسیم: آیا این يك جنگ توسعه طلبانه است؟ آیا طرفین با قصد به دست آوردن فضای حیاتی و تسلط بر منابع آن دیگری می جنگند؟ پاسخ منفی است. پاسخ صحیح این است که این جنگ منطقه ای، آتش افروزی و توطئه امپریالیستی است. چنین جنگی فقط ویرانگر است و پس از صاحب ناگزیر، توده های هر دو کشور زیر بار تحمل صدمات کمرخم خواهند کرد و ترمیم خرابی ها به سود کیسه امپریالیست ها تمام می شود. چنین است که به فرمان امپریالیسم آمریکا جنگ را شروع کرده و دامن می زنند؟

در ۴ دهه اخیر ملت های بسیار، از مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک به زیان امپریالیسم و در مسیر سوسیالیسم در حال گذرند. امپریالیسم خشم خود را از جنبش ملل پنهان نمی کند. از زمان انقلاب اکتبر تا کنون هیچ ملت از بند رسته ای موفق نشده خود را از مسیر توطئه های امپریالیستی برکنار نگه دارد و در آرامش و صلح به ساختمان جامعه فارغ از ستم بپردازد. گذشته از اتحاد جماهیر شوروی که پیوسته در مرکز همه توطئه های امپریالیستی قرار دارد، هیچ يك از ملل انقلاب کرده اروپای شرقی، آسیای جنوب شرقی، کوبا، یمن دموکراتیک، الجزایر، لیبی، سوریه، اتیوپی، آنگولا، شیلی، موزامبیک، ایران، عراق، هند، ترکیه و بسیاری دیگر از کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین از قید کامل فشارهای فنهان و آشکار امپریالیسم رها نشده اند.

انقلاب ژوئیه عراق، بسیاری از محاسبات امپریالیستی را در منطقه بهم ریخت و شیرازه یکی از پلیدترین پیوند های توطئه گر امپریالیستی، پیمان بغداد،

را از هم گسیخت. حمایت بی‌دریغ توده‌ها از انقلاب و سرریز آن‌ها به‌میدان انتقام از نوکران اجانب خشم اربابان آن‌ها را برانگیخت و از آن زمان تاکنون حتی يك دم از اخلاص در پیشرفت انقلاب عراق دست نکشیده‌اند. چه کسی از توطئه برعلیه حکومت ملی قاسم و خراب‌کاری‌های بعدی برای درهم شکستن اتحاد بین نیروهای مترقی عراق و برانگیختن جناح مرتجع اکراد به‌وسیله حکومت دست‌نشانده محمدرضاشاه که منجر به ایجاد شکاف در جبهه مترقی عراق شد بی‌خبر است؟ امپریالیسم سرکشی ملت‌های از بند رسته را نمی‌بخشد. امپریالیسم از ویران‌سازی زیربنای جامعه سوسیالیستی در کشورهای اروپای شرقی، در کوبای انقلابی، در ویتنام، در کامپوچیا، دست برنمی‌دارد. امروز ابزار این ویران‌سازی چنان پیچیده و متنوع (از مداخلات مستقیم نظامی تا تقویت لیبرالیسم و عملیات فوق‌سری سازمان سیا، تا استفاده از مائوئیسم و انحرافات و تفرقه اندازی در جنبش مترقی) است که ملل دست‌یافته به انقلاب ملی - دموکراتیک، برای رسیدن به سوسیالیسم، تا مدت‌ها در پیچ و خم و تاروپود این دام‌های امپریالیستی همچنان اسیر خواهد ماند و گاه متأسفانه چون نمونه‌های شبلی، اندونزی، مصر، سودان و سومالی مجبور می‌شود علی‌رغم قربانی‌های فراوان به‌گونه دیگر گردن به‌تحملات امپریالیستی بسپرد.

امپریالیسم همان‌طور که از انقلاب ۱۴ ژوئیه عراق فراوان صدمه دید، از انقلاب ۲۲ بهمن ایران نیز متحمل سخت‌ترین شکست‌های دوران حیات‌خویش شد. انقلاب ایران نیز به‌همان‌گونه پایه‌های یکی دیگر از پیوندهای امپریالیستی جهان، پیمان سنتو، را فرو ریخت. انقلاب ایران امپریالیسم را از یکی از لنگرگاه‌های حیاتی خویش که مرکز توطئه برزند ملل منطقه خاورمیانه به‌حساب می‌آمد، محروم کرد. طوفان انقلاب مردم ما، این جزیره ثبات امپریالیسم را به فرمای انقلاب، امپریالیسم بر هر تخته پاره‌ای در بالای این امواج چسبیده‌است و می‌خواهد همچنان تا فرونشستن طوفان، حیات خود را حفظ کند.

هیچ يك از انقلابیون راستین ایران، از مشاهده دست امپریالیسم آمریکا در هر يك از توطئه‌های رنگ‌به‌رنگ علیه انقلاب مردم ایران، عاجز نیست. امپریالیسم آمریکا به‌ویژه در ایران با استفاده از هراس و نفرت مردم از استبداد، عمده امید خود را بر تقویت لیبرالیست‌های بورژوا که «عاقلانه» حیات خود را در ادامه وابستگی به‌جهان غرب می‌بینند و تکنوکرات‌های غالباً لباس انقلابی پوشیده و به‌زیر «نمای» مذهبی پنهان شده، بسته است. چنین سمبل‌هایی بلافاصله و با نفوذ پنهان و موذیانة ارتباطات امپریالیستی به‌سرعت خود را به‌صورت مستحق

ترین میراث بر انقلاب ایران آراستند و بر عمده‌ترین اهرم‌های قدرت خلق تکیه زدند و مانع به‌حرکت درآمدن سریع و قاطعانه این اهرم‌ها برعلیه امپریالیسم جهانی شدند.

لیبرالیسم، در چهره حکومت موقت توانست نه‌تنها بسیاری از چهره‌های شناخته شده ضد مردمی را در پناه خود بگیرد و درپاره‌ای از اموارد از معرکه بگریزند بل موفق شد نهادهای باقی‌مانده از رژیم امپریالیستی چون ادارات، ارتش و حتی ساواک را از سیل بنیان‌کن مردم درامان نگه‌دارد و بانفوذی که در بخش تصمیم‌گیری ارگان‌های انقلاب، ناگیر به‌هم‌زده بود از تعمیق انقلاب جلو گیری نمود و چنان تاخت که در اندک مدتی وابستگی مهره‌های آن برای خلق علنی گشت. ملت انقلابی و توده انقلابی خرده‌بورژوازی به‌قدرت رسیده، فی‌ال‌فور درمقابل اشتباه به‌قدرت رساندن چنین خدمتگزاران امپریالیسم عکس‌العمل‌نشان داد، اشغال جاسوس‌خانه آمریکا و معاق شدن حکومت موقت اوج‌بیداری خلق و موضع‌گیری انقلابیون درون دستگاه رهبری برعلیه امپریالیسم بود.

با حرکت جدید ضد امپریالیستی خلق قهرمان ما، امپریالیسم به‌تاکتیک منزوی کردن انقلاب ما، با استفاده تبلیغاتی از اشغال جاسوس‌خانه و دست‌آویز حقوق بین‌الملل و برانگیختن احساسات رقیق انسانی کشورهای سرمایه‌داری به‌سود گروگان‌ها و خانواده آن‌ها مشغول شد. روند منزوی کردن انقلاب ایران، به‌سرعت و به‌وسیله عوامل داخلی امپریالیسم شروع به‌شکل گرفتن کرد. اتزواي ایران انقلابی در ۲ جهت بین‌المللی و نیز ایجاد شکاف و برخورد بین نیروهای انقلابی داخلی، حرکت می‌کرد. در داخل ایران، قشربون‌غیرمسئول با استفاده از دگم‌های قرون وسطایی و غالباً خرافی به‌جدا کردن نیروهای مترقی غیر مذهبی و مذهبیون مترقی از انقلاب مشغول شدند. اعدام‌های مرتبط با مسائل جنسی، تأکید بر پوشش اسلامی، حذف تفریحات سالم به‌بهانه «غیرشرعی» بودن آن، فشار بر نیروهای سیاسی غیر مذهبی و مذهبیون مترقی، به‌وجود آوردن دارودسته‌های چماق‌دار، مخالفت با فرهنگ و سنن ملی، حمله و هجوم به‌کتاب‌خانه‌ها و سرانجام اشغال دفاتر سیاسی، اوج کوشش امپریالیسم در جهت افتراق و جدا کردن بخش بزرگی از نیروهای انقلابی و درمواردی رویاروی کردن آن‌ها با ارگان‌های سازماندهی و فرماندهی پس از انقلاب بود. در عرصه بین‌المللی ابتدا با تمام نیرو کوشش برای رویاروی کردن اتحاد جماهیر شوروی با انقلاب ایران آغاز شد. چنین کوششی در همه‌زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به‌ویژه با دست‌آویز کمک‌اتحاد شوروی به‌دولت انقلابی افغانستان، و با همت چهره‌هایی چون قطب‌زاده، یزدی و آن‌بخشی از روحانیت که هرگز پشوانه قدرتشان مشخص نشده، چنان لجام گسیخته شد که به‌محدود

شدن روابط سیاسی-دیپلماتیک و اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور انجامیده است. کوشش برای انزوای ایران را، شعارهای تحریک کننده صدور انقلاب اسلامی به سراسر جهان ابعادی باور نکردنی و هیستریک بخشید. لیبرالیسم در چهره جدید خود مدعی بود که اگر در درون مرزها بناییم، خواهیم پوسید و بایاری گرفتن از حوادث صدر اسلام، الگوی ایران ورم قدیم را به جای شرق و غرب کنونی گرفت و تاوانست ادعاهای عوام فریبانه و کوتاه مغزانه خود را در جهان پراکند. از نظر این عوامل امپریالیسم، تمام ربع مسکون دشمن ما و انقلاب ما و فاسد و وابسته قلنداد شد. شعارهای صریح کوییدن پرچم انقلاب اسلامی در کشورهای همسایه، بغداد و مسکو و کابل و البته بدون اشاره به ترکیه و پاکستان شبانه روز به مردم حلقه شد. فشار عناصر قشری به آزادی‌های اجتماعی و انمسفر تحقیر زنان از یک سو و گنده گویی‌های لیبرالیست‌های لباس انقلابی و اسلامی پوشیده، از سوی دیگر به کلی همه جهان را نسبت به اهداف انقلاب ما ظنین و بدگمان نمود. چنین تحریکاتی با تقویت پیوسته ارتش و ممانعت از بازسازی و سازمان‌دهی دقیق و وسیع آن و برخورد مداوم با نیروهای مسلح انقلابی از سازمان‌های سیاسی مسلح تا کمیته‌ها و پاسداران توأم بود. ارتش این سرسپرده‌ترین نهاد شاهنشاهی روزانه مورد بازدید و تقویت و پشت گرمی بود. هنگامی که ارتش در کودتای ناشیانه و کودکانه خود به کلی منتضح و رسوا شد، لیبرالیسم انقلابی‌نمای اسلامی نما، در کوشش برای ممانعت از تار و مار شدن فرماندهی کهنه ارتش که در پاره‌ای نمونه‌ها به سیردن کار ژنرال‌ها به افراد ساده انقلابی منجر شده بود، به کلی بین خود و نیروهای خرده‌بورژوازی انقلابی فاصله و شکاف انداخت. برخوردهای پنهان به رسوایی‌های سیاسی علنی انجامید، توده مردم گاه به وسیله این یا آن گروه حاکمیت به این یا آن نقطه برای قدرت‌نمایی کشیده شد. مردم از درک روند واقعی چنین برخوردهایی عاجز بودند و فشار قشریون مذهبی مسئول و غیرمسئول آن‌ها را دل زده و عاصی می‌کرد. روند تلاشی وحدت بین توده انقلابی و رهبران به قدرت رسیده تازه‌ای می‌یافت و ناباوری مردم نسبت به هر دو گروه، خطر جدی برای مدعیان هر دو گروه به شمار می‌رفت. وقت آن بود که امپریالیسم آخرین ضربه را فرود آورد. آخرین ضربه‌ای که می‌بایست او را در چند جهت تقویت کند و اهداف او را نزدیک‌تر آورد. مه‌ده‌های سرسپرده امپریالیسم در مراکز اداری و تصمیم‌گیری دولتی هر دو ملت انقلاب کرده ایران و عراق به حرکت درآمدند. مسائل جزئی ناگهان ابعادی جدی و تاریخی پیدا کرد. حکومت عراق زیر فشار ناسیونالیست‌های افراطی و سرسپرده، با عنوان کردن حقوق پایمال شده بین‌المللی خود به وسیله شاه پرداخت و عناصر سرسپرده امپریالیسم در حکومت ایران به جای

مذاکره، این تقاضا را به خطری جدی برای انقلاب ایران تبدیل کردند. منابع امپریالیسم به روغن کاری گردونه جنگ بین دو دولت ایران و عراق، به زیان هر دو ملت انقلابی پرداختند. آن‌ها شادمانی خود را از این جنگ پنهان‌نمی‌کنند و ادامه آن را به سود خویش می‌دانند. ارکان‌های بین‌المللی حفظ صلح به ویژه شورای امنیت، به سادگی ناظر از هم‌پاشیدن اقتصاد هر دو کشور است و مطالبات امپریالیست‌ها از این جنگ فهرست بلندبالایی از حرص و توطئه و انتقام‌کشی از هر دو ملت را تشکیل می‌دهد.

با این نگرش همچنان که روشن بود و امروز کاملاً روشن‌تر شده است. جنگ ایران و عراق توطئه‌ای است که امپریالیسم آمریکا به انقلاب ایران و مردم عراق تحمیل کرده است. بی‌تردید به هر کس که مسائل بین ایران و عراق را لاینحل باقی گذارده و زمینه‌های جنگ بین دو دولت را به زیان دو ملت فراهم ساخت باید به چشم «مشکوک» نگریست. اما آنچه که وظیفه این جزوه است یافتن نقش حزب توده ایران در این آش‌افروزی ضدانقلابی است:

«کشور عراق، ۹ میلیون و نیم جمعیت و در حدود ۱۲۰۰ کیلومتر با ما مرز مشترک دارد که به تقریب ۱۲۰ کیلومتر آن مرز آبی در منطقه شط‌العرب یا به قول کنونی دولت ایران «اروند رود» می‌باشد. مردم ایران با مردم عراق روابط نیکوی سنتی و دیرینه ای دارند. چندین صد هزار نفر ایرانی در عراق زندگی می‌کنند که برای آن‌ها عراق میهن مردم به شمار می‌رود. (دنیا، سال ۱۳۵۱، شماره ۹، صفحه ۷۲)

چنین است توصیف مجله دنیا از وضعیت جغرافیایی و حدود گسترش روابط تاریخی بین دو ملت ایران و عراق. در همین چند سطر اگر به آن نیش زبان «به قول دولت کنونی ایران» ارون‌درو، توجه کنیم، می‌بینیم نویسنده مقاله رودخانه مرزی بین ایران و عراق را «شط‌العرب» می‌شناسد. مقاله فوق به بررسی ریشه‌های اختلاف بین ایران و عراق می‌پردازد و درباره عمده‌ترین وجه این اختلافات، که حاکمیت بخشی از نوار مرزی در مجاورت قصر شیرین و به ویژه مسئله کشتی‌رانی و مالکیت حقوق آبی در شط‌العرب است، ماده دوم قرارداد «ارزروم» منعقد به سال ۱۸۴۷ بین ایران و دولت عثمانی که در آن زمان مالک‌الرقاب سرزمین عراق بود، را برای استحکام چنین نقل می‌کند:

«دولت ایران تعهد می‌کند که کلیه زمین‌های پست بخش غربی منطقه «زهاب» را به عثمانی واگذار کند. دولت عثمانی

نیز تعهد می‌کند که بخش شرقی منطقه «زهاب» را که شامل دشت «کرنند» نیز می‌شود، به دولت ایران واگذار نماید. دولت ایران از کلیه ادعاهای خود نسبت به شهر «سلیمانیه» و منطقه «سلیمانیه» صرف‌نظر می‌کند و رسماً تعهد می‌نماید که در این منطقه به دخالت نپردازد و به حاکمیت دولت عثمانی بر این منطقه تجاوز نکند. دولت عثمانی نیز حاکمیت کامل دولت ایران را بر شهر «محمره» و بندر آن و جزایر «خضر» و «موسی» و اراضی واقع در جانب شرقی شط العرب که در اختیار عشایری که تابعیت ایران را دارند، به رسمیت می‌شناسد. علاوه بر این، کشتی‌های ایرانی حق دارند در شط العرب کاملاً آزادانه در محب این شط در خلیج تا نقطه اتصال مرزهای دو طرف، آمد و شد کنند». (دنیا، سال ۱۳۵۱، شماره ۱، صفحه ۷۳)

مقاله دنیا، به دخل و تصرفات غیرقانونی که بی‌اطلاع دولت مرکزی به سود دولت عثمانی و به وسیله میرزا محمدعلی‌خان نماینده ایران، طی یادداشت جداگانه‌ای در قرارداد فوق به عمل می‌آید و منجر به رد اصل قرارداد ارزروم از طرف دولت ایران می‌شود، اشاره می‌کند و سپس فهرستی از مذاکرات بعدی به دست داده، بالاخره به سرانجام اختلافات بین دو دولت که منجر به عقد قرارداد قانونی سال ۱۹۳۷ شد، می‌پردازد:

«پس از یک سلسله مذاکرات و رفت و آمدها قرارداد ۱۹۳۷ در مدت چهار روز قبل از امضای عهدنامه سعدآباد که اتحادیه‌ای از چهار کشور ایران، ترکیه، افغانستان و عراق به وجود می‌آورد و حلقه‌ای از زنجیر محاصره استعمارگران مخصوصاً انگلستان به دور کشور اتحاد جماهیر شوروی بود، بسته شد. قرارداد شامل ۶ ماده و یک ضمیمه بود که طی آن‌ها چه‌گونه عبور کشتی‌ها از شط العرب و مسئله قیمت‌ها و سرویس و راهنمایی کشتی‌ها و حفظ و بهبود راه‌های کشتی رانی قید شده بود. گرچه در این قرارداد امتیازاتی نسبت به قرارداد «ارزروم» به ایران داده شد به این ترتیب که هفت کیلومتر از شط العرب در مقابل آبادان مشمول خط «تال‌وگ» گردید و حق عبور و مرور آزادانه کشتی‌های جنگی دولتی ایران و همچنین شرکت در کمیسیون مشترکی

برای اداره امور کشتیرانی و حفظ و بهتر کردن راه‌ها در شط و حق عبور دادن کشتی‌های بیگانه‌ای که به مقصد بندر ایران می‌آمدند به دولت ایران داده شد، ولی در عین حال با تأیید قرارداد «ارزروم» مسئله مالکیت مسیر شط به استثنای ۷ کیلومتر به جای خود باقی ماند. قرارداد ۱۹۳۷ از مجلس ایران گذشت و صورت قانونی پذیرفت. (همان مأخذ، ص ۷۵)

گذشته از این که این‌گونه توافق‌ها، در آن زمان چه به سود این و یا به زیان آن، بی‌اثرانگشت استعمار انگلستان قطعیت نمی‌یافته ولی به هر حال مفاد قرارداد ۱۹۳۷، آن مایه حقوقی و قانونی صحیح و صریح و قابل استناد برای ارزیابی اختلافات و حقانیت هر یک از طرفین ایران و عراق بوده است. اما شروع اختلافات ایران و عراق به هیچ‌وجه منبای حقوق بین‌المللی ندارد. بلکه از همان آغاز خود تابع تحریکات امپریالیسم آمریکا و به قصد ایجاد فشار برجسته واحد و دموکراتیک ملی در عراق بوده است:

«اما مطلب را فقط از نظر حقوقی نباید مورد توجه قرار داد، بلکه باید به جنبه سیاسی آن نیز پرداخت.

جالب توجه است که حکومت ایران تا انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ عراق در مورد مسائل مرزی، چه خاکی و چه آبی، از خود واکنش قابل توجهی نشان نمی‌دهد و گاه به گاه به دادن یادداشت‌هایی قناعت می‌کند. پس از انقلاب مذکور اختلافات شدت می‌یابد و درست به موازات وضع سیاسی عراق اعتراضات دولت ایران نوسان می‌کند تا در سال ۱۹۶۹ که حکومت بعثی عراق از طرفی با حکومت اسرائیل و از سوی دیگر با کردها درگیر است، دولت ایران پس از تمرکز نیرو در ساحل شط العرب و دست‌زدن به تبلیغات شدیدی علیه دولت عراق، قرار داد ۱۹۳۷ را لغو و باطل اعلام می‌نماید و شط العرب را چون رودی مشترک بین دو دولت به کمک ناوگان جنگی مورد استفاده قرار می‌دهد.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا دولت ایران هنگامی که به عضویت پیمان بغداد وارد می‌شد در حالی که شط العرب را طبق قوانین بین‌المللی رودی می‌دانست که خط «تال‌وگ» یا خط میانه تعیین کننده مرز آن است، دست به اقدامات

قاطعی نزد و این قرارداد را کان‌لم‌یکن اعلام نکرد؛ به عبارت دیگر تا موقعی که عراق زیر نفوذ استعمارگران بود، حقوق مردم ایران را استیفا نکرد و به مسامحه و مباطله گذراند و همین که حکومت عراق علیه استعمار و صهیونیسم به مبارزه پرداخت و گرفتار مشکلات داخلی شد، به فکر دفاع از منافع ملی افتاد؟ آیا تمرکز نیرو در مرزهای عراق علاوه بر حل عملی اختلاف بر سر شط‌العرب، اعمال فشار به دولت عراق در جهت تمایلات امپریالیسم و صهیونیسم به حساب نمی‌آید؟ آیا با اقدام یکطرفه ایران کار اختلاف مرزی در خشکی و در شط‌العرب به پایان رسیده است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که حکومت ایران نمی‌تواند جواب‌های قانع‌کننده‌ای بدان‌ها بدهد.» (همان مأخذ، ص ۷۶)

گرچه مطلب فوق کاملاً برای نتیجه‌گیری کافی و رساست. اما بهتر است به چند نوشته دیگر از همین دست و در همین باره برای استحکام بیش‌تر اشاره کنیم و آن وقت به شکافتن هسته واقعی موضوع بپردازیم.

«سیاست مداخله‌جویانه و تحریک آمیز حکومت ایران علیه جمهوری عراق همچنان ادامه دارد. از سال ۱۹۵۸ که رژیم دست‌نشانده سلطنتی فیصل در عراق سرنگون و حکومت سرسپرده نوری سعید ساقط گردید، سیاست ایران نسبت به جمهوری نوپدید عراق به دشمنی گرائید و تحریکات ایران علیه آن آغاز شد. این سیاست همگام با سیاست‌های امپریالیستی به‌جز در موارد مشخصی که امید تغییر ماهیت حکومت در عراق مانند دوران حکومت ژنرال عارف می‌رفت، خصمانه و کین‌توزانه بوده است. برای شاه ایران تحمل سقوط یک رژیم سلطنتی و آمدن یک رژیم مترقی و ضد امپریالیستی که ۱۲۸۰ کیلومتر مرز مشترک با ایران دارد، بسیار دشوار بود. خروج عراق از پیمان نظامی که به نام بغداد نامیده می‌شد و امروز نام «سنتو» به‌خود گرفته و تحولات مثبتی که در سیاست داخلی و خارجی عراق در مراحل اول حکومت قاسم زیر گوش ایران پدید آمد، امپریالیسم و حکومت وابسته ایران را به‌سختی دچار نگرانی کرد. آن‌ها از همان زمان با همکاری ارتجاع داخلی عراق و عواملی که در

درون عراق داشتند به‌برانداختن رژیم نوین کمر بستند و از هر عامل تخریبی علیه آن استفاده کردند. از سال ۱۹۶۸ که حکومت بعثی عراق بر سرکار آمد و در زمینه سیاست داخلی و خارجی به اقدامات اصلاحی و مترقی دست زد، دامنه تحریکات و عملیات مداخله‌جویانه ایران گسترش یافت و پس از تشکیل جبهه واحد با شرکت حزب کمونیست عراق و بستن قرارداد دوستی با اتحاد شوروی اوج بیش‌تری گرفت.» (دنیا سال ۱۳۵۳، شماره ۱، ص ۲۷)

می‌بینید، ۲ سال بعد نیز تحلیل علل واقعی اختلاف مرزی ایران و عراق همان است که ۲ سال قبل بود:

«هنوز این چرخش به‌اوج خود نرسیده بود که با آمدن حکومت احمد حسن البکر در سال ۱۹۶۸ و تحولات مثبتی که در سیاست داخلی و خارجی عراق پدید آمد، این امید به یأس بدل شد. یکبار دیگر عقبه ساعت دوستی با عراق به عقب برگشت و به دشمنی و پدراکستگی گرائید. سیاست ضد امپریالیستی حکومت بعثی عراق، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در کشور، ملی کردن تأسیسات نفتی انحصارات و سرانجام بستن قرارداد دوستی و همکاری متقابل با اتحاد شوروی و ایجاد جبهه واحد ملی و مترقی با شرکت حزب کمونیست، خشم شاه و امپریالیست‌ها را برانگیخت. این بار دیگر صحبت از تغییر رژیم در عراق نبود بلکه عراق در راهی غیر از سرمایه‌داری قدم می‌گذاشت و با اتحاد شوروی هم‌پیمان و با دیگر کشورهای سوسیالیستی روابط گسترده اقتصادی و دوستانه برقرار می‌کرد. از این‌رو امپریالیست‌ها و شاه دست در دست هم نابودی حکومت عراق را در منطقه خلیج فارس در صدر برنامه خود گذاشتند. شاه ایران با اتکاء به ارتشی که به دست کارشناسان آمریکایی ترتیب و با پول مردم ایران مجهز شده بود، با افتخاری که امپریالیست‌ها به او به‌عنوان ژاندارم منطقه داده بودند، با دلگرمی به سازمان‌های جاسوسی ساواک و سیا و «دمشاد» - جاسوسی اسرائیل - و با آمیدی که به ارتجاع داخلی عراق داشت، سرنگونی حکومت فعلی عراق را هدف قابل وصول دانست، مسئله اختلاف مرزی

را به میان کشید و زنگ‌ها یکبار به صدا درآمدند. (دنیا سال

۱۳۵۴، شماره ۲، صفحه ۳۸)

در این باره رهبران حزب توده همه جوانب فرعی چنین آتش افروزی به وسیله شاه و بهزیان انقلاب عراق را نیز از نظر دور نداشته‌اند:

«... سیاست حکومت ایران تشدید آتش جنگ داخلی در عراق به منظور تضعیف جمهوری عراق و سرانجام ساقط کردن حکومت مترقی بعثی است. شاه ایران که حقوق تمام خلق‌های کشور و از جمله حقوق خلق کرد در ایران را پایمال کرده، اکنون جانبدار استقلال کردستان عراق است! رادیوی تهران عملاً به بلاننگوی محافل ارتجاعی کرد تبدیل شده و آنچه را که رادیوی «کردستان عراق» می‌گوید عیناً تکرار و کردهای عراق را به مقاومت مسلحانه در برابر حکومت عراق تشویق می‌کند.» (دنیا، سال ۱۳۵۳، شماره ۱، ص ۲۵)

بسیار خوب، معلوم می‌شود که تشکیل جبهه واحد ملی و مترقی با شرکت حزب کمونیست عراق و بسته شدن قرارداد همکاری متقابل بین اتحاد شوروی و عراق و یک سلسله اقدامات اصلاحی اقتصادی و اجتماعی در عراق و بالاخره قدم گذاردن عملی عراق در سال ۱۹۶۹ به راه رشد غیر سرمایه‌داری، خشم امپریالیسم آمریکا را در منطقه برانگیخته و با تحریک دولت مزدور شاه و با کمک سیا و موساد و ارتجاع داخلی عراق، همگی نابودی حکومت عراق را در صدر برنامه خود قرار دادند.

عملی‌ترین راه این نابودی، کشاندن عراق انقلابی آن‌روز به جنگی تحمیلی به کمک شاه و با دست‌آویزهای اختلاف مرزی بوده است. شاه علاوه بر تسخیر جزایر سه‌گانه برای به وجود آوردن آتشفشان تشنج در منطقه، با لغو یک جانبه قرارداد مرزی ۱۹۳۷ و تمرکز نیرو در مرزهای ایران و عراق و نیز تحریک دارو دسته بارزانی در کردستان همه زمینه‌های لازم را برای آغاز جنگی تحمیلی بر علیه جبهه واحد ملی و مترقی عراق به وجود آورد. حزب توده ایران در آن روزها، با حسن نیت و سرسختی و بانگ‌رشی واقع‌بینانه این نقشه امپریالیست‌ها را درک کرده و درباره شروع این جنگ که می‌توانست فقط به زیان انقلاب عراق باشد چنین هشدار می‌داد:

«حزب ما... اعلام داشت که جانبدار حل اختلافات بین ایران و عراق از طریق مذاکرات مسالمت آمیز و ایجاد محیط تفاهم بین دو کشور همجوار است. اینک با کمال

تاسف حوادث نشان می‌دهد که اختلافات نه تنها پایان نیافته، بلکه دامنه بیش‌تری پیدا کرده و مکرر موجب برخوردهای مسلح در مرزهای زمینی بین دو کشور شده و روابط دو کشور روبه‌وخامت بی‌سابقه‌ای گذارده است.» (دنیا، سال ۱۳۵۶، شماره ۱، ص ۷۶)

و یا:

«واکنش حکومت عراق: این‌گونه اقدامات حکومت ایران موجب تیره‌تر شدن هرچه بیش‌تر روابط دو کشور و واکنش‌های گوناگون از طرف حکومت عراق شد. بدیهی است که در محیط تحریک و فتنه‌انگیزی که ایران ایجاد کرده، نباید انتظار داشت که حکومت عراق ساکت بنشیند و دست روی دست بگذارد. با وجود این عراق برای تجدید روابط سیاسی با ایران که از مدت‌ها پیش قطع شده بود و همچنین برای بهبود روابط دو کشور خواستار برقراری روابط و حل مسالمت‌آمیز موارد اختلاف شد.» (دنیا، سال ۱۳۵۳، شماره ۱)

و یا:

نظر مردم ایران: مردم ایران از تحولات مترقی در عراق ابراز مسرت و خرسندی و اقدامات تجاوزکارانه حکومت ایران را به شدت محکوم می‌کنند. مردم ایران نسبت به مردم عراق احساسات دوستانه کهنی دارند و جانبدار مناسبات صلح‌آمیز و حسن همجواری با همسایه دیوار به دیوار خود، عراق هستند. مردم ایران برخلاف حکومت ایران آرزو مند حل مسئله کرد و پایان یافتن هرچه زودتر وضعی است که ارتجاع کرد و امپریالیسم و حکومت مطلقه ایران به ادامه آن علاقه‌مندند.» (دنیا، سال ۱۳۵۳، شماره ۱، ص ۲۷)

و یا:

«حقیقت این است که اختلافات مرزی به‌طور اساسی در مورد مرز آبی دو کشور در شط‌العرب بود که ایران از آب‌های آن آزادانه استفاده می‌کرد و این مسئله به خوبی از راه مذاکرات مسالمت‌آمیز قابل حل بود. حزب ما مکرر با پیروی از یک سیاست اصولی خواهان چنین راه حلی بود ولی به‌زودی روشن شد که دعوا بر سر شط‌العرب نیست، زیرا ایران

این اختلاف را با اعمال زور یکجانبه حل و قرارداد ۱۹۳۷ را کان لم یکن اعلام کرد. اما پس از این «حل» در روش نسبت به عراق نه تنها تغییری نداد و حاضر برای مذاکره و حل کلیه اختلافات علی‌رغم میانجی‌گری‌ها نشد، بلکه تحریکات، فتنه‌گری‌ها، کودتاسازی‌ها، تجاوزات و مداخلات خود را تشدید کرد و تیرگی روابط را تا مرز جنگ بین دو کشور کشاند.» (دنیا، سال ۱۳۵۴، شماره ۲، ص ۳۹)

عراق، سرانجام تن به این جنگ تحمیلی نداد. موضع مترقی آن روزی دولت عراق، دولت اتحاد جماهیر شوروی را به حمایت همه جانبه‌تر از دولت انقلابی عراق برانگیخت. شاه و ارتجاع منطقه بزودی دریافتند که با آتش بازی می‌کنند و عراق دارای پشتیبانانی جدی است. انقلابیون عراق در آن زمان به درستی به هشدارهای دولت‌های مترقی و احزاب کمونیست جهان برای اجتناب از درگیری و جنگ با رژیم دست‌نشانده شاه پی‌برده و با این که توافق الجزایر، نسبت به قرار داد یک‌طرفه لغو شده ۱۹۳۷ به‌زیان عراق محسوب می‌شد، باز هم عراق برای دستیابی به صلح به آن توافق‌نامه نیز تن داد. حزب توده ایران از جمله این مسئله را چنین ارزیابی می‌نمود.

«در برابر تحریکات و تجاوزات ایران، حکومت عراق که از لحاظ داخلی و خارجی موقعیت خود را استوار کرده بود به مقاومت و مقابله پرداخت. سیاست تجاوزکارانه و فتنه‌گرانه شاه افکار عمومی جهان و به‌ویژه مردم کشورهای عربی را برانگیخت و حکومت ایران را به وضع دشواری دچار کرد. نیروهای صلح‌دوست و در رأس آنها اتحاد شوروی خطر ناشی از وضع نگرانی‌آور منطقه را برای صلح و امنیت به حکومت ایران یادآور شدند و حل اختلافات را از راه مذاکرات صلح‌آمیز توصیه نمودند. کنفرانس سران کشورهای عربی در رباط در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۷۴ کمیسینی برای مذاکره با طرفین و حل اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز تشکیل داد که منجر به مذاکرات دو جانبه وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک گردید. مقاومت حکومت عراق و فشارهای گوناگون سیاسی از خارج بر حکومت ایران، رفته رفته به شاه و پشتیبانان امپریالیست او فهماند که در شرایط موجود جهانی و منطقه‌ای واژگون کردن کنونی عراق از

راه زور امکان‌پذیر نیست...

... ناکامی حکومت ایران برای سرنگونی حکومت عراق عامل اساسی قبول میانجی‌گری‌های سران عرب و بومدین رئیس جمهور الجزایر به برای حل اختلاف بین ایران و عراق و تغییر سیاست قهرآمیز ایران گردید. جریان این تغییر سیاست را ذیلاً یادآور می‌شویم:

روز ششم ماه مارس شاه و صدام حسین معاون رئیس‌شورای فرماندهی انقلاب عراق موافقت‌نامه‌ای را مشتمل بر سه ماده برای رفع اختلافات بین ایران و عراق در الجزایر هنگام تشکیل کنفرانس سران کشورهای اوپک امضا کردند. مواد سه‌گانه این موافقت‌نامه بدین قرار است:

۱. مرز آبی بین ایران و عراق در شط‌العرب بر اساس خط «نال‌وگ» یعنی خطی که از گودترین قسمت‌های میانه شط می‌گذرد تعیین می‌شود. ۲. علامت‌گذاری مرزهای زمینی ایران و عراق طبق پروتکل‌های قسطنطنیه مورخ سال ۱۹۱۳ و صورت جلسات سال ۱۹۱۴ تعیین می‌گردد. ۳. طرفین امنیت را در مرزهای مشترک خود برقرار می‌کنند و متعهد می‌شوند که کنترل دقیقی به منظور جلوگیری از هرگونه اقدام تجاوزکارانه به‌عمل آید. طرفین این سه عامل را تجزیه‌ناپذیر برای یک حل کلی تلقی می‌کنند.

اما از این پس جبهه مترقی عراق به علت خیانت و بلندپروازی و جاه‌طلبی خورده بورژوازی و کارشکنی امپریالیسم از هم پاشیده شد. عراق گرچه هنوز به‌مهره و سرسپرده امپریالیسم در منطقه تبدیل نشده و قرارداد دوستی و همکاری متقابل با اتحاد جماهیر شوروی را حفظ می‌کند اما روز به‌روز از راه رشد غیرسرمایه‌داری بیش‌تر فاصله می‌گیرد. فشار و سرکوب سیاسی که لازمه جان گرفتن سرمایه‌داری است مثل همیشه از ترور و جنایت درباره کمونیست‌ها و تنزیقات درمورد حزب کمونیست عراق آغاز شد. امروز دولت عراق با تقویت پلیس و نیروهای امنیتی دولتی، از نظر داخلی، به‌رژیمی ضد خلقی تبدیل شده است. اما ناگفته نماند که عراق هرگز از مفاد توافق‌نامه الجزایر خشنود نبوده است و با این که در توافق‌نامه الجزایر قید شده بود که طرفین به‌مخالفین یکدیگر در خاک خویش پایگاه نخواهند داد و از آن‌ها حمایت نخواهند کرد، اما در رژیم گذشته، خاک عراق، کم و بیش به‌صحنه فعالیت اپوزیسیون ضد شاه تبدیل شده بود. همه

گروه‌های پارتیزان که تمایل پیوستن به جنبش فلسطین را داشتند، به راحتی وبدون این که به ایران برگشت داده شوند از طریق مرز و خاک عراق به فلسطین می‌رسیدند. حزب توده ایران عمده‌ترین پایگاه ارتباطی‌اش با داخل را در بغداد سازمان داده بود و امام خمینی و مبارزان ضداستبداد مذهبی ستاد عملیاتی خود را در عراق مستقر کرده بودند. و این‌ها نشانه‌ی علنی ناخشنودی عراق از موافقت نامه الجزایر بود. از همان اولین روزهای انقلاب ایران امپریالیسم آمریکا، امکان به وجود آوردن جنگی منطقه‌ای بر علیه انقلاب ایران را در برنامه‌های طرح ریزی شده سازمان سیا علیه انقلاب ایران، از نظر دور نمی‌داشت. رژیم بغداد به تحریک آمریکا زمره بازگشت به قرارداد ۱۹۳۷ را آغاز نمود. و خواستار مذاکره و تجدید نظر در باره توافق نامه الجزایر شد. دولت انقلابی و نهادهای دولتی و بدطور کلی رژیم جمهوری اسلامی نسبت به مسئله بی‌اعتنا ماند، بخشی از آن‌ها سرگرم خیال‌پردازی‌های انقلاب جهانی خود بودند. و به جای توجه به روابط بین‌المللی و سیاست خارجی در تدارک ارتش ۲۵ میلیونی خویش بودند که ظاهراً می‌بایستی بادت خالی وبدون هیچ پشتوانه و پشتیبانی پرچم انقلاب اسلامی را ابتدا در کشورهای همسایه وبعد در سراسر جهان به اهتزاز درآوردند. دکتر بنی‌صدر در اولین سخنرانی وسیع پس از انتخابات رئیس جمهوری در میدان آزادی صریحاً بغداد را به لشکرکشی تهدید کرد و جمله معروف خود را که «ما نمی‌توانیم در درون مرزهای خود بایستیم و بیوسیم» را بر زبان آورد. بخشی از دولت مردان جمهوری اسلامی هنوز قبل از این که اختلافات بین ایران و عراق حتی علنی شود، صریحاً مردم عراق را برضد حکومت عراق تحریک می‌کردند و «دستور» انقلاب می‌دادند. همه این کوشش‌ها دوسوی دانسته و نادانسته داشت. سوی نادانسته آن از شور انقلابی برمی‌خاست و بخش دانسته آن به تعمیق اختلافات بین ایران و عراق و گرم نگه داشتن تنور ستیزه برای روز مبادا نظر داشت، روزی که اگر همه کارشکنی‌ها و توطئه‌های آمریکا بر علیه انقلاب ناکام ماند، دست‌آویز لازم برای شروع جنگ بین ایران و عراق فراهم و آماده باشد همین گروه نداشتنها به اختلافات بین ایران و عراق دامن می‌زدند، بلکه از هر سو تیر دشمنی با همه کشورهای جهان را می‌ساختند و همان‌طور که در ابتدای این بخش گفتیم، به ویژه تخم بدبینی و ستیزه بین جمهوری اسلامی و کشورهای سوسیالیستی را همه‌جا می‌پراکندند. آن‌ها واقعا در کار خود موفق شده‌اند. و ما امروز در جنگ بین ایران و عراق نتایج عملی سیاست مزدورانه آنان را می‌بینیم.

برای روشن شدن مطالب فوق بایستی به همان روندی برگردیم که اختلافات بین ایران و عراق در زمان شاه طی کرد. گرچه هنوز در ایران جنبه متحد ملی با شرکت

همه نیروهای انقلابی و میهن‌پرست و پیشرو، از جمله با شرکت کمونیست‌ها آن طور که در عراق سال ۱۹۶۸ به وجود آمد، به وجود نیامده است و گرچه دولت انقلابی ایران هنوز به فکر جلب پشتیبانی رسمی کشورهای سوسیالیستی نیست و نه تنها هیچ قرارداد دوستی و همکاری با اتحاد شوروی ندارد، بلکه کار سهل انگاری را به جای رساننده است که دولت اتحاد جماهیر شوروی یادداشت رسمی اعتراض به دولت انقلابی ایران درباره نقض حقوق دیپلماتیک بین‌المللی به جهت هجوم به سفارتخانه آن کشور می‌فرستد و گرچه هنوز اصلاحات اقتصادی - اجتماعی عمیقی در کشور ما انجام نگرفته و راه رشد غیر سرمایه‌داری رسماً انتخاب نگردیده ولی ما با تکیه به خصلت و ماهیت این انقلاب، ایران امروز را به جای عراق انقلابی سال ۱۹۶۹ می‌گیریم. از طرف دیگر، گرچه از هیچ طریقی نمی‌توان مدعی شد که عراق امروز همان عمل کردها و همان وابستگی و سرسپردگی‌ها را به امپریالیسم آمریکا دارد که رژیم شاه می‌داشت، گرچه عراق پایگاه اطلاعاتی امپریالیسم در منطقه نیست، گرچه عراق به طغیان نیروی سرکوب جنبش نمی‌فرستد و گرچه عراق ادعای ژاندارمری منطقه را ندارد و گرچه عراق در برابر انقلاب افغانستان موضع خصمانه نگرفته است و... ولی ما برای بستن دریچه هر نوع تمسج می‌پذیریم که عراق اینک همان موضعی را در منطقه دارد که دولت شاه در سال ۱۹۶۹ داشت. اینک باید از رهبران حزب توده ایران مشخصا پرسید: چه می‌شود که شما در آن زمان آن همه برای درنگرفتن جنگ بین ایران و عراق یقین‌درانده‌اید، چه می‌شود که شما ده‌ها و ده‌ها بار در آن زمان خواستار حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین دولت ایران و عراق که به سود انقلاب عراق بوده، شده‌اید و چه می‌شود که شما آن روز بارها به تمایل و پیشنهاد کشورهای مترقی از جمله اتحاد شوروی برای جلوگیری از درگیری بین دو دولت توسل جسته و خواستار اجتناب از جنگ شده‌اید ولی اینک، در این مرحله انقلاب ایران، در وضعیتی کاملاً مشابه آن روز، یک‌بار، تصریح می‌کنم یک‌بار نیز در طول دو سال گذشته به دولت و انقلابیون ایران هشدار نداده‌اید که به فکر حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات دو کشور باشند و از جنگ که مسلماً به سود انقلاب ایران نمی‌توانست باشد، اجتناب کنند و در این زمینه حتی به ندای همه کشورهای مترقی و پیشرو که دائماً خواستار قطع جنگ در هر مرحله و آغاز مذاکرات فوری هستند، بی‌توجهی که نشان می‌دهید، هیچ، دائماً در بوق جنگ نیز می‌دمید؟ آیا ما باید این راقط تصادف بگیریم که موضع رهبران حزب توده ایران درباره این جنگ، دقیقاً با موضع حزب رنجبران، مائوئیست‌های طوفانی، نشریات لیبرالیستی و ناسیونالیستی و روزنامه انقلاب اسلامی بی‌سرمویی تفاوت، یکسان از آب درآمده است. این اشتراک موضع

حزب توده درباره جنگ را با این نیروهای شناخته شده به چه باید تعبیر کرد؟ رفقا، این سؤال بسیار جدی و تعمق برانگیز است. این مطلب که ۱/۵ سال پیش، هنوز قبل از این که بر خوردهای ایران و عراق صورت رسمی و جدی به خود بگیرد در روزنامه مردم شماره ۲۶ منعکس است. آیا جز دعوت آشکاری از دولت جمهوری اسلامی ایران برای آمادگی به جهت جنگ با دولت عراق به چیز دیگری تعبیر می‌شود:

«آنچه که در مناسبات ایران و عراق بر عهدۀ دولت جمهوری اسلامی ایران است، قاطعیت در قطع دست متجاوز دولت عراق در خاک ایران است. دولت ایران در حفظ امنیت ارضی و پاسداری و تأمین امنیت مرزهای ایران از پشتیبانی تمام مردم ایران، تمام خلقهای ساکن کشور، برخوردار است و بنابراین قادر است و وظیفه دارد است که با شدت دست متجاوز گران را قطع کند.»

چرا ما در آن تاریخ، به جای این آتش افروزی‌های شبه انقلابی، همان‌طور که در سال ۱۹۷۵ می‌نوشتیم، هشدار ندادیم که دولت دست‌نشانده امپریالیسم عراق می‌خواهد با دست‌آویزهای بی‌اهمیت زمینی جنگ با ایران انقلابی را به قصد تضعیف انقلاب ایران با کمک ارتجاع داخلی فراهم آورد و بر دولت انقلابی است که با شروع مذاکرات و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات با دولت عراق، دست‌آویز و بهانه گسترش تجاوزات و احتمالاً آغاز جنگ را از آن دولت سلب کند؟ اگر واقعا دولت انقلابی ایران به فکر حل اختلافات مرزی خود با عراق که هیچ تأثیر قابل توجهی در حاکمیت ایران نداشت می‌بود، طبیعی است که در مواد هر نوع موافقت‌نامه‌ای ممکن بود، بیرون راندن ضد انقلابیون ایرانی از عراق را نیز منظور نمود و به این ترتیب انقلابیون ایران می‌توانستند با خیال آرام تر از جانب همسایگان خود به بازسازی و گسترش دست‌آوردهای انقلاب بپردازند. اما افسوس که کسانی از جمله رهبران حزب توده ایران ظاهراً بی‌تابانه منتظر آغاز این جنگ بوده‌اند.

باری، امروز که این جنگ آغاز شده است ما به کلی از پشتیبانی بین‌المللی محرومیم. آن فشار بین‌المللی که در سال‌های ۱۹۶۹ - ۱۹۷۵ باعث شد که شاه را از خیال هجوم به عراق بازدارد، اینک درباره ایران اعمال نمی‌شود، و این نتیجه سیاست خارجی مخرب آن کسانی است که از ابتدای انقلاب تاکنون سعی در رویارو کردن انقلاب ما با همه جهان داشته‌اند. در این مورد نیز حزب توده ایران در مقاله «افسانۀ باطل انزوا» می‌خواهد با قلب حقایق، انقلابیون ایران را خواب کند: «مگر سوریه، لیبی، الجزایر، جمهوری صحرا، جنبش آزادی بخش فلسطین، جمهوری دموکراتیک خلق یمن، کوبای جزیره

آزادی، ویتنام قهرمان، اتحاد شوروی، و همه کشورهای سوسیالیستی دیگر، بیش از هشتاد حزب کمونیست و کارگری جهان، ده‌ها جنبش‌رهایی بخش و ضد امپریالیستی در پنج قاره دنیا، که از انقلاب ما و جمهوری اسلامی ایران دفاع کرده‌اند و می‌کنند و حاضرند با همه امکانات شگرف خود به ساختن ایران مستقل و آزاد و شکوفان صادفانه کمک کنند، جزو جهان نیستند؟ مگر با این همه دوست و پشتیبان بالفعل و بالقوه که در دنیا داریم، «منزوی» هستیم؟» (نامه مردم، شماره ۳۶۶)

ما اینک درباره جنگ ایران و عراق و انزوای ایران در این باره صحبت می‌کنیم و نمی‌خواهیم درباره انزوای کلی ایران در سیاست بین‌المللی گفت و گو کنیم. ببینیم آیا کشورهای فوق درباره جنگ ایران و عراق چه موضعی دارند؟ اتحاد جماهیر شوروی، کوبای جزیره آزادی و ویتنام قهرمان و همه کشورهای سوسیالیستی دیگر، بدون این که از هیچ یک از طرفین جنگ پشتیبانی و یا هیچ کدام را محکوم کنند، بی‌طرفی کامل اتخاذ کرده، دائماً به هر دوسو توصیه می‌کنند که به جنگ خاتمه داده، به حل و فصل مسالمت‌آمیز و فوری اختلافات خود بپردازند. الجزایر، صحرا و جنبش فلسطین نیز تاکنون به‌طور رسمی درباره هیچ یک از طرفین جنگ موضع نگرفته‌اند و در واقع بی‌طرفند. اما سوریه، سوریه‌از سال‌ها پیش با دولت عراق درباره مبانی ایده‌نولوژیک حزب بعث برخورد دارد، سوریه حتی در زمان حکومت اتحاد ملی عراق با این کشور موضع خصمانه داشته است، پشتیبانی سوریه از ایران را در جنگ کنونی بایستی یک پشتیبانی فرصت طلبانه دانست. امروز اگر حتی عربستان سعودی به جنگ با عراق مبادرت ورزد، رژیم سوریه از عربستان سعودی در جنگ بر علیه عراق حمایت خواهد کرد. در مورد لیبی نیز قضیه عیناً به همین ترتیب است بنابراین، واقعیت انکارناپذیر عبارت است از این مطلب که: تجاوز عراق به ایران افکار عمومی جهان را از هیچ سو، بر علیه عراق بریانگیخته است. این است محتوای واقعی انزوای سیاسی ایران در این جنگ. ایرانی که علناً مورد تجاوز قرار گرفته است. مطلب فوق به عبارت ساده‌تر این است: با این که عراق به ایران تجاوز کرده است، هیچ کس در جهان او را محکوم نکرده و متجاوز شناخته است. چهارماه پس از شروع جنگ کیهان شماره ۱۱۱۹۶ چنین می‌نویسد:

«بنی‌صدر: کشورهای غیرمتعهد باید تجاوز عراق به ایران را محکوم کنند»

رفقا، این حقیقت دردناک که نه تنها کشورهای سوسیالیستی، بلکه حتی

طیف وسیع کشورهای غیرمتهد که در آن از اندوژی تا کوبا شرکت دارند، نیز عراق را محکوم نکرده‌اند، هر یک از ما و هر انقلابی در هر جبهه‌ای از انقلاب ایران را موظف می‌کند که به‌جست‌وجوی علل داخلی و بین‌المللی این انزوای بی‌سابقه بپردازد و دست و پیرانگر عاملین امپریالیسم را در هر آستینی که پنهان شده است، رسوا سازد.

ما می‌خواهیم هنوز در این باره یک نکته دیگر را هشدار دهیم. ممکن است گروهی از این دیدگاه به‌جنگ بنگرند که جنگ فعلی به‌تضاد داخلی در عراق دامن زده موجب تقویت نیروهای ضد استبداد بر علیه فاشیسم بعثی می‌گردد. این مطلب تا حدود زیادی درست است. اما آیا این دلیل تاجه حدر مقابل‌ویرانی‌ها ورنج‌ها و آوارگی‌ها که نصیب دولت می‌شود و خون‌هایی که از دولت بر زمین می‌ریزد و به‌ویژه خطراتی که متوجه انقلاب واقعا انجام شده مامی‌نماید، قابل‌دفاع است. اما اگر رهبران حزب توده ایران نیز به این بهانه متوسل شوند، باید گفت چنین فاکتی در سال ۱۹۷۲ نیز عینیت و قانونمندی داشته است. پس دفاع شما از صلح در آن زمان شاید برای جلوگیری از خطراتی بوده است که به‌وسیله تشدید تضاد داخلی ناشی از جنگ متوجه رژیم شاه می‌کرده است. امروز که رفته رفته عمق فجایعی را که جنگ می‌سازد، بارسنگین هزینه زندگی بیش از یک میلیون آواره‌بردوش انقلاب ایران، از هم‌پاشیدگی شیرازه اقتصادی و غم‌واندوده و دردومصیبت هزاران خانواده بی‌سرپرست و داغ دیده و استفاده وسیع ضدانقلاب از کمبودهای ناشی از جنگ و... بر همه روشن می‌گردد، هنوز رهبران حزب توده ایران که دستشان تا مرفق در این جنایت بر ضد انقلاب ایران آلوده است، به‌چنین توجیهاتی متوسل می‌شوند: «ولی این که این جنگ چه تأثیری بر انقلاب ایران و منطقه خواهد داشت، ابتدا باید یادآوری کنم که موتور انقلاب ایران در این جنگ نیست... انقلاب ایران خود جوش است، مصنوعی نیست. به‌تحریک هم‌نیاز ندارد. بدون تردید امپریالیست‌ها هم جنگ علیه ایران را برای آن راه‌نیانداخته‌اند که انقلاب تسریع شود. اما لز آن‌جا که انقلاب ایران در درون خود نیروی کافی برای عمیق‌تر شدن دارد، در مقابله با جنگ این نیروی انقلابی فعال‌تر شده، مردم خطر امپریالیسم را پیش‌از بیش احساس کرده و به‌آگاهی بیش‌تری رسیده‌اند.» (از محاصبه با جوان‌شیر، ماهنامه ضمیمه مردم، شماره ۴)

ببینید رفقا، می‌گویند چون موتور انقلاب بیرون از جنگ است، پس جنگ هیچ تأثیری بر روند انقلاب نداشته، می‌توان بهترین انقلابیون را در مقابله با جنگی

ب‌راه انداخته شده که به‌آسانی ممکن بود از آن اجتناب کرد، به‌خاک و خون کشید. می‌گویند چون انقلاب ایران نیروی کافی برای عمیق‌تر شدن دارد و این نیرو در مقابله با جنگ به‌آگاهی بیش‌تری رسیده، پس جنگ به‌سود انقلاب ایران بوده است. اما این‌را هم می‌گویند که امپریالیسم جنگ را برای تسریع انقلاب به‌راه نیانداخته است!!؟ چه سردرگمی در مان ناپذیری.

چه کسی می‌تواند تأثیر جنگ و فشار ناشی از مصیبت‌های آن را در موضع‌گیری ضعیف جمهوری اسلامی ایران در مقابل مسئله گروگان‌ها که منجر به آزادی‌شان شد، منکر شود. اگر آینده نشان داد که جنگ علی‌رغم تبلیغات رهبران حزب توده ایران، نقش مخرب حیرت‌انگیزی در سرنوشت انقلاب بازی کرده است و اگر بازتاب این نقش تخریبی مستقیماً به‌دلزدگی توده از انقلاب و تسلط سریع‌تر سرمایه‌داری انجامید، آن وقت دریابید که همه موضع‌گیری‌های رهبران حزب توده، در مقابل مسائل پس از انقلاب ایران، از جمله درباره مسئله جنگ، تصادفی نبوده بلکه یک برنامه‌ریزی هماهنگ برای تضعیف انقلاب بوده و بی‌سبب و بی‌بهره کار همان‌هایی دانست که انقلابیون ایران را در ۲۸ مرداد تنها گذارند و جنبش گذشته را نیز با عمل‌کرد خویش به‌شکست کشاندند. رفقا، این مسائل را ساده نیانگارید مگر حفیظ‌اله‌امین از کجا پیدا شد و که بود؟ البته مادر این باره حکم قطعی نمی‌دهیم و نمی‌توانیم بدهیم. ما می‌گوئیم تضمین چنین هشیاری‌های انقلابی برای ممانعت از نفوذ ضد انقلاب در احزاب مارکسیستی از جمله به‌وسیله نهادهای دموکراتیک و در مورد حزب توده ایران به‌وسیله کنگره و بررسی دقیق عمل‌کرد گذشته و حال رهبری میسر است.

پاره‌ای می‌گویند: این زیاده‌روی است. نمی‌توان واژه خیانت را سهل‌انگارانه به‌کار برد. خیانت مفهوم ویژه‌ای است و انتساب خائن به‌کسانی که سرگذشت و زندگی‌شان شاهدی است بر پذیرش محنت‌ها و محرومیت‌ها و مشقات یک مبارز انقلابی، دور از انصاف است و...

باید توجه رفقا را به‌چند نکته در این باره جلب کرد: مبارزه سیاسی، عرصه ویژه و مفاهیم ویژه خویش را دارد. واژه خیانت در سیاست و ایده‌ئولوژی همان مفهومی را ندارد که در دیگر موارد به‌کار می‌رود. خیانت سیاسی - ایده‌ئولوژیک به‌معنای انحراف از منافع تاریخی طبقه‌ای است که سیاستمدار یا انقلابی حرفه‌ای خود را بدان منتسب می‌کند و منحصر به رزمندگان جنبش پرولتری هم نیست. لنین بارها کائوتسکی و رهبران انترناسیونال دوم را «خائن» و «کسانی که خود را به‌بورژوازی فروخته‌اند» نامیده است. اما این بدان معنی نیست که کائوتسکی از بورژوازی «ماهان» دریافت می‌کرده است. کائوتسکی با نظریات انحرافی خود

به جنبش و به انترناسیونال خیانت ورزیده است، همین و بس. همین تعبیر دربارهٔ مثلاً خلیل ملکی نیز صادق بوده است. او نیز در موقع خویش به خاطر جاه طلبی های فردی به دارودسته سازی پرداخت و عملاً به جنبش مترقی ایران خیانت کرد. اما آیا او مأمور سیا و یا رکن دوم ارتش بود؟ به ظن غالب خیر. همین قضاوت را با همین خطاب «خائن»، تاریخ جنبش کارگری جهان، به تروتسکی، مائو و حتی استالین و دیگران نیز داده است. آیا این ها هیچ می توانسته اند اجیر و مزدور کسی یا جائی باشند؟ پس روشن است که «خائن» به طبقه کارگر آن کسی است که با عمل کرد انحرافی، با پیروی از آنچه که در مجموع اپورتونیزم چپ و راست نامیده می شود، یا در غلطیدن به سانتریزم و سایر انحرافات جنبش کارگری، پیروزی طبقه کارگر را به عقب انداخته، جنبش را دچار ضعف نموده، بی تحرک ساخته و با متلاشی نموده است. همان طور که گفتیم خطاب خائن در مبارزات طبقاتی صرفاً متعلق به رزمندگان صفوف پرولتری نیست. در ادبیات انقلاب اکثراً و در بسیاری نمونه های دیگر تاریخی شاهد این بوده ایم که کسی از درون صفوف بورژوازی نیز به منافع طبقه خود «خیانت» ورزیده و به صفوف پرولتاریا پیوسته است.

از سوی دیگر، هر خائن خود فروختهٔ مزدور، هر نوکر سیا و سازمان های سرکوب نیروهای مترقی نیز الزاماً نایستی به خاطر پول یا مقام یا زندگی پرزرق و برق خود را در اختیار آنان گذارده باشد. احساسات ضد کمونیستی همیشه آشخور در منافع طبقاتی ندارد. مارکسیسم مقولهٔ سادهٔ پیش پا افتاده ای نیست، ایدهٔ بولژوی فلسفی - علمی نوینی است که درک عمیق و یا حتی آشنائی با اصول ابتدایی آن به آموزش های جدی سیستماتیک نیازمند است. برخی از زحمتکشان و یا اقلیت بینابینی و میانی جوامع نیز به علت فقر فرهنگی، نفوذ عقاید ایده آلیستی و خرافاتی، تلقین مریبان، آتمسفر جامعه، تعلقات مورالیستی و یا حتی نقص ارگانیکی یا ذهنی، به طور جدی و با تعصبی باور نکردنی، به مارکسیسم و کمونیسم دشمنی و ضدیت ورزیده اند. بسیاری از اینان هم دانسته و هم نادانسته با هر نیروی ضد مارکسیسم همکاری خالصانه و از سرایمان و اعتقاد دارند. کسانی یافت شده اند که همهٔ توان، همه دانش و همهٔ آسایش خود را در اختیار دشمنان مارکسیسم گذارده اند و خود در سراسر عمر، به زندگی محقر و محدودی ساخته اند و در اعماق چشمان خویش پیوسته برق خشنودی خدمت به اندیشه و آرمان خود را حفظ کرده اند. در آن سو، در سوی ارتجاع و عقب ماندگی نیز، قهرمانان و حماسه آفرینانی، کم و بیش، یافت شده اند.

میخائیل شولوخوف داستان کوتاهی دارد به نام «نسل شیبالوک». آن جا زنی به داخل گروهی از رزمندگان ارتش سرخ نفوذ کرده و در تله سفیدها می اندازد

که متعاقباً به طبقهٔ پائین جامعه است. نفرت و کینه ای که اونسبت به سرخ های ورزد، بسی عمیق تر و کارآتر از کسی است که به عنوان حرفه و در مقابل دستمزد و یا برای مقام و منافع طبقاتی در مقابل انقلاب ایستاده بود.

رفقای توده ای، از آنچه که تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را شامل می شود، با وجود انبوهی فاکت های رسواکننده می گذریم. آن اپورتونیزم راست را که موجب شکست نهضت مترقی آذربایجان و کردستان شد و آن سکناریسمی را که به ضعف و عقب نشینی نهضت ملی ایران انجامید و آن ضعف کلی رهبری را، می گذاریم به حساب جوانی، تازه کاری و فقدان کاراکنتر انقلابی و سطح نازل تئوریک رهبران. اما رسیدگی به موارد زیر را نمی توان ساده گرفت. این را توصیه و شاید هم وصیت من تلقی کنید: اگر توانستید به آن نهادی دست یابید که بایستی واقعاً به بررسی وضعیت رهبری حزب بپردازد، حتماً در موارد زیر دقتی توأم با وسواس و بدبینی و با هدف جست و جوی «خائن» به کاربرد:

۱. چه کسانی در آن جلسهٔ وسیع و سبع روز ۲۸ مرداد در ابتدای پیشنهاد عدم مقاومت در مقابل کودتا را مطرح و بقیه را با خویش همصدا کردند؟
۲. چه کسانی دستور تفرنامه نویسی را که منجر به ارتداد و فروریزی حزب شد، صادر کرده اند؟

۳. چه کسانی دستور داده اند اسناد سازمان افسری پس از دستگیری عباسی، به محل سابق دبیرخانه که به دستور روزبه تخلیه شده بود، بازگردانده شود؟
«یکی از اقدامات غلط و کاملاً خلاف احتیاط که منجر به لو رفتن صورت اسامی و مهم ترین اسناد دبیرخانه سازمان نظامی گردید و در دوران پس از گیر افتادن عباسی انجام گرفت، عبارت است از بازگرداندن اسناد به دبیرخانه سازمان نظامی». (از اسناد پلنوم چهارم)

۴. آیا دستگیری دو عضو باقی ماندهٔ هیئت اجرائیه، بلافاصله پس از خروج کیانوری وجودت از ایران، فقط تصادف بوده است؟ آیا این فاصله فقط ۲۴ ساعت بوده است؟

«بلافاصله پس از خروج رفیق جودت از ایران، بهرامی و علوی از اعضاء باقی ماندهٔ هیئت اجرائیه، در تهران دستگیر می شوند». (از اسناد پلنوم چهارم)

رفقا به مردم شماره ۲۷ و شماره ۲۵۸ رجوع کنید: یادنامه سالگرد رفیق علوی، دروازه ها و جملات یکسان است. مسئولین، یادبود شهادتش را سبیل می کنند، از خود رفع تکلیف می نمایند و درباره زندگی، مبارزات و سرنوشت اول کلامی بر زبان نمی آورند. این هم عاقبت تنها مقاوم و تنها قهرمان اعدام شده کمیته مرکزی. ۵. مسئولان رخنه عباس شهریاری و باند وی به داخل کمیته مرکزی واز

آن جا و با كمك كميتۀ مركزي به درون تشكيلات تهران و خوزستان چه كسانی بوده اند؟
۶. طراحان توطئه پلنوم شازدهم چه كسانی بوده اند؟

اگر ردپای كس یا كسانی در تمام یا غالب موارد فوق یافت شود، ديگر موضوع بفرنج و كشف ناشدنی نيست.

اينك در پايان اين مقال، ضروري است به نكته‌ای در روشنی‌تاييده از مباحث فوق، نگرشی تازه بيندازيم.

رهبران حزب توده ايران، بيگانه از هرنوع اصوليت حزبي و تشكيلاتي، به جای برخورد نقادانه به عمل كردخويش، به جای پذيرش اشتباه و آموزش از آن‌ها و به جای تشكييل مرجع صلاحيت‌داري برای قضاوت درباره مسائل موجود و انبوه سؤالات و ابهامات رايج درباره خويش، پيوسته به يك نكته انحرافي، به يك مستمسك فرسوده و به يك توجيه بي‌معنی متوسل می‌شوند و آن قياس معكوس است. يعنی اين كه صفحات نامه مردم دائماً به اين اشاره می‌كند كه چون راديو آمريكا، بي‌بی‌سی، راديو اسراييل كارتر و ريگان، اين ساواكي، آن ژنرال و آن يكي‌واژه ديگر به حزب توده حمله می‌كنند، پس وظيفۀ انقلابيون ايران است كه با آن‌ها همصدا نشده، جز به ستايش از رهبري، لب نكشايند والا در زمرۀ همان‌ها قرار می‌گيرند. پاسخ مصطلح اين رهبران به منتقدين دائماً اين است كه اين حرف‌ها را ساواك هم می‌زد، شاه هم می‌زد...

حالا کمی فكر كنيد و بينديشيد كه آیا ممكن نيست اين نكته واضح از ذهن نيروهای ضد انقلابی به دور مانده باشد كه در شرايط موجود ايران ضديت آنان با هر كسی ياهر سازمانی به مقبوليت آن كس و سازمان در بين توده‌ها منجر خواهد شد؟ آیا اين نمی‌تواند يك نقشه حساب شده نيروهای امپرياليستی برای سردرگم كردن توده انقلابی و انحراف ذهن آن‌ها از ساير سازمان‌های مبارز و مترقی باشد؟ آیا ضديت و حملات پياپی وقت و بی‌وقت اين نيروها به حزب توده ايران، فرم ديگری از همكاری متقابل و برای تطهير آقایان نيست؟ اگر اين فرض، بی‌پايه و فاقد اصوليت است آن كسان ديگر نيز كه حقانيت خود را فقط و فقط مدلل به دشمنی ضد انقلاب با خويش می‌كنند نيز فرضی به همان اندازه بی‌پايه و غير اصولی پيش می‌كنند. بنابراین آقایان بهتر است از زير سایه اين چتر مظلوميت بيرون آييد، زيرا با همه آن نشانه‌هایی كه درباره شك به شما موجود است و مامطرح كرديم، آن وقت اين شك جديد نيز به میان خواهد آمد كه حملات ضد انقلاب به حزب توده، در واقع بلی است كه آن‌ها می‌دهند و رهبران حزب توده می‌گيرند. تا اولاً بر مبنای آن اذهان را از جست و جوی ماهيت خويش منحرف سازند و در ثانی رهبران بتوانند با اين بهانه، ديگر نيروهای انقلابی را به تمسخر بگيرند كه: هان ببينيد، امپرياليسم و ضد انقلاب به شما هيچ اعتنایی ندارد و فقط ما را مورد حمله قرار می‌دهد. بس كه ما برای آن‌ها خطرناكيم!!!